تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است

الماس هستی

نویسنده: مهدی خدامیان‌آرانی.

# مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَـنِ الرَّحِیمِ

نگاهی به من کردی و گفتی: «برای جوانان بنویس! قلم در دست بگیر و برای آنان از عشق آسمانی بگو! از علی و فاطمهعليه‌السلام برای آنان سخن بگو».

نمی‌دانم چه شد که سخن تو به دلم نشست، فهمیدم که تو می‌خواهی کاری بزرگ انجام بدهی و هدفی مقدّس داری و می‌خواهی همه با علی و فاطمهعليه‌السلام بیشتر آشنا شوند.

ماه ذی‌الحجّه، ماه امامت است، از روز 9 تا روز 25 این ماه، مناسبت‌های امامت و ولایت است، همه با عید غدیر که هیجدهم این ماه است، آشنا هستند، امّا خیلی‌ها از مناسبت‌های دیگر این ماه خبری ندارند. تو می‌خواستی همه را با مناسبت‌های این ماه آشنا کنی.

از من خواستی تا کتابی در این زمینه بنویسم و این‌گونه بود که من قلم در دست گرفتم، می‌خواستم دوستانم را با خاندان پیامبر بیشتر آشنا کنم. می‌دانستم که این خاندان به هر کسی اجازه نمی‌دهند که برایشان بنویسد، این بود که از خود آنان کمک خواستم و به خود آنان متوسّل شدم. اکنون خدا را شکر می‌کنم که به من توفیق داد و توانستم این کتاب را بنویسم.

مهدی خُدّامیان آرانی

اردیبهشت 1391

# چرا در خانه‌های ما را بسته‌ای؟

لیوان چای را برمی‌دارم و روی مبلی می‌نشینم، کاروان ما، تازه به هتل رسیده است و همه می‌خواهند زودتر به اتاق‌های خود بروند. باید صبر کنم تا آسانسورها خلوت شود. سرم کمی درد می‌کند، پرواز ما ده ساعت تأخیر داشت، خیلی خسته‌ام. چای سرد می‌شود، دیگر وقت نوشیدن آن است!

بلند می‌شوم، چمدان خود را برمی‌دارم، باید به اتاق شماره 908 بروم. اینجا طبقه نهم است. وارد اتاق می‌شوم. سریع آماده غسل زیارت می‌شوم، می‌خواهم به زیارت پیامبر مهربانی‌ها بروم.

از هتل بیرون می‌آیم، ساعت یازده صبح است، به سوی حرم پیامبر می‌شتابم، آن‌طور که به من گفته‌اند وقتی به انتهای این خیابان برسم، دیگر می‌توانم گنبد سبز پیامبر را ببینم، این اوّلین باری است که من به مدینه آمده‌ام، نمی‌دانم چگونه خدا را شکر کنم.

دست خود را به سینه می‌گیرم و به پیامبر سلام می‌دهم:

السّلامُ علیکَ یا رَسوُل اللّه!

اشک شوق در چشمان من می‌نشیند... وارد مسجد می‌شوم، می‌خواهم به سمت ضریح پیامبر بروم، وقتی روبروی ضریح قرار می‌گیرم سرجای خود می‌ایستم، دست به سینه می‌گیرم تا سلام بدهم. یک نفر با لباس نظامی آنجا ایستاده است، مواظب است تا کسی به ضریح نزدیک نشود. جوانی که چفیه قرمز بر سر انداخته است درست روبروی من ایستاده است، اشاره می‌کند که حرکت کنم، گویا توقّفِ‌زیاد در اینجا ممنوع است.

به سمت «روضه پیامبر» حرکت می‌کنم، «روضه» به معنای گلستان است، پیامبر فرموده است که بین منبر و خانه‌ام، گلستان بهشت است. نماز خواندن در آن مکان ثواب زیادی دارد و هر مسلمانی که به مدینه می‌آید دوست دارد در آنجا حتما نماز بخواند و با خدای خویش راز و نیاز کند. شنیده‌ام هر کجای مسجد که رنگ فرش آن سبز باشد، آنجا روضه پیامبر است.1

به روضه پیامبر می‌رسم، اینجا خیلی شلوغ است، باید صبر کنم تا جایی پیدا شود. نگاهم به گوشه سمت راست می‌افتد، جای خالی است، به آن سو می‌روم و شروع به خواندن نماز می‌کنم.

بعد از نماز با خود فکر می‌کنم، من کجا نشسته‌ام. به تاریخ سفر می‌کنم، به سال‌های دور می‌روم... به سال سوم هجری.

.

یکی به این سو می‌آید و می‌گوید: ای معاذ! پیامبر با تو کار دارد. مَعاذ از جا برمی‌خیزد و به سوی محراب می‌رود، من هم همراه او می‌روم. او به پیامبر سلام می‌کند، جواب می‌شنود و در حضور پیامبر می‌نشیند.

پیامبر رو به معاذ می‌کند و می‌فرماید:

ــ ای مَعاذ! امروز جبرئیل نازل شد و از طرف خدا دستور مهمّی برای من آورد.

ــ چه دستوری؟

ــ خدا از من خواسته است تا از مردم بخواهم درهایی را که به این مسجد باز کرده‌اند، مسدود کنند.

ــ یعنی همه باید درهایی را که از طرف خانه‌هایشان به مسجد باز می‌شود، برداشته و جای آن‌را دیوار بکشند؟

ــ بله. این دستور خداست.

ــ اکنون از تو می‌خواهم تا نزد عمویم عبّاس بروی و سلام مرا به او برسانی و پیامم را به او بدهی.

ــ چشم.

.

مَعاذ از مسجد بیرون می‌رود، من هم همراه او می‌روم. خودم را به او می‌رسانم. همین‌طور که راه می‌رویم من از او چند سوال می‌کنم، قلم و کاغذ در دست من است، حرف‌های او را تند تند می‌نویسم. او با دقّت به سوال ‌های من پاسخ می‌دهد:

چند سال قبل پیامبر از مکّه به این شهر آمد. او دستور داد تا در وسط شهر مسجد ساخته شود. پس از اتمام کار، او در کنار مسجد اتاق‌هایی را بنا نمود. علیعليه‌السلام هم در آنجا، اتاقی برای خود ساخت. بقیّه کسانی که همراه پیامبر از مکّه به مدینه هجرت کرده بودند در اطراف مسجد برای خود خانه هایی ساختند. آنان برای خانه‌های خود دو در قرار دادند، دری که به کوچه باز می‌شد و دری که به سوی مسجد باز می‌شد. در واقع همه خانه‌هایی که دور تا دور مسجد ساخته شده‌اند، دو در دارند، اکنون خدا به پیامبر دستور داده تا درهایی که از طرف خانه‌ها به مسجد باز می‌شود بسته شود، مردم باید برای آمدن به مسجد ابتدا داخل کوچه شوند و بعد از عبور از کوچه به درِ اصلی مسجد برسند و از آنجا وارد شوند.2

.

نگاه کن مَعاذ در جستجوی عبّاس، عموی پیامبر است. او را در بازار مدینه می‌یابد، سلام می‌کند و چنین می‌گوید:

ــ پیامبر مرا فرستاده است تا از تو بخواهم درِ خانه خود را که به مسجد باز کرده‌ای، مسدود کنی.

ــ چشم. من دستور پیامبر را انجام می‌دهم.

ــ خدا به شما جزای خیر بدهد.

عبّاس به سوی خانه حرکت می‌کند، او می‌خواهد اوّلین کسی باشد که این دستور پیامبر را انجام می‌دهد. سریع دست به کار می‌شود، از جوانان می‌خواهد تا کمکش کنند، بعد از ساعتی در خانه خود را مسدود می‌کند.3

خبر به همه می‌رسد، همه باید درهای خانه‌های خود را مسدود کنند. وقتی عبّاس، عموی پیامبر در خانه خود را مسدود کرده است، بقیّه هم باید این دستور را انجام دهند. درها یکی بعد از دیگری مسدود می‌شود. نگاه کن، این عمر بن خطّاب است که نزد پیامبر می‌آید، رو به پیامبر می‌کند و می‌گوید:

ــ ای پیامبر! من دوست دارم وقتی تو در محراب قرار می‌گیری، به تو نگاه کنم، به من اجازه بده دریچه‌ای کوچک از خانه من به سوی مسجد باز باشد.

ــ اجازه چنین کاری را ندارم.

ــ پس اجازه بده سوراخی به اندازه چشم خود به سوی مسجد باز کنم تا بتوانم شما را در حال نماز ببینم.

ــ نه.

ــ اجازه بده به سوراخی به اندازه سر سوزن از خانه من به سوی مسجد باز باشد.

ــ خدا اجازه چنین کاری را نداده است.4

.

خانه علیعليه‌السلام هم دری به سوی مسجد دارد، فاطمه و علیعليه‌السلام در این خانه زندگی می‌کنند، آیا این دستور پیامبر، شاملِ این خانه هم خواهد شد؟

آیا علیعليه‌السلام هم باید در خانه خود را که به داخل مسجد باز می‌شود، مسدود کند؟ به هر حال علیعليه‌السلام آماده است که دستور پیامبر را انجام بدهد، گویا علیعليه‌السلام امروز در مدینه نیست، چه کسی بیش از او مشتاق اطاعت از دستور پیامبر است؟

آنجا را نگاه کن! فاطمه عليها‌السلام دست حسن و حسینعليه‌السلام را گرفته است و از همان در که به سمت مسجد باز می‌شود به مسجد آمده است، فاطمه عليها‌السلام حسن و حسینعليه‌السلام را کنار خود می‌نشاند.

لحظاتی می‌گذرد، پیامبر نگاهش به فاطمه می‌افتد، به سوی او می‌آید و به فاطمه سلام می‌کند و می‌گوید:

ــ دخترم! فاطمه جانم! چرا اینجا نشسته‌ای؟

ــ منتظر دستور شما هستم، شنیده‌ام که شما از همه خواسته‌اید تا در خانه‌های خود را که به سوی مسجد باز می‌شود، مسدود کنند.

ــ فاطمه جان! خدا به من اجازه داده است که در خانه‌ام به سوی مسجد باز باشد، در خانه شما هرگز مسدود نخواهد شد، زیرا شما از من هستید.5

لبخند بر چهره فاطمه عليها‌السلام می‌نشیند، خوشحال می‌شود، این افتخاری است که خدا برای فاطمه و علیعليه‌السلام قرار داده است.6

.

چند روز می‌گذرد، همه یاران پیامبر درهای خانه‌ها را مسدود می‌کنند، در میان یاران پیامبر، فقط خانه علیعليه‌السلام است که درِ آن به سوی مسجد باز است.

نگاه کن این عبّاس، عموی پیامبر است که با عدّه‌ای از خویشان خود نزد پیامبر نشسته است، او اشک در چشم دارد و با چشمانی گریان رو به پیامبر می‌کند و می‌گوید:

ــ ای پیامبر! چرا میان ما و علیعليه‌السلام فرق می‌گذاری؟

ــ منظور تو از این سخن چیست؟

ــ من عموی تو هستم و به من دستور دادی تا دری را که از خانه‌ام به سوی مسجد باز می‌شود، ببندم، امّا در خانه علی به سوی مسجد هنوز باز است.

ــ عمو جان! من به دستور خدای خود عمل نموده‌ام. جبرئیل از طرف خدا برایم پیام آورده است و از من خواسته است تا این فضیلت را برای علیعليه‌السلام . قرار بدهم. آیا می‌دانی چرا خدا این دستور را به من داده است؟

ــ نه.

ــ حتما به یاد داری شبی که من می‌خواستم از مکّه به سوی مدینه هجرت کنم. آن شب کافران، خانه مرا محاصره کرده و تصمیم گرفته بودند تا با طلوع آفتاب با شمشیرهاشان حمله کنند و مرا به قتل برسانند. آن شب، علیعليه‌السلام در بستر من خوابید و همه خطرها را به جان خرید، اگر این فداکاری علیعليه‌السلام نبود، من امروز اینجا نبودم! خدا می‌خواهد جان‌فشانی علیعليه‌السلام را این‌گونه پاداش بدهد.

ــ آری. آن شب را به یاد دارم، علیعليه‌السلام با این کار خود خدمت بزرگی به اسلام نمود.

ــ عموجان! تو از این‌که درِ خانه علی به سوی مسجد باز است، تعجّب کرده‌ای، امّا تو خبر نداری که مقام و جایگاه علیعليه‌السلام نزد خدا بسیار بالاتر از این می‌باشد. اگر کسی علی را دشمن بدارد، خدا او را به عذاب گرفتار خواهد کرد و اگر کسی علی را دوست بدارد، این محبّت باعث نجاتش خواهد شد.

ــ من به آنچه خدا فرمان داده است راضی هستم.7

..منافقان گروهی از مسلمانان هستند که در مدینه زندگی می‌کنند، به ظاهر مسلمان شده‌اند، امّا به سخنان پیامبر ایمان واقعی ندارند، آنان کنار هم جمع شده‌اند و با یکدیگر سخن می‌گویند:

ــ دیدید که محمّد چه کرد، او دستور داد تا ما درِ خانه‌های خود را که به سمت مسجد باز می‌شد ببندیم، امّا در خانه داماد خود را باز گذاشت.

ــ فکر می‌کنم محمّد گمراه شده است!!

ــ آری، او شیفته علی شده است، میان علی و بقیّه فرق می‌گذارد.

ــ نمی‌دانم علی با ما چه فرقی دارد، علی جوانی است که تجربه زیادی هم ندارد، ولی محمّد او را خیلی دوست دارد.

پیامبر در خانه خود است که جبرئیل نزد او می‌آید و سخن منافقان را برای او می‌گوید و سپس آیات اوّل سوره نجم را برای او می‌خواند.

پیامبر صبر می‌کند تا موقع نماز فرا رسد و مردم برای نماز به مسجد بیایند، بعد از خواندن نماز به بالای منبر می‌رود و چنین سخن می‌گوید: «چرا بعضی از شما به علی حسادت می‌ورزید؟ بدانید که من به خواسته خود چنین کاری را نکرده‌ام.

این دستور خدا بود که جبرئیل آن را برایم آورد، خدا فرمان داده تا در خانه‌هایتان را که به سمت مسجد باز می‌شد، مسدود کنید و بدانید باز خدا از من خواسته تا در خانه علی به سوی مسجد باز باشد.

علی برادر من است و خدا این امتیاز را به او داده است».8

سخن پیامبر ادامه پیدا می‌کند: «ای مردم! بدانید که خدا این آیات را بر من نازل کرده است، گوش فرا دهید، این سخن خداست: (وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَی ...) سوگند به ستاره هنگامی که غروب می‌کند که محمّد هرگز گمراه نشده است و راه را گم نکرده است، او هرگز از روی هوس سخن نمی‌گوید، آنچه او می‌گوید، چیزی جز وحی آسمانی نیست.9

مردم با شنیدن این سخنان به فکر فرو می‌روند، آن‌ها می‌فهمند که پیامبر هرگز بر اساس خواست خود سخنی نمی‌گوید، او فرستاده خداست و از هر خطا و لغزشی به دور است.10

این افتخار برای علیعليه‌السلام باقی می‌ماند و دری که از خانه علیعليه‌السلام به مسجد باز می‌شد به حال خود ماند. سال‌های سال گذشت... مردم از آن در به خانه علیعليه‌السلام می‌رفتند و در آنجا نماز می‌خواندند.

سال شصت و پنج هجری فرا می‌رسد و عبدالملک بن مروان به حکومت می‌رسد، او که بغض علیعليه‌السلام را به دل داشت، تصمیم گرفت تا این نشانه را از بین ببرد، برای همین به بهانه توسعه مسجد پیامبر اقدام به خراب کردن دیوار خانه علیعليه‌السلام می‌کند تا با این کار بتواند این فضیلت علیعليه‌السلام را از یادها ببرد، امّا او نمی‌دانست که هرگز نمی‌توان حقیقت را پنهان نمود.11

# خوب نگاه کن من کجا نشسته‌ام!

من در روضه پیامبر هستم، وقتی که رو به قبله بنشینی و ضریح پیامبر سمت چپ تو باشد، باید به دنبال «ستون حَرَس» بگردی، «حَرَس» به معنای «نگهبانی دادن» است، اینجا همان جایی است که علیعليه‌السلام می‌ایستاد و برای پیامبر نگهبانی می‌داد تا خطری از سوی دشمنان، جانِ پیامبر را تهدید نکند.

وقتی این ستون را پیدا کردی، حدود چهار متر از این ستون به عقب‌تر که قرار بگیری، اینجا همان جایی است که در خانه علیعليه‌السلام به سوی مسجد باز می‌شده است.

# سلام بر دو یادگار پیامبر

روز عید قربان است، دیروز در صحرای «عرفات» بودم، دیشب هم در سرزمین «مشعر» ماندم، امروز صبح به اینجا رسیده‌ام. اینجا سرزمین «مِنا» است، جایی که آرزوهای بزرگ انسان برآورده می‌شود.

خسته‌ام، صبح زود برای سنگ زدن به جَمَره یا همان شیطان بزرگ رفتم و هفت سنگ بر آن زدم. باید در این شلوغی راه خود را پیدا کنم، در جستجوی قربانگاه هستم، به من گفته‌اند که باید این مسیر را تا انتها بروم، در پای آن کوه قربانگاه است.

لباس احرام به تن دارم، وقتی گوسفند خود را قربانی کنم، باید موی سر خود را بتراشم، آن وقت حاجی می‌شوم.

به گمانم آن ساختمان قربانگاه است، چه جمعیّتی آنجا جمع شده است، وارد قربانگاه می‌شوم، چند نفر از دوستان آنجا منتظرم هستند، سلام می‌کنم، با هم به سوی محلّ نگهداری گوسفندان می‌رویم. گوسفندان را انتخاب می‌کنیم، کتاب دعای خود را باز می‌کنم و شروع به خواندن دعا می‌کنم:

بار خدایا! به نام تو و یاد تو می‌خواهم گوسفندی را قربانی کنم، می‌خواهم به آیین و سنّت پیامبر تو عمل کنم!

بار خدایا! تو وعده کرده‌ای که هر کس با اخلاص در این سرزمین قربانی کند، گناهان او را می‌بخشی، از تو می‌خواهم تا شیرینی عفو خود را به من بچشانی.

لحظه‌ای به فکر فرو می‌روم، به یاد می‌آورم چه رمز و رازی در این عمل است، به یاد ابراهیمعليه‌السلام می‌افتم...

سالیان سال است که ابراهیمعليه‌السلام در حسرت داشتن فرزند است و بارها از خدا خواسته تا به او پسری بدهد.

سرانجام خدا دعای او را مستجاب می‌کند و ابراهیم نام پسر خود را اسماعیل می‌گذارد.

سال‌ها می‌گذرد، اسماعیل بزرگ می‌شود، اکنون موقع امتحان بزرگ ابراهیمعليه‌السلام است. گوش کن ابراهیمعليه‌السلام با پسرش چنین سخن می‌گوید: «ما باید به قربانگاه برویم».

اسماعیل در جواب پدر می‌گوید: «ای پدر! آنچه خدا به تو فرمان داده است انجام بده».

آنان به قربانگاه می‌رسند. پدر، پسر را روی زمین به سمت قبله می‌خواباند، اکنون پسر چنین می‌گوید: «روی مرا بپوشان و دست و پایم را ببند».

او می‌خواست تا مبادا پدر نگاهش به نگاه او بیفتد و در انجام امر خدا ذرّه‌ای تردید نماید.

همه فرشتگان ایستاده‌اند و این منظره را تماشا می‌کنند، ابراهیمعليه‌السلام «بسم اللّه» می‌گوید و کارد را بر گلوی پسر می‌کشد؛ امّا کارد نمی‌برد، دوباره کارد را می‌کشد، زیر گلوی اسماعیل سرخ می‌شود. ابراهیمعليه‌السلام کارد را محکم‌تر فشار می‌دهد؛ امّا باز هم کارد نمی‌برد، او کارد را بر سنگی می‌زند و سنگ می‌شکند.

صدایی در آسمان طنین می‌اندازد که ای ابراهیم تو از این امتحان سربلند بیرون آمدی. جبرئیل می‌آید، گوسفندی به همراه دارد، آن را به ابراهیمعليه‌السلام می‌دهد تا قربانی کند.12

و این‌گونه است که روز دهم ذی‌الحجّه، عید قربان می‌شود، روزی که حاجیان به سرزمین «مِنا» می‌آیند و گوسفند قربانی می‌کنند.

من باید فکر کنم و بدانم که اسماعیلِ من چیست؟ ریاست، شهرت، ثروت، آبرو، عزّت و... آیا آماده‌ام تا همه این‌ها را در راه دوست قربانی کنم؟

اگر آن‌روز اسماعیلعليه‌السلام قربانی می‌شد، از او هیچ نسلی باقی نمی‌ماند، پیامبر و حضرت علیعليه‌السلام و همه امامان ما از نسل اسماعیلعليه‌السلام می‌باشند، آری، اگر او در آن روز قربانی می‌شد، دیگر پیامبر و اهل‌بیتعليه‌السلام به دنیا نمی‌آمدند.

عید قربان عید بزرگی است، روزی که همه مسلمانان جشنی بزرگ می‌گیرند و خدا را شکر می‌کنند.

هنوز من در سرزمین «مِنا» هستم، بعد از قربانی کردن، سر خود را تراشیده‌ام و از لباس احرام بیرون آمده‌ام، شب یازدهم ذی‌الحجّه نیز در این سرزمین ماندم، روز یازدهم به سه شیطان بزرگ سنگ زدم. اکنون ساعت 10 صبح روز دوازدهم است، می‌خواهم به سوی شیاطین بروم و آخرین سنگ‌های خود را بزنم. پس از آن می‌توانم به شهر مکّه باز گردم، با انجام این کار دیگر اعمال سرزمین «مِنا» تمام می‌شود.

تو نگاهی به من می‌کنی و می‌خواهی برای تو از راز این کار بگویم، دوست داری بدانی که چرا باید به این سه شیطان سنگ زد.

باید بار دیگر از ابراهیمعليه‌السلام برایت سخن بگویم، خدا به ابراهیمعليه‌السلام دستور داد تا اسماعیلعليه‌السلام را به این سرزمین بیاورد و در راه او قربانی کند . وقتی ابراهیمعليه‌السلام همراه اسماعیل به این سرزمین آمد ، شیطان سر راهشان آمد و او را این‌گونه وسوسه کرد : «تو چقدر بی‌رحمی ! آیا می‌خواهی با دست خود فرزندت را سر ببری ؟» .

جبرئیل به کمک ابراهیمعليه‌السلام آمد و دستور داد که شیطان را با سنگ بزند . ابراهیمعليه‌السلام سنگی برداشت و به سوی شیطان پرتاب کرد .

او با زبان دل این‌گونه با شیطان سخن می‌گفت : «تو می‌خواهی مرا وسوسه کنی تا دستور خدای خویش را انجام ندهم ! من ، خود ، فرزند و هر چه دارم را فدای خدا می‌کنم» .

از آن‌روز است که حاجی به همان جایی سنگ می‌زند که ابراهیمعليه‌السلام به شیطان سنگ زده است .13

شیطان در آن مکان به زمین فرو رفت و ابراهیمعليه‌السلام به راه خود ادامه داد، بار دیگر شیطان آمد و ابراهیم به او سنگ زد، بار سوم هم شیطان آمد و ابراهیمعليه‌السلام باز هم به او سنگ زد. اکنون همان مکانی که شیطان به دل زمین فرو رفت، جایگاهی شده است برای سنگ زدن به شیطان! آری، حاجی با این کار خود ، به تمام وسوسه‌های شیطان ، سنگ می‌زند .

در سرزمین منا، مسجدی بزرگ وجود دارد که به نام مسجد «خیف» مشهور است. شنیده‌ام که در این مسجد هزار پیامبر نماز خوانده‌اند، چقدر خوب است که من هم در این مسجد بروم.14

سمت راست جمرات، پای آن کوه را نگاه کن! مسجد خیف آنجاست. به سوی مسجد می‌روم، جمعیّت موج می‌زند، هر چه به مسجد نزدیک‌تر می‌شوم، ازدحام جمعیّت بیشتر می‌شود، به زحمت وارد مسجد می‌شوم، به دنبال جایی می‌گردم تا بتوانم دو رکعت نماز بخوانم، پس از مدّتی، یک جای خالی پیدا می‌کنم، به نماز می‌ایستم، بعد از نماز سر به سجده می‌گذارم و شکر خدا را به جا می‌آورم. اکنون با خود فکر می‌کنم، دوست دارم بدانم من کجا نشسته‌ام. به تاریخ سفر می‌کنم، به سال‌های دور می‌روم... به سال دهم هجری.

در این سال پیامبر به سفر حج آمده است، او روز دهم (روز عید قربان) در اینجا قربانی کرده است، شب یازدهم و شب دوازدهم در این سرزمین مانده است، اکنون که روز دوازدهم ذی‌الحجّه است، او به محلِ مسجد «خیف» آمده است.

کسی در میان مردم اعلام می‌کند : «ای مردم ! همگی کنار مسجد خیف جمع شوید پیامبر می‌خواهد برای ما سخن بگوید» .

جمعیّت زیادی جمع شده است، پیامبر می‌گوید : «ای مردم ! من به زودی به دیدار خدای خود خواهم رفت ، بدانید که من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می‌گذارم ، آن دو چیز گرانبها ، قرآن و عترت می‌باشند ، خداوند خبر داده است که قرآن و عترت من ، هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در روز قیامت کنار حوض کوثر به من ملحق شوند ».15

این پیام مهمّی بود که پیامبر در این مکان مقدّس به گوشِ همه مردم رساند ، امروز دیگر همه می‌دانند که عترت و خاندان پیامبر ، خیلی عزیز و محترم هستند ، قرآن و علی و فاطمه و حسن و حسینعليه‌السلام ، یادگارهای پیامبر هستند . امروز همه می‌فهمند که خاندان پیامبر چه جایگاه ویژه‌ای دارند.

آری، از این سخن استفاده می‌شود که خاندان پیامبر شایستگی رهبری جامعه اسلامی را دارند، زیرا پیامبر در این سخن خود، اهل‌بیتعليه‌السلام و قرآن را دو امانت بزرگ خود معرفی نمود و همانگونه که قرآن باعث هدایت انسان‌ها می‌شود، پیروی از اهل‌بیتعليه‌السلام هم زمینه رستگاری و نجات را فراهم می‌کند. همان‌طور که هیچ باطلی در قرآن راه ندارد، هیچ باطلی هم در اهل‌بیتعليه‌السلام راه ندارد و این همان معنای «عصمت» است، آری، خاندان پیامبر از هرگونه خطایی به دور هستند.

بعدازظهر فرا می‌رسد، پیامبر به سوی شهر مکّه حرکت می‌کند، او همه اعمال حج را انجام داده است، مردم حجّ ابراهیمی را از او فرا گرفته‌اند، پیامبر خوشحال است که توانسته است به وظیفه خود عمل کند، او آخرین دین خدا را برای مردم بیان کرد و فقط یک قسمت مهم این دین باقی مانده است و آن ولایت علیعليه‌السلام می‌باشد، پیامبر منتظر فرمان خداوند است، منظر فرمان بزرگ خدا درباره ولایت علیعليه‌السلام .

پیامبر شب سیزدهم را در مکّه می‌ماند، روز سیزدهم فرا می‌رسد، در این روز جبرئیل نزد پیامبر می‌آید و از او می‌خواهد تا علم و میراث پیامبران را که نزد اوست به علیعليه‌السلام تحویل دهد.

پیامبر علیعليه‌السلام را فرا می‌خواند و این امانت‌های آسمانی را به او تحویل می‌دهد. این امانت‌ها نشانه‌های پیامبران بزرگ است که باید نزد علیعليه‌السلام باشد، علیعليه‌السلام هم وظیفه دارد آن‌ها را در هنگام شهادت خود، به امام حسنعليه‌السلام تحویل دهد. این امانت‌ها سرانجام به دست مهدیعليه‌السلام خواهد رسید.

سخن از امانت‌های آسمانی به میان آمد که نشانه امامت و ولایت است. پیامبر امانت‌های آسمانی را در روز سیزدهم ذی‌الحجّه سال دهم هجری به علیعليه‌السلام تحویل داد و اکنون همه آن‌ها نزد امام‌زمانعليه‌السلام است.

در اینجا به دو مورد آنها اشاره می‌کنم تا با میراث پیامبران بیشتر آشنا شوی:

\* اول: پیراهن یوسفعليه‌السلام .

امام‌زمانعليه‌السلام در مکّه ظهور خواهد نمود، او پیراهن یوسفعليه‌السلام را به تن خواهد کرد، امّا چرا؟ زیرا پیراهن یوسفعليه‌السلام ، یک لباسی معمولی نیست، بلکه لباسی ضدّ آتش است.16

پیراهن یوسفعليه‌السلام در اصل از ابراهیمعليه‌السلام بود. هنگامی که نمرود می‌خواست ابراهیمعليه‌السلام را به جرم خداپرستی در آتش اندازد، جبرئیل به زمین آمد تا بزرگ پرچمدار توحید را یاری کند. او همراه خود لباسی از بهشت آورد. با این لباس، ابراهیمعليه‌السلام در آتش نسوخت.17

پس از ابراهیمعليه‌السلام ، این لباس به فرزندان او به ارث رسید تا این‌که لباس یوسفعليه‌السلام شد و عامل روشنی چشمان یعقوب!

این لباس نسل به نسل گشت تا پیامبر اسلام و بعد از او امامان معصومعليه‌السلام ، یکی بعد از دیگری به ارث بردند.18

خداوند این پیراهن را برای امام زمان نگه داشته است، آتش نمرود بزرگ‌ترین آتش آن روزگار بود، یک بیابان آتش که شعله‌های آن به آسمان می‌رسید ، نمرود با امکاناتی که در اختیار داشت آتشی به آن بزرگی برپا کرد و ابراهیمعليه‌السلام را میان آن آتش انداخت؛ امّا خدا، پیامبر خود را با آن پیراهن یاری کرد و در روز ظهور همان پیراهن در تن امام زمان خواهد بود.

# عصای موسیعليه‌السلام

وقتی امام‌زمانعليه‌السلام ظهور کند در دست او عصای موسیعليه‌السلام خواهد بود.19

با این‌که چوب این عصا هزاران سال پیش، از درخت بریده شده است؛ امّا تر و تازه خواهد بود، مثل این‌که همین الان آن را، از درخت قطع کرده‌اند.20

در زمان موسیعليه‌السلام ، بشر در سحر و جادو پیشرفت زیادی کرده بود و به اصطلاح، فن‌آوری بشرِ آن روز، سحر و جادو بود؛ امّا وقتی موسیعليه‌السلام عصای خود را به زمین زد، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد که همه آن سحر و جادوها را در یک چشم به هم زدن بلعید.

در روز ظهور هم بشر هر چه پیشرفت کرده و هر فن‌آوری جدیدی داشته باشد باید بداند که امام زمان با همین عصا به مقابله با دشمنان خواهد رفت. این عصا، یک عصای معمولی نیست، بلکه هر دستوری را که امام به آن بدهد، انجام می‌دهد.21

آنچه که بشر به دست خود ساخته است توسط این عصا بلعیده می‌شود.22

هنر بشرِ آن روز سحر و جادو بود، هنر بشر در روز ظهور هر چه می‌خواهد باشد، آن عصا به اذن خدا می‌تواند مقابل آن بایستد.

آیا می‌دانی وقتی امام‌زمانعليه‌السلام آن عصا را بر زمین بزند، آن عصا تبدیل به چه چیزی می‌شود؟ امام باقرعليه‌السلام فرمود: «وقتی قائم ما، عصای خود را به زمین بزند، آن عصا هر چه را که مقابلش باشد، می‌بلعد».23

به راستی که خداوند چه حکمت‌های زیبایی دارد که این‌چنین با عصای موسیعليه‌السلام ، آخرین ولیّ خود را یاری می‌کند.24

روز سیزدهم ذی الحجّه است، هنوز پیامبر در مکّه است، فردا که فرا برسد، پیامبر به سوی مدینه حرکت خواهد کرد.

نگاه کن، علیعليه‌السلام به سوی پیامبر می‌آید و با او سخن می‌گوید:

ای رسول خدا! من صدایی را شنیدم، گویا کسی با من سخن می‌گفت، امّا کسی را ندیدم!

علی جان! این جبرئیل است که به تو سلام کرده است. او آمده است تا وعده خدا را به انجام برساند. او تو را امیر مومنان خطاب نموده است.

اکنون پیامبر به یاران خود دستور می‌دهد تا نزد علیعليه‌السلام بروند و به او این‌گونه سلام کنند: «سلام بر تو ای امیرمونان».

در این میان عُمر و ابوبکر زبان به اعتراض می‌گشایند و می‌گویند: «آیا این دستور از طرف خداست؟».

پیامبر در جواب آنان می‌گوید: «آری، خدا به من این دستور را داده است».

یاران پیامبر به این سخن پیامبر عمل می‌کنند و نزد علیعليه‌السلام می‌روند و به او این‌گونه سلام می‌کنند: «سلام بر تو ای امیرمومنان».

آری، همه می‌فهمند که علیعليه‌السلام آقای آنان است. این سلام، مقدّمه‌ای است برای برنامه‌ای مهم‌تر!25

«امیر» در زبان عربی، به معنای رهبر است، «امیرمونان» یعنی رهبر و پیشوای همه اهل‌ایمان!

این لقبی است که خدا فقط به علیعليه‌السلام داده است و هیچ کس (نه قبل از او و نه بعد از او) شایستگی این لقب را ندارد.

اکنون هر کس این لقب را بشنود، می‌فهمد که علیعليه‌السلام بعد از پیامبر، شایستگی خلافت و جانشینی پیامبر را دارد.

مادر مهربان تو کجاست؟

وقتی به مدینه می‌روم، گاهی اوقات نماز خود را جایی می‌خوانم که قبلاً محلّه بنی‌هاشم بوده است، کسانی‌که قبل از سی سال پیش به مدینه آمده‌اند، این محلّه را با چشم خود دیده‌اند، متأسّفانه امروزه این محلّه خراب شده است و هیچ اثری از آن نمانده است.

وقتی به مدینه می‌آیی با این آدرسی که می‌دهم می‌توانی محلّه بنی‌هاشم را پیدا کنی. مسجد پیامبر چندین در دارد، وقتی از دری که به در بقیع مشهور است، خارج شوی، می‌توانی قبرستان بقیع را در دوردست خود ببینی، محلّه بنی‌هاشم در فاصله بین درِ مسجد (که به نام درِ بقیع است) تا قبرستان بقیع می‌باشد. اینجا خانه امام حسنعليه‌السلام ، خانه امام حسینعليه‌السلام ، خانه زینب عليها‌السلام و ... قرار داشته است. اینجا خاطرات زیادی دارد.

امروز هم اینجا نشسته‌ام تا نماز ظهر را بخوانم، نگاهی به آسمان می‌کنم، قطرات باران بر صورتم می‌بارد، گویا باران بهاری در راه است. صدای رعد و برق هم به گوش می‌رسد. صدای اذان می‌آید.

نماز که تمام می‌شود به فکر فرو می‌روم، دوست دارم بدانم کجا نشسته‌ام. باید از خاطرات این مکان باخبر شوم، باید به تاریخ سفر کنم. به سال هفتم هجری بروم.

اینجا خانه اُمّ اَیمن است. پیامبر معمولاً برای دیدن اُمّ اَیمن به اینجا می‌آید، وقتی پیامبر اُمّ اَیمن را می‌بیند او را «مادر» خطاب می‌کند واحوال‌پرسی می‌کند و با او سخن می‌گوید.26

راستی چرا پیامبر اُمّ اَیمن را «مادر» خطاب می‌کند؟

پیامبر که به دنیا آمد برای او دایه‌ای گرفتند. حلیمه سعدیّه دو سال از پیامبر نگهداری کرد. سپس پیامبر نزد مادرش آمنه آمد. اُمّ اَیمن به آمنه کمک می‌کرد. بعد از مدّتی که آمنه از دنیا رفت، عبد المطّلب، پیامبر را به خانه خود برد. اُمّ اَیمن هم به خانه او رفت و در حقِّ پیامبر مادری می‌کرد.27

هنگامی‌که رسول خدا به پیامبری مبعوث شد، اُمّ اَیمن جزء اوّلین زنانی بود که به او ایمان آورد.

جالب است که پیامبر در سخن خود اُمّ اَیمن را اهل بهشت معرّفی کرده است.28

نگاه من به درِ خانه اُمّ اَیمن دوخته شده است، اُمّ اَیمن از خانه خارج می‌شود، به او سلام کرده و می‌گویم:

ــ شما این وقت روز کجا می‌روید؟

ــ می‌خواهم به خانه علیعليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام بروم. دلم برای دیدن حسن و حسینعليه‌السلام تنگ شده است.

او را همراهی می‌کنم. اُمّ اَیمن به سوی خانه علیعليه‌السلام می‌رود. خانه‌ای کوچک که همه خوبی‌های بزرگ دنیا را در آن می‌توانی ببینی. علیعليه‌السلام در خانه را باز می‌کند و به اُمّ اَیمن خوش آمد می‌گوید.

اُمّ اَیمن وارد می‌شود، به حسن و حسینعليه‌السلام سلام می‌کند. این‌ها عزیزان دل پیامبر هستند. فاطمه عليها‌السلام هم به استقبال او می‌آید.

اُمّ اَیمن کنار فاطمه عليها‌السلام می‌نشیند و با هم مشغول گفتگو می‌شوند. صدای در خانه به گوش می‌رسد.

علیعليه‌السلام در خانه را باز می‌کند. نگاه کن! پیامبر برای دیدن عزیزانش آمده است.

پیامبر حسن و حسینعليه‌السلام را در آغوش می‌گیرد، آن‌ها را می‌بوسد و می‌بوید.

پیامبر وارد اتاق می‌شود، اُمّ اَیمن به احترام پیامبر از جا برمی‌خیزد. دیدار اُمّ اَیمن، پیامبر را به یاد مادرش آمنه می‌اندازد.از این‌رو از دیدن او بسیار خوشحال می‌شود.29

چه منظره زیبایی! پیامبر کنار گل‌های خودش آرام گرفته است. اهل این خانه تنها دل‌خوشی او در این دنیا هستند. پیامبر آن‌ها را می‌بیند و لبخند می‌زند .

ناگهان ، عطری در فضا می‌پیچد، نسیمی می‌وزد. جبرئیل نازل می‌شود و آیه 26 سوره «إسراء» را بر پیامبر می‌خواند: ( وَ ءَاتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ) : ای پیامبر ، حقِّ خویشان خودت را ادا کن !».

آیه تازه‌ای نازل شده است.پیامبر به فکر فرو می‌رود. خداوند فرمانی تازه داده است. به راستی منظور خدا از این فرمان چیست ؟

ــ ای جبرئیل برایم بگو که حقّ چه کسی را باید بدهم ؟

ــ ای حبیب من ، اجازه بده نزد خداوند بروم و جواب را بگیرم و برگردم .30

لحظاتی سکوت همه جا را فرا می‌گیرد. پیامبر منتظر است.

دوباره بوی بهار در فضا می‌پیچد و نسیم می‌وزد. جبرئیل باز گشته است:

ــ ای جبرئیل ، چه خبر ؟

ــ خداوند دستور داده است که تو فدک را به فاطمه عليها‌السلام بدهی ، فدک از این لحظه به بعد مالِ فاطمه عليها‌السلام است .31

آری، درست شنیدی خدا سرزمین فدک را به فاطمه عليها‌السلام بخشیده است. این فرمان خداست.32

چرا اشک در چشم پیامبر نشسته است؟ این اشک شوق است؟

نه، اشک فراق است. هر وقت که پیامبر به یاد یار سفر کرده‌اش، خدیجه عليها‌السلام می‌افتد و غمی جانکاه، سراسر وجودش را فرا می‌گیرد.33

پیامبر به یاد روزی می‌افتد که تصمیم گرفت به خواستگاری خدیجه عليها‌السلام برود. دست پیامبر از مالِ دنیا خالی بود؛ امّا خدیجه عليها‌السلام ثروتمندترین زن آن روزگار بود.

عموی خدیجهعليها‌السلام که با این ازدواج مخالف بود در مجلس خواستگاری مهریه خدیجهعليها‌السلام را بیش از هزار سکّه تعیین کرد. او می‌دانست که پیامبر از عهده این مهریه سنگین بر نمی‌آید.

ابوطالب لبخندی زد و گفت: «قبول است». همه تعجّب کردند و با خود گفتند: «محمّد این همه پول را از کجا خواهد آورد».34

پیامبر همه مهریه را پرداخت کرد. آیا شما می‌دانید چگونه؟

خود خدیجهعليها‌السلام این پول را به پیامبر داده بود تا به عنوان مهریه پرداخت کند!35

وقتی ابوجهل این را شنید، گفت: «همیشه داماد برای عروس مهریه می‌دهد، امروز عروس برای داماد مهریه داده است».36

پیامبر از همان زمان آرزو داشت تا روزی مهریه خدیجهعليها‌السلام را جبران کند.

درست است که خدیجهعليها‌السلام پول زیادی به پیامبر بخشیده بود؛ امّا من فکر می‌کنم او همیشه خود را وامدار خدیجهعليها‌السلام می‌دید و به این پول به چشم قرض نگاه می‌کرد و دوست داشت زمانی این پول را به خدیجهعليها‌السلام بازگرداند.

سال‌ها از این ازدواج گذشت و در شرایط سختی که بر مسلمانان می‌گذشت، خدیجهعليها‌السلام تمام ثروت خود را در راه اسلام خرج کرد.

تقدیر چنین بود که خدیجهعليها‌السلام پیامبر را تنها بگذارد و پیش خدا برود؛ امّا یاد خدیجهعليها‌السلام هرگز از خاطر پیامبر نرفت.

خداوند بعد از فتح خیبر، فدک را به پیامبر داد. اکنون فرصت خوبی است تا بزرگواری خدیجهعليها‌السلام را جبران کند.

افسوس که امروز خدیجهعليها‌السلام نیست؛ امّا دختر او که هست. فاطمهعليها‌السلام تنها یادگار خدیجهعليها‌السلام است. او وارث خدیجهعليها‌السلام است و بعد ازمرگ مادرازاو ارث می‌برد. پس پیامبر می‌تواند مهریه خدیجهعليها‌السلام را به فاطمهعليها‌السلام بدهد.

امروز آیه قرآن نازل شد. آیا موافقی یک بار دیگر این آیه را بخوانیم؟ خدا به پیامبر دستور داد: ( وَ ءَاتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ )، ای پیامبر ، حقّ فاطمه را ادا کن !

پیامبر باید حقّ فاطمهعليها‌السلام را بدهد.37

هرگز فراموش نکن! فدک حقّ فاطمهعليها‌السلام است، چون او دختر خدیجهعليها‌السلام است و پیامبر برای همیشه وامدار خدیجهعليها‌السلام است.38

ــ فاطمه جان! خداوند دستور داده تا فدک را به تو بدهم. من وامدار مادرت خدیجه بودم. مهریه‌اش را نپرداخته‌ام. اکنون که مادرت نیست تا فدک را به او دهم، پس فدک را به تو می‌بخشم. باید نماینده‌ای به فدک بفرستی و آنجا را در اختیار بگیری.

ــ پدر جان! تا شما زنده هستید من در فدک هیچ تصرّفی نمی‌کنم.

ــ نه، باید همه بفهمند، فدک از آنِ توست. می‌ترسم که اگر فدک را تصرّف نکنی بعد از مرگ من فدک را به تو ندهند.

ــ چشم. چون شما می‌گویی، این کار را می‌کنم.39

اکنون پیامبر از علیعليه‌السلام می‌خواهد تا وسایل نوشتن را آماده کند. پیامبر می‌خواهد سندی برای فدکِ فاطمهعليها‌السلام بر روی «اَدیم» نوشته شود.

حتماً می‌گویی «ادیم» چیست؟ وقتی پوست گوسفند دباغی شد آن‌را برای نوشتن آماده می‌کنند. عرب‌ها به آن «ادیم» می‌گویند.

پیامبر می‌خواهد این نوشته به راحتی پاره نشود و از بین نرود.

علیعليه‌السلام بعد از لحظاتی با یک «ادیم» و قلم و دوات برمی‌گردد. پیامبر به او می‌گوید: «می‌خواهم فاطمه برای فدک سند مکتوب داشته باشد. بنویس که پیامبر فدک را به فاطمه داد».

علیعليه‌السلام مشغول نوشتن می‌شود. بعد از آن‌که سند آماده می‌شود باید دو نفر به عنوان شاهد نامشان آورده شود.

پپامبر به علیعليه‌السلام می‌گوید نام خودت را به عنوان شاهد اوّل بنویس. بعد رو به اُمّ اَیمن می‌کند. اُمّ اَیمن را همه می‌شناسند، همه می‌دانند که پیامبر او را اهلِ بهشت، معرّفی کرده است.

اکنون پیامبر به علیعليه‌السلام می‌گوید: «نام اُمّ اَیمن را به عنوان شاهد بنویس». این‌گونه است که نام او در سند فدک نوشته می‌شود.40

از میان همه فقط اُمّ اَیمن لیاقت داشت شاهد نزول آیه بخشش فدک باشد. نام او باید کنار نام علیعليه‌السلام تا همیشه در تاریخ به عنوان شاهد فدک بدرخشد.

این چه رازی است که تا نام فدک زنده است نام اُمّ اَیمن زنده است؟

پیامبر او را می‌شناسد و می‌داند که او در هر شرایطی از حقّ فاطمهعليها‌السلام دفاع خواهد کرد.41

این‌گونه است که نام فدک و اُمّ اَیمن تا ابد به هم گره خوردند و هر دو با هم جاودانه شدند.

فدک ! تو چه می‌دانی که فدک چیست ! فدک ، سرزمینی آباد و حاصل خیز است ، این سرزمین ، چشمه‌های آب فراوان و نخلستان‌های زیادی دارد ، فاصله آن تا مدینه حدود دویست و هفتاد کیلومتر است .42

ماجرای فدک این چنین است: یهودیانِ قلعه خیبر دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند تا به مدینه حمله کنند ، امّا پیامبر از تصمیم آن‌ها باخبر شد و با سپاه بزرگی به سوی خیبر حرکت کرد . قلعه خیبر به محاصره نیروهای اسلام در آمد .

سپاه اسلام به سوی قلعه نزدیک شد ، امّا برق شمشیر «مَرحَب» ، پهلوان یهود ، همه را فراری داد . سپاه اسلام مجبور به عقب نشینی شد و سرانجام پیامبر تصمیم گرفت تا علیعليه‌السلام را به جنگ پهلوان یهود بفرستد .43

صدای علیعليه‌السلام در فضای میدان طنین افکند: «من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدر نام نهاد» .44

جنگ سختی میان این دو پهلوان در گرفت و سرانجام «مَرحَب» به قتل رسید . علیعليه‌السلام به قلعه حمله کرد و آن‌را فتح کرد . خیبر منطقه آبادی بود ، نخل‌های خرما و زمین‌های سرسبزی داشت و پیامبر همه غنیمت‌های این سرزمین را در میان رزمندگان اسلام تقسیم کرد .45

در نزدیکی‌های خیبر ، گروهی دیگر از یهودیان ، در فدک زندگی می‌کردند . آن‌ها نیز با یهودیانِ خیبر همدست شده بودند ، پیامبر منتظر بود تا سپاه اسلام استراحت کنند و از خستگی بیرون بیایند و با روحیّه بهتری به جنگ با یهودیان فدک بروند .

در این میان پیرمردی که فرستاده مردم فدک بود به سوی اردوگاه اسلام آمد و سراغ پیامبر را گرفت ، یارانِ پیامبر، او را نزد آن حضرت بردند .

او پیام مهمّی را برای پیامبر آورده بود . به پیامبر گفت: «ای محمّد ، مردمِ فدک مرا فرستاده‌اند تا من از طرف آن‌ها با شما پیمان صلح را امضاء کنم ، آن‌ها حاضرند نیمی از سرزمین خود، فدک را به شما ببخشند تا شما از حمله به آن‌ها صرف نظر کنی» .

پیامبر لحظاتی فکر کرد و لبخندی بر لب‌های او نشست ، او با این پیشنهاد موافقت کرد .46

پیمان صلح نوشته شد ، سپاهیان اسلام همه خوشحال شدند ، دیگر از جنگ و لشکرکشی خبری نبود ، آری ، سرزمین فدک بدون هیچ‌گونه جنگ و لشکرکشی تسلیم شد .

در این میان جبرئیل فرود آمد و آیه ششم سوره «حشر» نازل شد: (وَ مَآ أَفَآءَ اللّه عَلَی رَسُولِهِ...)آن غنائمی که در به دست آوردن آن ، لشکر کشی نکرده‌اید، از آنِ پیامبر است.

خدا فدک را به پیامبر بخشید ، فدک ، مالِ پیامبر شد . این حکم قرآن بود و هیچ‌کس با آن مخالف نبود و همه با دل و جان ، حکم خدا را پذیرفتند .47

این هدیه خداوند به پیامبر بود به پاس همه زحماتی که در راه او متحمّل شده بود.

پیامبر شخصی را در فدک به عنوان کارگزار خود قرار داد و به سوی مدینه بازگشت .

امروز هم خدا فدک را به فاطمهعليها‌السلام بخشید و پیامبر می‌خواهد همه مردم را از این ماجرا باخبر کند.

اللّه اکبر! اللّه اکبر!

این صدای اذان بلال است که به گوش می‌رسد. همه برای رفتن به مسجد آماده می‌شوند.

پیامبر به مسجد می‌آید و در محراب می‌ایستد. صف‌ها بسته شده و نماز آغاز می‌شود.

بعد از نماز پیامبر از جا برمی‌خیزد و از مردم می‌خواهد تا متفرّق نشوند. او امروز با مردم کار دارد.

پیامبر رو به مردم می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد تا همراه او به بیرون مسجد بیایند.

پیامبر حرکت می‌کند و همه پشت سر او می‌روند. مردم تعجّب کرده‌اند. پیامبر می‌خواهد مردم را کجا ببرد؟

پیامبر می‌آید و کنار درِ خانه فاطمهعليها‌السلام می‌ایستد.

مردم همه هجوم می‌آورند. کوچه پر از جمعیّت است. راه بند آمده است.

اکنون پیامبر رو به مردم می‌کند و با صدای بلند می‌گوید: «ای مردم! بدانید که من فدک را به دخترم فاطمهعليها‌السلام بخشیدم! فدک مالِ دخترم فاطمهعليها‌السلام است».48

در میان جمعیّت، فقیران مدینه هم هستند. آن‌هابسیار خوشحال می‌شوند زیرا به زودی روزگار فقر و نداریشان برای همیشه پایان می‌یابد.

آن‌ها فاطمهعليها‌السلام را خوب می‌شناسند. فاطمهعليها‌السلام کسی است که وقتی در خانه فقط یک قرص نان داشت، آن را به فقیری داد و خود و بچّه‌هایش گرسنه ماندند.49

آن‌ها خوب می‌دانند که فاطمهعليها‌السلام فراموششان نخواهد کرد.

این آرزوی فاطمهعليها‌السلام بود که هرگز در مدینه فقیری نباشد. مگر از فاطمهعليها‌السلام غیر از این هم می‌شود انتظار داشت؟ او دختر خدیجهعليها‌السلام است ، همان بانویی که تمام ثروت خود را در راه پیامبر خرج کرد و او را با تمام وجود یاری نمود .

امروز دیگر هیچ‌کس به اندازه فاطمهعليها‌السلام ثروتمند نیست. افسوس که عدّه‌ای خیال می‌کنند که فاطمهعليها‌السلام در همه مراحل زندگی خود فقیر بود. آن‌ها می‌گویند که فاطمهعليها‌السلام در همه زندگیش، محتاج نان شب خود بود !

فاطمهعليها‌السلام را باید از نو شناخت.

فاطمهعليها‌السلام کسی است که سالیانه هفتاد هزار دینار سرخ درآمد دارد.50

آیا می‌دانی این مقدار یعنی چقدر پول ؟

بیش از سیصد کیلو طلای سرخ !

حالا حساب کن ، هر مثقال طلا (پنج گرم) چقدر قیمت دارد ، آن را ضرب در شصت هزار کن!

این فقط درآمد یک سال فدک است. اصلِ سرمایه او خیلی بیش از این حرف‌هاست .

فصل برداشت خرما که فرا می‌رسد، فاطمهعليها‌السلام کارگزاری را به فدک می‌فرستد. فاطمهعليها‌السلام به نماینده خود دستور می‌دهد تا با مردم فدک با عدالت و انصاف برخورد کند، مبادا حقّ آن‌ها ضایع شود.

مدّتی می‌گذرد، خبر می‌رسد که نماینده فاطمهعليها‌السلام با درآمد فدک به مدینه می‌آید. هفتاد هزار سکّه طلا!

فاطمهعليها‌السلام با هفتاد هزار سکّه طلا چه خواهد کرد؟

نگاه کن! همه فقیران مدینه به درِ خانه فاطمهعليها‌السلام آمده‌اند. پیامبر هم اینجاست. گویا فاطمهعليها‌السلام می‌خواهد این سکّه‌ها به دست پیامبر میان فقیران تقسیم شود.

پیامبر رو به فقیران می‌کند و می‌گوید: «این سکّه‌ها از آنِ فاطمهعليها‌السلام است»، بعد آن سکّه‌ها را میان همه تقسیم می‌کند.

نگاه کن! به دست هر فقیری که نگاه می‌کنی سکّه‌های طلا را می‌بینی!

همه خوشحال هستند و برای فاطمهعليها‌السلام دعا می‌کنند. خدا فاطمهعليها‌السلام را پاینده دارد. تا فاطمهعليها‌السلام هست دیگر از فقر و گرسنگی خبری نیست!

فاطمهعليها‌السلام به هر کدام از آن‌ها به اندازه خرجیِ یک سال داده است. آن‌ها تا یک سال بی‌نیازند!51

حتماً می‌خواهی بدانی از آن هفتاد هزار سکّه طلا چقدر برای خود فاطمهعليها‌السلام باقی مانده است؟

فاطمهعليها‌السلام از آن همه پول برای خود به اندازه غذای یک سال برداشته است. نه یک سکّه کمتر نه یک سکّه بیشتر!

آیا باور می‌کنی؟ سهمی که فاطمهعليها‌السلام برای خود برداشته کمتر از سهم هر کدام از فقیران مدینه است.

فاطمهعليها‌السلام به هر فقیر مدینه علاوه بر هزینه تهیّه غذای یک سال، هزینه لباس و دیگر وسایل زندگی را داده است؛ امّا برای خودش فقط به اندازه غذای یک سال برداشته است. او جود و کرم را از مادرش به ارث برده است.

آری، فاطمهعليها‌السلام ، دخترِ خدیجهعليها‌السلام است.

# فرشتگان هم معلّم می‌خواهند

ساعت تقریباً هشت صبح بود، من از اتاق خود بیرون آمدم تا به سوی حرم بروم، وقتی به طبقه همکف هتل رسیدم، دیدم مسئول هتل مرا صدا می‌زند، به سویش رفتم، دیدم چشمهایش پر از اشک است. تعجّب کردم، پرسیدم: چه شده است؟ او به من گفت: وهابی‌ها حرم سامرا را خراب کردند!

تلویزیون تصویری از حرم سامرا را نشان می‌داد، باور نمی‌کردم، گنبد حرم امام هادی و امام عسکریعليه‌السلام خراب و ویران شده بود، اشک من هم جاری شد. آخر قرار بود ما فردا به سامرا برویم. من آن روز کربلا بودم، آن روز سوم اسفند سال 1386 بود.

آخر چرا وهابی‌ها این کار را کردند؟ چرا حرم سامرا را ویران کردند. پیش خودم با آنان سخن می‌گفتم: شما خیال می‌کنید با این کارها می‌توانید ما را از امامان خود جدا کنید؟ حرم امامان ما در قلب‌های ماست.

وقتی به وطن خود برگشتم، در فکر بودم که درباره امام هادیعليه‌السلام بنویسم، تصمیم گرفتم که کتابی درباره «زیارت جامعه» بنویسم.

نمی‌دانم تو چقدر از «زیارت جامعه» باخبر هستی؟ آقای موسی نَخَعی یکی از شیعیان بود که همواره برای زیارت به حرم امامان می‌رفت، او نمی‌دانست که وقتی در حرمِ آن بزرگواران است، چه بخواند و چه بگوید. یک روز او مهمان امام هادیعليه‌السلام بود و از آن حضرت خواست تا به او یاد بدهد که در حرم امامان چگونه سخن بگوید.

و این‌گونه بود که امام هادیعليه‌السلام لب به سخن گشود و «زیارت جامعه» شکل گرفت. امام به او یاد داد که وقتی به زیارت امامان معصوم می‌رود، چه بگوید. در یک سخن، «زیارت جامعه»، درس بزرگ امام‌شناسی است.

روز پانزدهم ماه ذی‌الحجّه روز ولادت امام هادیعليه‌السلام است و در واقع این روز فرصت خوبی است برای ما تا با زیارت جامعه بیشتر آشنا شویم، من کتابی به نام «نردبان آبی» در شرح زیارت جامعه نوشتم و در آن کتاب با امام هادیعليه‌السلام چنین سخن گفته‌ام، شما هم اگر دوست داشتید با من همکلام شوید و این‌گونه با آن امام مهربان سخن بگویید:

چه کنم؟ خسته‌ام، پریشانم. حس می‌کنم که از شما دور افتاده‌ام، حسّی در درونم به من می‌گوید که باید به سوی شما بازگردم، آری! باید بازگردم.

چرا خجالت بکشم؟ چرا؟ می‌دانم که شما بسی مهربان هستید و دلسوز. می‌دانم که مرا دوست دارید، شما به همه دوستان خود نظر دارید، آن‌ها را می‌بینید و برایشان دعا می‌کنید. شاید این اثر دعای شما باشد که من امشب تصمیم گرفته‌ام به سوی شما بازگردم.

باید بنشینم فکر کنم که چرا این چنین شد؟ چرا بین من و شما فاصله افتاد؟ چرا از شما این‌قدر دور شدم، چرا؟

فکر می‌کنم این بلا سر من آمد چون در وادی معرفت و شناخت گام برنداشتم، شما را نشناختم، دوستتان داشتم، امّا بدون آن که شناخت خوبی از شما داشته باشم.

باید تلاش کنم که شما را دوباره بشناسم. آری! چشم‌ها را باید شست!

باید به سوی شما بیایم، امّا نه مثل آن روزها که گذشت. باید این بار با شناختی بهتر به سوی شما بیایم.

به راستی چگونه این کار را بکنم؟ چگونه شما را بشناسم، دلم خوش بود که امشب دیگر راه حل را پیدا کردم و از این وضع، نجات پیدا خواهم کرد، امّا افسوس که مشکلی تازه سر راهم سبز شد.

چه مشکل بزرگی!! من نمی‌دانم چگونه شما را بشناسم، باید از کجا شروع کنم؟ به چه کسی رو کنم؟ از که بپرسم؟

نگاهم می‌کنید و می‌گویید: از خود ما بپرس!

لبخندتان به دلم می‌نشیند، آری! از خودتان باید پرسید.

می‌خواهم شما را بهتر و بهتر بشناسم، پس برایم سخن بگویید. برایم از خودتان بگو!

امشب از شما می‌خواهم برایم حرف بزنید، من سراپا گوش هستم. برایم از خودتان بگویید، بگویید که شما که هستید!

ما می‌خواهیم برایت از خودمان سخن بگوییم، آیا تو آماده‌ای؟

ما از خاندان پیامبر هستم، همه علم و دانش پیامبر نزد ما می‌باشد.

فرشتگان نزد ما می‌آیند و در خانه ما رفت و آمد دارند، فرشتگان خدمتگزاران ما هستند.

گاهی فرشتگان برای کسب علم و دانش نزد ما می‌آیند، نمی‌دانم شنیده‌ای که فرشتگان اوّلین شاگردان ما بوده‌اند، آن‌ها از ما توحید را فراگرفته‌اند.

قبل از این که خدا این دنیا را خلق کند، نور ما را خلق نمود، نور ما در عرش خدا بود، ما در عرش خدا بودیم و هنوز خدا هیچ فرشته‌ای را خلق نکرده بود.

وقتی خدا فرشتگان را آفرید، ما به آنان توحید را آموختیم، ما به آنان یاد دادیم که چگونه خدا را به بزرگی یاد کنند:

سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر.

این چهار شعار توحید را ما به فرشتگان آموختیم. قبل از این که ما این ذکر را به فرشتگان یاد بدهیم، آنان نمی‌دانستند چه بگویند و چگونه خدا را یاد کنند. وقتی ما این ذکر را گفتیم همه فرشتگان شروع به تکرار این ذکرها نمودند، آری ما بودیم که به آنان درس خداشناسی دادیم.52

شب قدر هم که فرا می‌رسد، فرشتگان نزد ما می‌آیند، آنچه قرار است در طول یک سال برای بندگان خدا تقدیر شود، باید به دست ما تأیید شود.53

بدان که ما معدن مهربانی خدا هستیم، اگر به دنبال رحمت و مهربانی خدا هستی، به درِ خانه ما بیا که خداوند خانه ما را جایگاه رحمت خود قرار داده است.

نمی‌دانم این مطلب را شنیده‌ای یا نه، وقتی خدا رحمت و مهربانی خود را آفرید، آن را به 100 قسمت تقسیم نمود، 99 قسمت آن را به ما داد، و یک قسمت باقی‌مانده را میان همه آفریده‌های خود تقسیم نمود.54

آری! خدا آن همه رحمت خویش را به ما داده است برای همین است که ما معدن رحمت خدا هستیم. ما اساس و اصل مهربانی خدا هستیم، تو در هر کجای دنیا که مهربانی و عطوفت می‌بینی باید بدانی که خدا و ما واسطه جاری شدن آن مهربانی هستیم.

وقتی خدا می‌خواهد بر بندگان خود مهربانی کند، خیر و برکتی را بر آنان نازل نماید، آن رحمت را ابتدا نزد ما نازل می‌کند، زیرا که خداوند ما را واسطه میان خود و بندگان خود قرار داده است، هیچ‌کس نمی‌تواند رحمت خدا را به طور مستقیم دریافت دارد، مگر این‌که لیاقت و شایستگی خاصّی داشته باشد که خدا این شایستگی را فقط و فقط به ما داده است، ما واسطه فیض و رحمت خدا هستیم، پس ما اصل هر رحمتی هستیم که بر بندگان خدا نازل می‌شود.

ما مهربانی در حقّ دیگران را به بالاترین حدّ خود رسانده‌ایم، ما شیعیان خود را بسیار دوست داریم، هیچ‌کس نمی‌تواند تصوّر کند که ما چقدر نسبت به شیعیان و دوستان خود مهربان هستیم، فردای قیامت که فرا برسد، آن روز همه خواهند دید که مهربانی ما چگونه خواهد بود، وقتی که همه مردم از یکدیگر فرار کنند و هیچ‌کس پناهی نداشته باشد، ما پناه شیعیان خود خواهیم بود و آنان را شفاعت خواهیم نمود.

ما خزانه‌داران علم خدا هستیم، خدا ما را با دانشی که به ما داده است، بزرگ و عزیز نمود، فقط ما هستیم که به همه چیز در آسمان‌ها و زمین آگاهی داریم و از همه چیز باخبر هستیم.

آن روز که خدا از پیامبران بزرگ خود، عهد و پیمان می‌گرفت ما را به عنوان خزانه‌داران علم خود به آن‌ها معرّفی نمود.

ما دریای حلم و بردباری هستیم، بر دیگران خشم نمی‌گیریم و هرگز بردباری را فراموش نمی‌کنیم.

ما ریشه و اساس همه خوبی‌ها هستیم، هر چه خوبی و زیبایی می‌بینید، از ما سرچشمه گرفته است، خوبیِ همه خوبان، از وجود ما می‌باشد، ما اساس زیبایی‌ها و خوبی‌هایی هستیم که تو در بندگان خوب خدا می‌بینی.

اگر کسی برای رسیدن به خدا از راهی غیر از راه ما برود، به هدف خویش نخواهد رسید.

آیا می‌خواهی حکایت موسیعليه‌السلام را برایت نقل کنم تا بهتر بتوانی به مطلب پی‌ببری؟

روزی از روزها، موسیعليه‌السلام از مکانی عبور می‌کرد، نگاهش به مردی افتاد که دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و دعا می‌کرد، موسی از کنار او عبور کرد و بعد از مدّتی، باز حضرت موسی از آنجا عبور کرد، دید که آن مرد هنوز دعا می‌کند و دست هایش رو به آسمان است و اشک در چشمان خود دارد، گویا هنوز حاجت او روا نشده است. در این هنگام خدا به موسیعليه‌السلام چنین سخن گفت: ای موسی! او هرچقدر مرا بخواند و دعا کند، من دعایش را مستجاب نمی‌کنم، اگر او می‌خواهد من صدایش را بشنوم و حاجتش را روا کنم باید به دستور من عمل کند، من دستور داده‌ام تا بندگانم از راهی که گفته‌ام مرا بخوانند. این مرد هم باید از راه تو و راه جانشین تو (هارون) به سوی من بیاید، نه این‌که راه دیگری را بپیماید و از راهی که من معیّن کرده‌ام، روی برگرداند.55

این سخن خدا بود که خیلی چیزها را برای مردم روشن می‌کند، خدا دوست دارد که بندگانش از راه ایمان به سوی او بیایند.

خلاصه آن که اگر دوست داری خدا صدایت را بشنود و حاجت تو را بدهد به سوی ما رو کن که ما راه ایمان هستیم، اگر از این راه به سوی خدا بروی، خدا صدایت را می‌شنود و تو را قبول می‌کند، امّا اگر راهی غیر از راه ما بپیمایی، بدان که خدا به تو نگاهی نخواهد نمود.

بدان که خدا ما را امین خود قرار داده است، ما امین خدا در آسمان‌ها و زمین هستیم، ما امین علم و دانش خدا هستیم، ما امین رازها و اسراری هستیم که هیچ‌کس غیر ما آن را نمی‌داند.

ما یادگار پیامبران خدا هستیم و خدا ما را از میان همه بندگان خوب خودش، انتخاب نموده است و ما را بر همه برتری داده است. ما از نسل آخرین پیامبر خدا، محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستیم.56

ما همان رهبرانی هستیم که شما را به سوی هدایت راهنمایی می‌کنیم، ما نورهایی هستیم که تاریکی‌ها را روشن می‌کنیم و مردم را از گمراهی نجات می‌دهیم. ما مانند علامتی هستیم که راه را از بیراه به مردم نشان می‌دهیم. ما صاحبان عقل و آگاهی کامل هستیم.

در موقع سختی‌ها و بلاها، این ما هستیم که پناه مردم می‌باشیم، ما هستیم که مایه آرامش و آسایش همه بندگان خدا هستیم، فراموش نکن که حتی فرشتگان هم به ما پناه می‌آورند.

روز قیامت که سخت‌ترین روز برای همه می‌باشد، هیچ پناهگاهی به غیر از ما پیدا نمی‌کنی.

هر کس می‌خواهد از خدای خود شناختی پیدا کند، باید به سوی ما رو کند و راه ما را بپیماید. اگر در مسیر معرفت خدا گام برداری، امّا با ما بیگانه باشی، بدان که آن مسیر تو را به سمت کمال نخواهد برد، معرفت و شناخت حقیقی خدا را فقط و فقط می‌توانی نزد ما بیابی.

هر کس که خواهان معرفت خداست باید نزد ما بیاید و از ما درس معرفت بیاموزد، برایت گفتم که حتی فرشتگان هم درس معرفت و خداشناسی را از ما آموختند.

اگر در جستجوی حکمت خدایی هستی، بدان که حکمت خدایی نزد ماست، هر کس که می‌خواهد به حکمت خدایی برسد، باید نزد ما بیاید و از دانش ما بهره ببرد، خدا ما را معدن حکمت خود قرار داده است.

ما حافظان رازهای خدا هستیم، قلب‌های ما جایگاه اسرار خداست، در سرتاسر جهان هستی، جایگاهی برای اسرار خدا به جز قلب‌های ما یافت نمی‌شود، خداوند اسرار خود را در قلب‌های ما قرار داده است و ما حافظ و نگهدار آن اسرار هستیم.

ما راه خشنودی خدا را به شما نشان می‌دهیم، اگر در راه ما باشید، بدانید که خدا از شما راضی و خشنود خواهد بود، هیچ‌چیز مانند این نیست که خدا از انسان راضی باشد و این ما هستیم که می‌دانیم که خشنودی خدا در چیست، ما آمده‌ایم تا شما را یاری کنیم و این راه را به شما نشان بدهیم.

ما در راه اجرای فرمان خدا ثابت‌قدم هستیم و در انجام دستوراتی که خدا به ما داده است لحظه‌ای تردید نمی‌کنیم، او به ما دستور داده است که در بلاها صبر کنیم، در همه حال برای حفظ دین او تلاش کنیم، ما همه تلاش می‌کنیم تا دین خدا زنده بماند.

ما به خدای خویش محبّت کامل داریم، قلب ما آکنده از محبّت خداست و در همه جهان هستی، هیچ‌کس خدا را به اندازه ما دوست ندارد، زیرا معرفت و شناخت ما به خدا از همه بیشتر است و این معرفت کامل است که باعث می‌شود ما خدای خویش را دوست بداریم و سرآمد محبّت خدا گردیم.آری! آن کس که شیرینی محبّت خدا را چشیده باشد، هرگز به سوی غیر او نمی‌رود و کسی که با خدا انس گرفت، دیگر غیر خدا را نمی‌جوید.

ما برای دیگران امر و نهی خدا را بیان می‌کنیم، به آنان می‌گوییم که خدا چه چیزی را دوست دارد و از چه کاری به خشم می‌آید.

ما بنده خدا هستیم و خدا ما را گرامی داشته است و ما جز سخن خدای خود چیزی نمی‌گوییم، هر چه او دستور بدهد، با تمام وجودمان آن را می‌پذیریم و هرگز مخالفت فرمان او نمی‌کنیم.

ما برگزیدگان خدا هستیم، خدا ما را از میان همه بندگان خود انتخاب نموده است و ما را به همه آن‌ها برتری داده است.

ما «حزب اللّه» هستیم، ما حزب خدا می‌باشیم و هر کس پیرو ما می‌باشد از حزب خداست.57

علم و دانش خدا نزد ماست، قلب‌های ما جایگاه اسرار خدا می‌باشد، ما حجت خدا بر بندگانش هستیم،

تو در نماز بارها و بارها می‌گویی: (اهْدِنَا الصِّرَ طَ الْمُسْتَقِیمَ )

بدان که ما همان صراط مستقیم خدا هستیم، ما همان راه خدا هستیم. اگر مردم به سوی ما بیایند و سخنان ما را بشنوند، به هدایت رهنمون خواهند شد و سعادت دنیا و آخرت را از آنِ خود خواهند نمود.

ما از همه لغزش‌ها و زشتی‌ها و پلیدی‌ها به دور هستیم، خدا به ما مقام عصمت را داده است، ما همه معصوم هستیم و هرگز فکر گناه هم به ذهن خود راه نمی‌دهیم.

خداوند ما را بزرگ شمرده است و ما را بر همه برتری داده است، ما مقرّب درگاه خود قرار داده است، ما به خدا نزدیک‌تر از همه هستیم، ما حتی از فرشتگان به خدا نزدیکتر هستیم.

ما بندگان پرهیزگار خداییم، هرگز معصیت و نافرمانی او را نمی‌کنیم، ما اهل تقوی هستیم و یک لحظه هم از یاد او غفلت نمی‌کنیم.

ما مفسّر آیات قرآن هستیم، خدا ما را به عنوان مفسران قرآن انتخاب نمود، ما از رمز و راز آیات قرآن آگاهی کامل داریم، خدا از بندگان خود خواست برای فهم قرآن از تفسیر ما بهره ببرند، امّا افسوس که مردم به این دستور خدا گوش فرا ندادند.

خدا ما را ستون‌های توحید قرار داد، اگر کسی ولایت ما را نداشته باشد، توحید او هم قبول نمی‌شود، آری! خداشناسی به واسطه ولایت ما قوّت گرفته و عزّت یافته است، اگر کسی خدای یگانه را عبادت کند ولی با ما بیگانه باشد، باید بداند که خدا این عبادت را از او قبول نمی‌کند، شرط قبولی همه اعمال، ولایت و محبّت ما اهل‌بیتعليه‌السلام است.

خدا ما را شاهد و ناظر بر آفریده‌های خود قرار داد، ما به اذن خدا از آنچه در جهان هستی می‌گذرد، باخبر هستیم، ما از اعمال و کردار مردم اطّلاع داریم و خدا این علم و آگاهی را به ما داده است، ما هر چه داریم از خدا داریم، ما از خودمان هیچ نداریم.

ما هیچ کوتاهی در اطاعت خدا نداشتیم و برای امّت اسلام همیشه خیرخواهی نمودیم و با گفتار حکیمانه و نصیحت‌های سودمند و پسندیده مردم را به راه خدا دعوت نمودیم.

ما از جان برای حفظ دین خدا مایه گذاشتیم و خود را در راه خدا فدا نمودیم، خدا از ما پیمان گرفته بود که در مقابل سختی‌ها و بلاها صبر نماییم و ما به این پیمان خدا وفادار باقی ماندیم و بر همه سختی‌ها و بلاها صبر نمودیم.

ما همه دستورات خدا را انجام دادیم، نماز را به پا داشتیم، زکات را پرداخت کردیم، امر به معروف و نهی از منکر نمودیم، در راه خدا جهاد نمودیم، ما آشکارا همه را به سوی خدا دعوت نمودیم و دین خدا را برای مردم بیان کردیم، احکام دین را نشر داده و به گوش همه رساندیم، ما به سنّت پیامبر عمل نموده و راه و روش دینداری پیامبر را نشان مردم دادیم.

ما با انجام آنچه خدا از ما می‌خواست توانستیم به مقام رضای خدا برسیم، خدا از ما راضی و خشنود است و ما هم از او راضی و خشنود هستیم.

ما پذیرای قضای الهی شدیم، یعنی آنچه خداوند برای ما مقدّر نموده بود ما آن را قبول نمودیم، ما تسلیم برنامه‌ای شدیم که خدا برای ما در نظر گرفته بود.

وقتی که بلاها وسختی‌ها بر ما هجوم می‌آورد، وقتی دشمنان با شمشیرها بر ما حمله می‌کردند، ما صبر پیشه کردیم، اگر ما نابودی آن دشمنان خود را از خدا می‌خواستیم، خدا آن‌ها را نابود می‌کرد، امّا می‌دانستیم که خدا دوست دارد ما در راه او شهید شویم، برای همین صبر کردیم و تسلیم قضای خدا شدیم.58

همه ما در این دنیا به شهادت رسیدیم، شهادت، سعادتی بود که خدا نصیب ما نمود، هیچ‌کدام از ما به مرگ طبیعی از دنیا نمی‌رویم.

ما جلوه مهربانی خدا هستیم، ما دریای مهربانی و عطوفت هستیم. ولایت ما همان امانت خداست، امانتی که خدا از مردم خواسته است در حفظ و نگهداری آن تلاش کنند، امّا مردم بعد از رحلت پیامبر، ولایت ما را فراموش کردند و برای خود خلیفه تعیین نمودند، آن‌ها این امانت خدایی را پاس نداشتند.

ما وسیله امتحان و آزمایش مردم هستیم، افراد زیادی هستند که ادّعا می‌کنند اهل ایمان هستند و در مسیر خدا قرار دارند، آن‌ها باید آزمایش بشوند که آیا در این سخن خود راستگو هستند، اگر آن‌ها ولایت ما را قبول کردند، معلوم می‌شود که راستگو هستند، امّا اگر به هر دلیل، از قبول ولایت ما سرباز زدند، روشن می‌شود که از دین واقعی به دور هستند.

ما در روز قیامت، مقام شفاعت داریم، ما آن روز دوستان و شیعیان خود را شفاعت خواهیم نمود، خدا آن روز به ما اجازه شفاعت را می‌دهد.

هر کس به سوی ما بیاید، نجات پیدا می‌کند، شرط نجات، آمدن به سوی ماست، اگر می‌خواهی از همه بلاها و سختی‌های روز قیامت نجات پیدا کنی، به سوی ما بیا. هر کس از ما جدا شود، بداند که سرانجام او تباهی است.

ما مردم را به سوی خدا فرا می‌خوانیم و به سوی او راهنمایی می‌کنیم، ما به خدا ایمان داشته و تسلیم امر او هستیم، آنچه را که او برای ما بپسندد، ما به آن راضی هستیم، آری! هر چه از دوست رسد نیکوست.

همه فرامین خدا را عمل می‌کنیم، گوش به فرمان او هستیم، ما مردم را فقط به سوی خدا می‌بریم، هر گاه حکم و دستوری می‌دهیم، این حکم و دستور، از خود ما نیست، ما آن را از خدای خویش گرفته‌ایم، ما از خود هیچ نداریم، همه وجود ما، از آنِ خدا است.

هر کس ولایت ما را داشته باشد، سعادتمند می‌شود، خوشبختی دو جهان در گرو ولای ما می‌باشد، اگر می‌خواهی به سعادت و رستگاری برسی، به سوی ما بیا. فقط در سایه محبّت و ولایت ما می‌توانی برای همیشه رستگار شوی...

آنچه در اینجا آمد، فقط قسمتی از کتاب «نردبان آبی» بود، جهت آشنایی کامل با «زیارت جامعه» خوب است این کتاب را مطالعه کنید.

لازم به ذکر است امام هادیعليه‌السلام در پانزدهم ذی‌الحجّه سال 212 در اطراف مدینه به دنیا آمدند، ایشان بعد از شهادت پدرشان در سال 220 هجری به امامت رسیدند، مدّت امامت آن بزرگوار 33 سال و عمر شریفش 41 سال بود. ایشان در سال 254 در شهر سامرا به دست متوکّل عبّاسی به شهادت رسیدند.

# در جستجوی الماس هستی هستم

گذرنامه خود را تحویل مأمور فرودگاه «جدّه» می‌دهم، مهر خروج از عربستان را به روی گذرنامه می‌زند و نیم ساعت بعد وارد هواپیما می‌شوم، کمربند ایمنی خود را می‌بندم و دعای سفر را می‌خوانم.

هواپیما حرکت می‌کند و به سمت باند پرواز می‌رود، موتور هواپیما روشن می‌شود و هواپیما سرعت می‌گیرد، دیگر وقت آن است که هواپیما از زمین بلند شود که صدای هولناکی به گوش می‌رسد، هواپیما از باند منحرف می‌شود...

همه ترسیده‌اند، از زیر هواپیما آتشی بلند شده است، بعد از لحظاتی، هواپیما متوقّف می‌شود، ماشین‌های آتش‌نشانی به سوی هواپیما می‌آیند، آتش را خاموش می‌کنند.

از هواپیما پیاده می‌شویم و به سالن انتظار می‌رویم. حالا معلوم می‌شود که از چه خطر بزرگی جان سالم به در برده‌ایم، موقعی که هواپیما می‌خواسته از زمین بلند شود چرخ آن آتش گرفته است. این حادثه فقط چند ثانیه دیرتر اتّفاق می‌افتاد، هواپیما دیگر قابل کنترل نبود و معلوم نبود چه پیش می‌آمد!

گذرنامه خود را تحویل مأمور سعودی می‌دهیم بار دیگر مهر ورود به عربستان به آن می‌زنند. بعد سوار اتوبوس شده و به سوی هتل حرکت می‌کنیم.

موقع شام در رستوران همه درباره فروشگاه‌های جدّه سخن می‌گویند، گویا ما فردا عصر به سمت تهران پرواز خواهیم کرد، همه در حال برنامه‌ریزی برای فردای خود هستند، عدّه‌ای می‌خواهند به ساحل دریا بروند، عدّه‌ای هم هوس فروشگاه‌های جدّه کرده‌اند.

به اتاق خود می‌روم. روی تخت دراز می‌کشم و به فکر فرو می‌روم، فکری به ذهنم می‌رسد، باید از این فرصت پیش آمده استفاده کنم. من نقشه‌ای در سر دارم.

صبح زود از هتل بیرون می‌آیم، ماشینی دربست می‌گیرم. به سوی منطقه «جحفه» شش کیلومتری غدیر خُمّ حرکت می‌کنم، جایی که در ایّام حج، حاجیان در آنجا لباس احرام بر تن می‌کنند و به سوی مکّه می‌روند. از «جدّه» تا «جحفه» حدود 130 کیلومتر راه در پیش دارم.

وقتی به جحفه می‌رسم، می‌بینم که چقدر آنجا خلوت است! در اینجا مسجدی است، وارد مسجد می‌شوم، دو رکعت نماز می‌خوانم، سپس سوار ماشین می‌شوم و به جستجوی منطقه غدیر می‌پردازم، ساعتی می‌گذرد... اینجا بیابانی است و من در دل این بیابان پیش می‌روم، من کجا آمده‌ام، در جستجوی چه هستم؟ اینجا چه می‌خواهم؟

من به تاریخ سفر می‌کنم، به روز هفدهم ماه ذی‌الحجّّه سال دهم هجری، به گذشته‌های دور می‌روم...

در دوردست‌ها صدای کاروان به گوش می‌رسد، از جا برمی‌خیزم، باید خود را به آن کاروان برسانم... به پیش می‌روم، می‌روم تا آن‌که به کاروان می‌رسم، بیش از صد و بیست هزار نفر در دل این بیابان به این سو می‌آیند.59

همه این مردم از سفر حج می‌آیند، آنان همراه پیامبر اعمال حج را انجام داده‌اند و اکنون می‌خواهند به سوی خانه‌های خود باز گردند.

شتر پیامبر در این بیابان به پیش می‌رود، عدّه‌ای سواره‌اند و گروهی هم با پای پیاده همراه او می‌آیند، آسمان ابری است، خورشید در پس پرده ابرها پنهان شده است. وقتی آنان به اینجا می‌رسند، منزل می‌کنند. اینجا سرزمین «قُدید» است.60

نزدیک اذان ظهر است، بلال اذان می‌گوید، صف‌های نماز مرتب می‌شود، همه نماز ظهر خود راهمراه پیامبر می‌خوانند. بعد از نماز پیامبر با صدای بلند چنین دعا می‌کند: «خدا محبّت علیعليه‌السلام را در قلب اهل ایمان قرار بده...».

آنگاه پیامبر علیعليه‌السلام را به حضور می‌طلبد، پیامبر به او می‌گوید:

ــ ای علی! من از خدا خواسته‌ام تا تو را جانشین من قرار بدهد و خدا هم مرا به این آرزویم رساند، اکنون دست خود را به سوی آسمان بگیر و دعا کن تا من آمین بگویم.

ــ ای پیامبر! من در دعای خود چه باید بگویم؟

ــ ای علی! بگو: «خدایا! محبّت مرا در قلب اهل‌ایمان قرار بده».

علیعليه‌السلام دعا می‌کند، پیامبر به دعای او آمین می‌گوید. لحظاتی می‌گذرد، اکنون جبرئیل نازل می‌شود و آیه 96 سوره مریم را بر پیامبر نازل می‌کند: (إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّــلِحَـتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَـنُ وُدًّا ): کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام دادند، من محبت آنها را در دل‌ها قرار می‌دهم».

همه می‌فهمند که در آیه خدا از علیعليه‌السلام سخن می‌گوید، هر کس علیعليه‌السلام را دوست دارد می‌فهمد که این کار خداست.

خدا دعای پیامبر خود را هرگز رد نمی‌کند، به همین خاطر است که هر چه ایمان یک نفر زیادتر شود، علیعليه‌السلام را بیشتر و بیشتر دوست دارد.

عدّه‌ای از منافقان وقتی این منظره را می‌بینند، سخنانی بر زبان می‌آورند که پیامبر از شنیدن آن ناراحت می‌شود. آنان می‌گویند این چه دعایی است که محمّد می‌کند، کاش او از خدا می‌خواست گنجی بزرگ بر او نازل کند...

اینجاست که خدا آیه 12 سوره هود را نازل می‌کند و این‌گونه قلب پیامبر خود را آرام می‌کند.

آری، گویا در این آیه پیامبر خود را دلداری این‌گونه می‌دهد: «ای محمّد! قلب تو به خاطر سخنان این مردم به درد آمده است، وظیفه تو این است که مردم را از عذاب بیم دهی، دیگر نگران این نباش که آنان سخن تو را می‌پذیرند یا نه، من خودم به همه سخنان آنان گواه هستم و روزی می‌آید که به حساب همه خواهم رسید».61

صبح روز یکشنبه، هجدهم ذی‌الحجّه فرا می‌رسد، صدای « اللّه اکبر » به گوش می‌رسد .62

مردم همه در صف‌های منظم پشت سر رسول خدا به نماز می‌ایستند .

بعد از نماز ، این کاروان بزرگ ، آماده حرکت می‌شود تا به راه خود در این بیابان ادامه بدهد .

آفتاب بالا می‌آید و صدای زنگ شترها سکوت صحرا را می‌شکند ، کاروان 120 هزار نفری در دل بیابان پیش می‌رود .63

انتظار در چهره پیامبر موج می‌زند ، به راستی کی وعده بزرگ خدا فرا خواهد رسید ؟ پیامبر منتظر امر مهمّی است.

ساعتی می‌گذرد ، ما حدود شش کیلومتر از جُحفه دور شده‌ایم ، آفتاب بر ما می‌تابد و تشنگی بر من غلبه می‌کند .64

خدای من ! چه بِرکه زیبایی ! چه آب باصفایی ! کنار برکه می‌روم و از آب زلال آن سیراب می‌شوم و شکر خدا را به جا می‌آورم .

اینجا غدیر خُمّ است. «بِرکه زلال »، امّا اینجا سرزمین حجاز است و همه عرب زبانند ، پس باید این اسم را به عربی ترجمه کنم ، «برکه زلال» را به عربی «غدیر خُمّ» می‌گویند .65

کاروان باید به حرکت خود ادامه دهد . کاش فرصتی بود تا کمی اینجا می‌ماندم و صفا می‌کردم ! نمی‌توانم از آبیِ این آب، چشم برگیرم !66

عدّه‌ای مشک‌ها را پر از آب می‌کنند و به کاروان ملحق می‌شوند . پیامبر در حالی‌که بر شتر خود سوار است به برکه می‌رسد .

صدایی به گوش پیامبر می‌رسد : (یَـأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ...: )ای پیامبر ! آنچه بر تو نازل کرده‌ایم برای مردم بگو که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از فتنه‌ها حفظ می‌کند».67

وعده خدا فرا می‌رسد ، خدا می‌خواهد کنار این برکه ، مردم را با ولایت آشنا سازد .68

همان گونه که آب این برکه ، تشنگان کویر را جانی تازه می‌بخشد ، ولایت علیعليه‌السلام هم تشنگان مسیر کمال را جانی دیگر خواهد بخشید .

مردم از آیه مهمّی که بر پیامبر نازل شده است خبر ندارند . صدای پیامبر سکوت صحرا را می‌شکند : «شتر مرا بخوابانید ! به خدا قسم ، تا دستور خدای خویش را انجام ندهم از این سرزمین نمی‌روم ».69

شتر پیامبر را به زمین می‌خوابانند و پیامبر از شتر پیاده می‌شود . چهره پیامبر از خوشحالی می‌درخشد ، هیچ‌کس پیامبر را تا به حال این‌قدر خوشحال ندیده است .

مردم ، همه در تعجّبند ، نمی‌دانند چرا پیامبر دستور توقّف داده است . باید صبر کنیم تا همه مردم به اینجا برسند، اوّل کاروان چند کیلومتر جلوتر از ما می‌باشد ، خیلی‌ها هم هنوز از ما عقب‌ترند ، فکر می‌کنم که طول این کاروان چندین کیلومتر بشود.70

پیامبر دستور می‌دهد تا چند سوار نزد او بروند ، به آن‌ها دستور می‌دهد تا به همه کسانی که جلوتر رفته‌اند خبر بدهند که برگردند . هم‌چنین پیامبر عدّه‌ای را می‌فرستد تا به آن‌هایی هم که عقب هستند خبر بدهند که زودتر خود را به اینجا برسانند ، همه باید کنار این غدیر جمع شوند .

آفتاب بر سر و صورت من می‌تابد ، خوب است زیر درختانِ کنار برکه بروم . چه درختان سرسبز و بلندی ! این‌ها درخت مُغیلان است ، درختی بسیار بلند و خار دار که کنار برکه‌های این صحرا روییده است .71

این درختان با شاخه‌ها و برگ‌های انبوه خود ، سایبان خوبی برای مسافران هستند .72

فضای سایه این درختان پر از بوته‌های خار شده است و ما نمی‌توانیم زیر سایه آن استراحت کنیم . شاخه‌های این درختان هم بلند شده و بعضی از آن‌ها به زمین رسیده است .

پیامبر هم به سوی این درختان می‌آید ، او نگاهی به این درختان می‌کند و به فکر فرو می‌رود . آنگاه چهار نفر از یاران خود را صدا می‌زند .

سلمان ، مقداد ، ابوذر ، عمّار .

پیامبر از آن‌ها می‌خواهد تا بوته‌های خار زیر این درختان را از زمین در آوردند و شاخه‌های اضافی را قطع کنند .73

آن‌ها فورا مشغول می‌شوند ، ابتدا بوته‌های خار را از ریشه در می‌آورند، خارها به دست آن‌ها فرو می‌رود ، امّا دردی احساس نمی‌کنند ، زیرا با عشقی مقدّس کار می‌کنند .

بعد از لحظاتی ، زیر درختان از بوته‌های خار خالی می‌شود ، امّا هنوز خارهای زیادی، روی زمین است و ممکن است به پای کسی برود .

پیامبر دستور می‌دهد تا زیر این درختان جارو شود ، و مقداری آب در آنجا پاشیده شود .74

گوش کن ، این سخن پیامبر است : «اکنون بروید و سنگ‌های بزرگ بیابان را جمع کنید و در آنجا منبری آماده کنید» .75

معلوم می‌شود که این سخنرانی بسیار مهم است که پیامبر دستور داده اینجا این‌قدر تمیز و مرتّب شود . سنگ‌ها از بیابان جمع می‌شود و در زیر یکی از درختان ، روی هم قرار می‌گیرد .

پیامبر دستور می‌دهد تا جهاز و رواندازهای شتران را جمع کنیم و بر روی سنگ‌ها قرار دهیم زیرا هنوز ارتفاع منبر آن‌طور که باید بلند نشده است.76

سرانجام منبری به ارتفاع یک انسان درست می‌کنیم ، یک پارچه زیبا بر روی آن می‌کشیم تا این منبر زیبا و دلنشین باشد ، خوب است پارچه‌ای هم پشت منبر نصب کنیم تا مانع تابیدن آفتاب باشد .77

اذان ظهر نزدیک است ، پیامبر دستور می‌دهد همه مردم در نماز شرکت کنند .78

مردم از آب زلال برکه ، وضو می‌گیرند و صف‌های نماز را تشکیل می‌دهند ، آن‌هایی که زودتر آمده‌اند در سایه درختان قرار می‌گیرند ، معلوم است که این جمعیّت 120 هزار نفری در زیر سایه این درختان جای نمی‌گیرند .

کسانی‌که دیرتر آمده‌اند در زیر آفتاب قرار می‌گیرند ، زمین خیلی داغ است ، آن‌ها مجبورند عبای خود را زیر پاهایشان پهن کنند .79

همه مسلمانان در صف‌های منظّم ایستاده‌اند و منتظرند تا با پیامبر نماز بخوانند . آن‌ها می‌دانند که پیامبر بعد از نماز می‌خواهد برایشان سخنرانی مهمّی کند.

در این میان به پیامبر خبر می‌رسد که عدّه‌ای از مردم از جمعیّت فاصله گرفته‌اند و در این اجتماع بزرگ شرکت نکرده‌اند .

خدایا ! مگر آن‌ها سخن پیامبر را نشنیده‌اند که همه باید برای نماز جمع شوند ؟!

آری ، فرستادگان پیامبر بارها و بارها در میان جمعیّت اعلام کرده‌اند که همه باید در نماز شرکت کنند .

آن‌ها از بزرگان قریش هستند ، چرا آن‌ها از مسلمانان جدا شده‌اند ؟ فکر می‌کنم که آن‌ها فهمیده‌اند پیامبر امروز چه هدفی دارد ، برای همین می‌خواهند بهانه‌ای برای فردای خود داشته باشند .

چه بهانه‌ای بهتر از این‌که بگویند ما سخنان پیامبر را در روز غدیر نشنیدیم ؟ !

پیامبر علیعليه‌السلام را به حضور می‌طلبد و به او می‌گوید : «علی جان ! به سوی آنان برو و آنها را به اینجا بیاور» . علیعليه‌السلام حرکت می‌کند و به سمت آن‌ها می‌رود . بعد از لحظاتی همه آن‌ها نزد پیامبر هستند .80

اکنون دیگر همه مسلمانان جمع شده‌اند و آماده خواندن نماز هستند . پیامبر سجّاده خویش را کنار منبر می‌گستراند و آماده نماز می‌شود .

اللّه اکبر !

این صدای اذان است که به گوش می‌رسد .81

چه منظره زیبایی !

یک بِرکه آب ، درختان با شکوه و شکوه نماز جماعت!

اینجا غدیر خُمّ است ، ظهر روز هجدهم ماه ذی‌الحجّه ، سال دهم هجری .

نماز ظهر غدیر به پایان می‌رسد ، پیامبر از جای خود برمی‌خیزد ، از چند نفر می‌خواهد که سخنان او را با صدای بلند تکرار کنند تا همه ، سخنان او را بشنوند .

پیامبر بالای منبر می‌رود و رو به مردم می‌ایستد ، همه ، منتظر شنیدن سخنان پیامبر هستند .82

او ابتدا از مردم سوال می‌کند :«ای مردم ! آیا صدای مرا می‌شنوید ؟ من پیامبر شما هستم» .83

وقتی مطمئن می‌شود که همه مردم به سخنانش گوش می‌کنند ، سخنان خود را آغاز می‌کند.

ابتدا خدا را به یگانگی یاد می‌کند:

بِسْمِ اللّه الرَّحْمَـنِ الرَّحِیمِ

ستایش خدایی که یکتاست و شریکی ندارد ، خدایی که به همه چیز آگاهی دارد ، آفریننده آسمان‌ها و زمین است .

من به یگانگی او شهادت می‌دهم و به بندگی او اعتراف می‌کنم .

ای مردم ! خدا آیه‌ای را به من نازل کرده است ، گوش کنید ، این سخن خدا می‌باشد : (یَـأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ ... ) «ای پیامبر ! آنچه را که به تو نازل کرده‌ایم به مردم بگو و اگر این کار را نکنی وظیفه خود را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از فتنه‌ها حفظ می‌کند ».84

مردم ! می‌خواهم علّتِ نازل شدن این آیه را برای شما بگویم : جبرئیل بر من نازل شده و از طرف خدا دستور مهمّی را به من داده است .

ای مردم ! من به زودی به دیدار خدا خواهم شتافت و از میان شما خواهم رفت ، اکنون از شما می‌پرسم من چگونه پیامبری برای شما بودم ؟85

پیامبر وقتی به اینجا که می‌رسد، سکوت می‌کند.

اشک از چشمان همه ما جاری می‌شود ، آخر چگونه باور کنیم که پیامبر به زودی از میان ما خواهد رفت ؟

پیامبر سکوت کرده و منتظر جواب است ، مردم ، همه با صدای بلند جواب می‌دهند : «ما شهادت می‌دهیم که دلسوز ما بودی و پیامبر خوبی برای ما بودی ، خداوند به تو بهترین پاداش‌ها را بدهد !» .86

اکنون پیامبر علیعليه‌السلام را صدا می‌زند ، و از او می‌خواهد به بالای منبر بیاید ، علیعليه‌السلام از منبر بالا می‌رود و طرف راست پیامبر می‌ایستد .87

پیامبر رو به جمعیّت می‌کند و می‌گوید : «ای مردم ! من قرآن و عترت خود را به عنوان دو یادگار ارزشمند در میان شما باقی می‌گذارم .

می‌خواهم بدانم شما بعد از من با این دو یادگار ، چگونه رفتار خواهید کرد ».88

من یک سوال به ذهنم می‌رسد : چرا قبل از این سخن ، پیامبر علیعليه‌السلام را کنار خود فرا خواند ؟

شاید پیامبر می‌خواست که عترت خود را به مردم نشان دهد ، او می‌خواست به مردم بگوید که علیعليه‌السلام ، محور عترت اوست ! عترت پیامبر کسانی هستند که در خانه علیعليه‌السلام هستند ، علی و فاطمه و حسن و حسینعليه‌السلام عزیزان پیامبر می‌باشند.

عدّه‌ای در فکر هستند تا عایشه ، دختر ابوبکر را که همسر پیامبر است به عنوان عترت پیامبر معرّفی کنند !!

آن‌ها قصد دارند تا با تبلیغات وسیع ، عایشه را کنار قرآن قرار دهند !

آری، پیامبر در عید غدیر هم به حدیث «ثقلین» تاکید ویژه‌ای می‌نمایند.

سخن پیامبر ادامه می‌یابد : «ای مردم ! در رفتار خود با عترت من ، خدا را فراموش نکنید ، مبادا حقّ آن‌ها را از بین ببرید !» .89

خوب گوش کن ! پیامبر این جمله را سه بار تکرار می‌کند .

پیامبر و علیعليه‌السلام بر بالای منبر ایستاده‌اند و همه چشم‌ها به آن‌ها خیره شده است . صدای پیامبر بار دیگر سکوت را می‌شکند : «ای مردم ! چه کسی بر شما ولایت دارد ؟»

پیامبر ، منتظر پاسخ مردم است ، همه فریاد می‌زنند : «خدا و پیامبر او» .

برای بار دوم پیامبر سوال می‌کند : «چه کسی بر شما ولایت دارد ؟» .

مردم دوباره می‌گویند : «خدا و پیامبر او» .

و بار سوم هم پیامبر همان سوال را می‌کند و مردم همین جواب را می‌دهند .90

همه مسلمانان ، اطاعت از خدا و پیامبر را بر خود واجب می‌دانند ، هیچ‌کس در ولایت خدا و پیامبر شک ندارد .

پیامبر دست علیعليه‌السلام را در دست می‌گیرد ، و تا آنجا که می‌تواند دست او را بالا می‌آورد و با صدای بلند می‌گوید : (مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلیٌّ مَوْلاهُ)؛ هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست ».

سپس پیامبر چنین دعا می‌کند: «خدایا ! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار ویاری کن ، و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن ».91

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار می‌کند .92

پیامبر می‌خواهد همه مردم ، علیعليه‌السلام را ببینند ، برای همین ، بازویِ علیعليه‌السلام را با مهربانی می‌گیرد و او را بلند می‌کند .

اکنون علیعليه‌السلام یک سر و گردن از پیامبر بالاتر قرار گرفته است .93

پیامبر علیعليه‌السلام را این‌گونه بلند کرده است تا همه مردم ، امام خود را به خوبی ببینند .

صدای پیامبر به گوش می‌رسد : «ای مردم ! این علی است که برادر و جانشین من است ، او امیرمومنان است و به همه علوم من آگاه است ».94

و بعد از آن پیامبر می‌گوید : «ای مردم آیا شنیدید ؟» .

همه صدا می‌زنند : «آری ، ای رسول خدا !» .

پیامبر بار دیگر می‌گوید : «آیا شنیدید ؟» .

بار دیگر مردم جواب می‌دهند : «آری، ای رسول خدا !» .

اکنون پیامبر رو به آسمان می‌کند و می‌گوید : «خدایا ! تو شاهد باش که من وظیفه خود را انجام دادم ، من سخن تو را برای این مردم گفتم» .

و بعد از آن می‌گوید : «ای جبرئیل ! تو هم شاهد باش» .95

در این میان ، مردی از میان جمعیّت سؤال می‌کند : «ای رسول خدا ! منظور شما از این که علی ، مولای ماست ، چیست ؟» .

پیامبر با روی باز جواب او را می‌دهد و می‌گوید : «هر کس من پیامبر او هستم این علی امیر اوست» .96

علیعليه‌السلام امیر و آقای همه مسلمانان است .

با این سخنِ پیامبر ، دیگر برای هیچ‌کس شکّی نمانده است .

پیامبر بار دیگر مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد :

ای مردم ! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم ، بدانید فقط او می‌تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون کند ، از شما می‌خواهم با او مخالفت نکنید و از قبول ولایت او ، سرپیچی نکنید .

ای مردم ! آیا می‌دانید علی ، اوّلین کسی بود که به من ایمان آورد ؟ آیا آن روز را به یاد می‌آورید که فقط من و علی ، به خدای یگانه ایمان داشتیم و هیچ‌کس همراه ما نبود ؟

ای مردم ! علی کسی است که بارها و بارها در مقابل دشمنان ، جان خویش را به خطر انداخته است، علی ، پیش من از همه، عزیزتر است، او یاری کننده دین خدا و هدایت کننده شماست .97

ای مردم ! بدانید که عترت و خاندان هر پیامبری از نسلِ خود او بوده است ، امّا عترت و خاندان من از نسلِ علی می‌باشد .98

راه مستقیم را به شما نشان می‌دهم ، بدانید که علی و فرزندان او ، راه مستقیم هستند .99

مردم ! خداوند می‌فرماید : (فَـٔامِنُوا بِاللّه‌ِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنزَلْنَا ...)به خدا و پیامبر و نوری که نازل شده است ، ایمان بیاورید ».100

اکنون بدانید آن نوری که شما باید به آن ایمان بیاورید ، علی و فرزندان او می‌باشد .

ای مردم ! فضائل علی بیش از آن است که بتوانم برای شما بگویم ، آن‌قدر بگویم که هر کس از او اطاعت کند به رستگاری بزرگی رسیده است .101

من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او ، امامانِ شما هستند و آخرینِ آن‌ها، مهدی است.

مهدی همان کسی است که یاری کننده دین خدا می‌باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده‌اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علم‌ها و دانش‌ها می‌باشد، او ولیّ خدا در روی زمین می‌باشد.102

ای مردم ، سخنان مرا به کسانی که در شهر و دیار خود هستند ، برسانید .103

سخن پیامبر به پایان می‌رسد.

پیامبر می‌خواهد این سخنان او به گوش همه مردم برسد.

آری، این همان خطبه غدیر است که تاریخ را مبهوتِ عظمت خود کرده است.

# خطبه غدیر، فریادِ بلندِ ولایت است .

بعد از لحظاتی صدای اللّه اکبرِ پیامبر در غدیر می‌پیچد .104

خدایا چه خبر شده است ؟

گویا جبرئیل آمده و آیه جدیدی را آورده است :

(الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الاْءِسْلامَ دِینًا).

«امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام ، دین شما باشد ».105

پیامبر این آیه را برای مردم می‌خواند ، همه مردم می‌فهمند که اسلام با ولایتِ علیعليه‌السلام کامل می‌شود .106

اسلام بدون ولایت ، دین ناقصی است که هرگز نمی‌تواند انسان را به کمال برساند .

سخن پیامبر ادامه پیدا می‌کند: «ای مردم! علی جانشین من است، او امام بعد از من است، علی برای من، همچون هارونعليه‌السلام است برای موسیعليه‌السلام ».107

به راستی پیامبر در این سخن می‌خواهد به چه چیزی اشاره کند؟

باید خاطره‌ای از سال نهم هجری را در اینجا بازگو کنم. وقتی پیامبر همراه با لشکر اسلام از مدینه به سوی تبوک حرکت کرد، از علیعليه‌السلام خواست تا در مدینه بماند و در لشکر اسلام شرکت نکند. آری، پیامبر نگران کارشکنی منافقان بود و برای همین علیعليه‌السلام را در مدینه باقی گذارد تا نقشه‌های منافقان نقش بر آب شود.

وقتی پیامبر از مدینه بیرون رفت، منافقانی که در مدینه مانده بودند، شایعه‌ای را بر سر زبان‌ها انداختند؛ آنها گفتند: «پیامبر دوست نداشت علیعليه‌السلام همراه او باشد و برای همین علیعليه‌السلام را همراه خود نبرد».

این سخن به گوش علیعليه‌السلام رسید، او از مدینه بیرون آمد تا خود را به پیامبر برساند، هنوز پیامبر از مدینه زیاد دور نشده بود.

وقتی علیعليه‌السلام به پیامبر رسید ماجرا را برای آن حضرت تعریف کرد. پیامبر به علیعليه‌السلام گفت: «ای علی! به مدینه بازگرد که برای حفظ مدینه، هیچ کس مثل تو شایستگی این کار را ندارد».

سپس پیامبر رو به علیعليه‌السلام کرد و گفت: «یا علیّ أنتَ منّی بِمَنزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی... ای علی! مقام و منزلت تو در پیش من، مانند مقام و منزلت هارونعليه‌السلام در نزد موسیعليه‌السلام است، همان‌طور که هارونعليه‌السلام ، جانشین (بدون واسطه) موسیعليه‌السلام بود، تو نیز بعد از من جانشین من هستی با این تفاوت که بعد از من دیگر پیامبری نخواهد بود».108

این حدیثِ پیامبر به «حدیث منزلت» مشهور شد، چون پیامبر از منزلت و جایگاه و مقام علیعليه‌السلام سخن به میان آورد.

حتماً می‌دانی که هارونعليه‌السلام ، برادرِ حضرت موسیعليه‌السلام و جانشین و وصیّ او بود. این سخن پیامبر دلیل روشنی است که علیعليه‌السلام بعد از پیامبر جانشین اوست.

اکنون که پیامبر در سرزمین «غدیر» از حدیث «منزلت» یاد می‌کند. بار دیگر به مردم می‌گوید که مقام و منزلت علیعليه‌السلام نزد من، مانند مقام و منزلت هارونعليه‌السلام نزد موسیعليه‌السلام است.

پیامبر می‌خواهد همه بدانند که مقام علیعليه‌السلام در نزد او چگونه است.

پیامبر هنوز بالای منبر است ، او نگاهی به مردم می‌کند و می‌گوید : «ای مردم ! اکنون وقت آن فرا رسیده که به من تبریک بگویید ، زیرا خداوند ولایت و امامت را به عترت من داده است ، از شما می‌خواهم تا با علی بیعت کنید و به او با لقب امیرِمومنان سلام کنید ، خدا مرا مأمور کرده است تا از شما برای ولایت علی و امامانی که بعد از او می‌آیند و از نسل او هستند، اقرار بگیرم».109

همه مردم به چهره پیامبر چشم دوخته‌اند، آن‌ها می‌دانند که پیامبر منتظر شنیدن جواب آن‌ها می‌باشد، برای همین آن‌ها یک صدا جواب می‌دهند: «ما سخن تو را شنیدیم و به امامت و ولایت علی و فرزندان او اقرار می‌کنیم».110

اکنون پیامبر و علیعليه‌السلام از منبر پایین می‌آیند .

پیامبر می‌خواهد مراسم بیعت با علیعليه‌السلام به صورت رسمی باشد برای همین دستور می‌دهد تا زیر سایه درختان ، خیمه‌ای بر پا کنند .

آیا می‌دانی این خیمه برای چیست ؟

این خیمه سبز ولایت است ! 111

پیامبر از علیعليه‌السلام می‌خواهد تا در این خیمه بنشیند و مردم برای بیعت نزد او بروند .

علیعليه‌السلام وارد خیمه می‌شود ، خیمه ولایت چه حال و هوایی دارد !

پیامبر وارد خیمه ولایت می‌شود ، کنار علیعليه‌السلام می‌ایستد ، گویا پیامبر کار مهمّی با او دارد .

در میان عرب، رسم بر این است که وقتی می‌خواهند ریاست شخصی را بر قومی اعلام کنند بر سر او عمامه می‌بندند .

پیامبر هم عمامه مخصوص خود را به عنوان تاج افتخار بر سر علیعليه‌السلام می‌بندد ، نام این عمامه ، سحاب است .112

سیمای مولا، زیباتر شده است . تاج ولایت که بر سر اوست بر جلال او افزوده است .

پیامبر از خیمه بیرون می‌آید ، تا لحظاتی دیگر ، مراسم بیعت با علیعليه‌السلام شروع می‌شود .

در این میان ، گروهی از بزرگان قریش به سوی پیامبر می‌آیند و می‌گویند : «ای رسول خدا ! تو می‌دانی که این مردم تازه مسلمان شده‌اند ، آن‌ها هنوز رسم و رسوم دوران جاهلیّت را فراموش نکرده‌اند ، آن‌ها هرگز به امامت پسر عمویت ، علی ، راضی نخواهند شد ، برای همین ما از تو می‌خواهیم تا شخص دیگری را برای رهبری انتخاب کنی» .

پیامبر رو به آن‌ها می‌کند و می‌گوید : «ولایت و رهبری علی به انتخاب من نبوده است که اکنون بتوانم از این تصمیم برگردم ، این دستوری است که خدا به من داده است» .

بزرگان قریش این سخن را که می‌شنوند به فکر فرو می‌روند .

در این هنگام ، یکی از آن‌ها رو به پیامبر می‌کند و می‌گوید : «ای پیامبر ! اگر می‌ترسی مخالفت خدا را بکنی و علی را بر کنار کنی ، یکی از بزرگان قریش را در رهبری با علی شریک کن» .

پیامبر نمی‌پذیرد ، امر امامت و ولایت به دست خداست ، اگر خدا می‌خواست برای علی در امر امامت شریکی قرار می‌داد .113

این مردم نمی‌دانند که ولایت و امامت ، چیزی بالاتر از یک حکومت ظاهری است ، ولایت ، مقام خدایی است که فقط خدا آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد . بزرگان قریش با ناامیدی خیمه پیامبر را ترک می‌کنند .

مردم آماده شده‌اند تا مراسم بیعت را انجام دهند ، سلمان ، مقداد ، ابوذر و عمّار را نگاه کن ، آن‌ها در اوّل صف ایستاده‌اند .

همه دوستان امامت ، امروز خوشحال هستند ، به راستی که امروز روز عید است .

مردم خود را برای بیعت با علیعليه‌السلام آماده می‌کنند ، در این میان ، چشم من به دو نفر می‌افتد .

آن‌ها وقتی با پیامبر روبرو می‌شوند سوال می‌کنند : «آیا دستور خدا این است که ما باید با علی بیعت کنیم یا این خواسته خود توست ؟» .

پیامبر در پاسخ می‌گوید : «این دستور خداست» .114

بعد از شنیدن این سخن ، آن دو نیز خود را برای بیعت آماده می‌کنند .

یک صف طولانی در اینجا هست ، مردم می‌خواهند با مولا و آقای خودشان بیعت کنند .

دو نفر در اوّل صف ایستاده‌اند ، تا من می‌روم اسم آن‌ها را سوال کنم ، آن‌ها وارد خیمه ولایت می‌شوند .

صدای آن‌ها به گوشم می‌رسد : «سلام بر تو ای امیر مومنان» .

آن‌ها با علیعليه‌السلام بیعت می‌کنند و با صدای بلند می‌گویند : «خوشا به حال تو ای علی ! به راستی که تو ، مولای ما و مولای همه مردم شدی ».115

آیا آن دو نفر را می‌شناسید ؟

باید صبر کنیم تا آن‌ها از خیمه بیرون بیایند .

ــ ببخشید ، آیا می‌شود شما خودتان را معرّفی کنید ؟

ــ چطور شما ما را نمی‌شناسید ؟ ! من ، عُمَر بن خطّاب هستم ، این هم ابو بکر است، ما اوّلین کسانی هستیم که با علیعليه‌السلام بیعت کرده‌ایم .116

خیلی‌ها دلشان می‌خواست که آن‌ها اوّلین نفر باشند ، ولی ما ، گوی سبقت را از همه ربودیم !

امّا من فکر می‌کنم اصلاً مهم نیست اوّلین نفری باشی که بیعت می‌کنی ! مهم این است که اوّلین نفری نباشی که بیعت خود را می‌شکنی !! اگر بتوانی به پیمان خود وفادار بمانی ، هنر کرده‌ای !

همه پیامبران وقتی می‌خواستند جانشین خود را معرّفی کنند در روز هجدهم ماه ذی‌الحجّه این کار را انجام می‌دادند . امروز روزی است که دین خدا کامل شده است ، آیا ما نباید شاد باشیم ؟

به راستی که عید واقعی امروز است ، هیچ روزی به بزرگی امروز نمی‌رسد .117

آنجا را نگاه کن ! چرا اینان خاک بر سر خود می‌ریزند ؟ اینان که هستند ؟ امروز که روز سرور و شادی است ، چرا این چنین می‌کنند ؟

این‌ها همه ، شیاطین زمین هستند که وقتی فهمیده‌اند که پیامبر ، علیعليه‌السلام را به عنوان جانشین خود معرّفی کرده است از شدّت ناراحتی خاک بر سر می‌ریزند ، امروز برای آن‌ها روز غصّه است .

آن‌ها نزد رئیس خود ، ابلیس، جمع می‌شوند ، ابلیس به آن‌ها نگاه می‌کند و می‌گوید : «چه شده است ؟ چرا خاک بر سر خود می‌ریزید ؟» .

آن‌ها جواب می‌دهند : «مگر ندیدی که محمّد ، ولایت علی را اعلام کرد و همه مردم با علی بیعت می‌کنند؟» .

ابلیس خنده‌ای می‌کند و می‌گوید : «ناراحت نباشید ، در میان این جمعیّت عدّه‌ای هستند که قول داده‌اند به بیعت امروز خود وفادار نمانند» .118

شیطان برای این که حکومت عدالت‌محور علیعليه‌السلام برپا نشود همه سعی و تلاش خود را خواهد نمود .

یک نفر با سرعت از جمعیّت دور می‌شود ، حدس می‌زنم او نمی‌خواهد با علیعليه‌السلام بیعت کند . بعد از لحظاتی او را می‌بینم که به سوی خیمه پیامبر می‌آید .

چه شد ، چرا او برگشت ؟

وقتی او با پیامبر روبرو می‌شود چنین می‌گوید : « من داشتم از اینجا می‌رفتم تا با علی بیعت نکنم ، ناگهان به سواری زیبا و بسیار خوشبو برخوردم، او به گفت که هر کس از بیعت غدیر، امتناع کند یا کافر است یا منافق ؛ برای همین بود که بازگشتم تا با علی بیعت کنم ».

پیامبر لبخندی می‌زند و می‌گوید : «آیا آن سوار را شناختی ؟ او جبرئیل بود که تو را به بیعت با علی تشویق کرد» .119

خداوند در مقابل دسیسه‌های شیطان ، فرشتگان را می‌فرستد تا مردم را به راه راست هدایت کنند .

اکنون نوبت زنان است که با علیعليه‌السلام بیعت کنند، همسران پیامبر هم آماده بیعت با علیعليه‌السلام می‌شوند. .

به دستور پیامبر ظرف آبی را می‌آورند و پرده‌ای بر روی آن می‌زنند .

زنان در آن سوی پرده دست خود را در آن آب می‌نهند و علیعليه‌السلام هم در سوی دیگر پرده دست خود را در آب می‌گذارد و به این روش آن‌ها هم با امام خود بیعت می‌کنند .

حَسّان ، شاعر توانمند عرب به سوی پیامبر می‌آید . وقتی او روبروی پیامبر قرار می‌گیرد چنین می‌گوید : «ای رسول خدا ! آیا اجازه می‌دهی شعری را که امروز در مدح علیعليه‌السلام سروده‌ام بخوانم ؟» .

پیامبر لبخندی می‌زند و به او اجازه می‌دهد .

حَسّان سینه‌ای صاف می‌کند و با صدای بلند شروع به خواندن می‌کند : «یُنادیهِم یَومَ الغَدیرِ نَبیُّهُم... پیامبر در روز غدیر با امّت خویش سخن گفت و تو می‌دانی هیچ سخنگویی گرامی‌تر از پیامبر نیست ، او از امّت خود پرسید : مولایِ شما کیست ؟ همه مردم در پاسخ گفتند : خدا و شما ، مولای ما هستید و ما همه ، گوش به فرمان تو هستیم ، پس پیامبر رو به علیعليه‌السلام کرد و فرمود : ای علی ! از جای خود برخیز که من تو را امام و جانشین بعد از خود قرار داده‌ام» .120

شعر حسّان تمام می‌شود ، پیامبر نگاهی می‌کند و می‌گوید : «ای حسّان ، تا زمانی که با شعر خود ما را یاری کنی از جانب فرشتگان یاری خواهی شد» .121

به راستی که هنر می‌تواند حقیقت را ماندگار کند و تا قیامت، شعر حسّان از یادها فراموش نخواهد شد ، کاش من و تو هم با زبان عربی آشنایی بیشتری داشتیم و می‌توانستیم زیبایی این اشعار را بهتر درک کنیم .

این شعر آن‌قدر در کام عرب‌ها، زیبا و دلنشین است که دیگر ممکن نیست از ذهن‌ها پاک شود ، این شعر در طول تاریخ مانند خورشیدی در آسمان ولایت خواهد درخشید و روشنی بخش راه آزادگان خواهد بود .

آیا می‌دانی منظور پیامبر از کلمه «مولا» چه بود ؟

در زبان عربی کلمه مولا ، دو معنا دارد :

الف . صاحبِ ولایت .

ب . دوست .

ممکن است یک نفر با توجّه به معنای دومِ کلمه مولا ، از سخن پیامبر چنین برداشتی کند : «هر کس که من دوست او هستم ، علی هم دوست اوست» .

و روشن است که با این معنا ، دیگر ولایت علیعليه‌السلام اثبات نمی‌شود ، به زودی دشمنان علیعليه‌السلام ، سعی خواهند کرد در معنای سخن پیامبر ، این اشکال را وارد کنند .122

من در سخن پیامبر فکر می‌کنم ، آری، یک ساعت فکر کردن، بهتر از هفتاد سال عبادت است .

به چند سوال مهم رسیده‌ام :

چرا پیامبر دستور داد تا آن همه جمعیّت در آن هوای گرم توقّف کنند ؟

چرا پیامبر همه آن‌هایی را که جلوتر رفته بودند، باز گرداند ؟

برای چه پیامبر از همه مسلمانان خواست تا با علیعليه‌السلام بیعت کنند ؟

چرا امروز آیه قرآن نازل شد که خدا ، دین اسلام را کامل کرد ؟

برای چه خداوند به پیامبر قول داد که او را از فتنه‌ها حفظ می‌کند ؟

چرا پیامبر دستور داد تا مردم علیعليه‌السلام را امیر مومنان خطاب کنند؟

آیا در اعلام «دوستی با علیعليه‌السلام » ، احتمال خطر و فتنه‌ای می‌رفت که خدا به پیامبر وعده داد که ما تو را از فتنه‌ها حفظ می‌کنیم ؟

آیا می‌شود اعلامِ دوستی با علیعليه‌السلام ، این‌قدر مهم باشد که اگر پیامبر این کار را انجام ندهد وظیفه پیامبری خود را انجام نداده باشد ؟! آیا اعلام دوستی با علیعليه‌السلام نیاز به آن داشت که پیامبر مردم را در غدیر جمع کند ؟!

فقط در اعلام ولایت و رهبری علیعليه‌السلام بود که احتمال فتنه دشمنان می‌رفت و خدا پیامبر را از این فتنه‌ها حفظ فرمود .

این ولایت علیعليه‌السلام است که دین را کامل کرد !

فقط ولایت و رهبری علیعليه‌السلام است که با بیعت کردن سازگاری دارد .

موافقی کارهای پیامبر را با هم مرور کنیم ؟

پیامبر دستور داد زیر درختان را جارو بزنند ، آب بپاشند ، منبری درست کنند ، همه مردم جمع شوند ، در نماز شرکت کنند و بعد از سخنرانی ، همه مردان و زنان با علیعليه‌السلام بیعت کنند .

این کارهای پیامبر فقط با معنای صاحبِ ولایت سازگاری دارد .

منظور پیامبر این بود : «هر کس من بر او ولایت دارم ، علی هم بر او ولایت دارد» .

ای کسی‌که می‌گویی منظور پیامبر در غدیر فقط اعلام دوستی با علیعليه‌السلام بود ، گوش کن : من حرفی ندارم که سخن تو را بپذیرم ، امّا در این صورت دیگر ، پیامبر انسان کاملی نخواهد بود.

آیندگان زمانی‌که متوجّه شوند که پیامبر در هوای داغ و سوزان ، 120 هزار نفر را ساعت‌ها معطّل کرده برای این‌که بگوید من پسر عموی خودم را دوست دارم، انصاف بدهید، آیا آن‌ها نخواهند گفت آن پیامبر دیگر چگونه انسانی بود ؟

همه این مردم می‌دانند که پیامبر علیعليه‌السلام را خیلی دوست دارد ، دیگر چه نیازی بود که این مراسم باشکوه برگزار شود ؟

عشق و دوستی پیامبر به علیعليه‌السلام ، حرف تازه‌ای نیست ! از روز اوّل ، پیامبر عاشق او بوده است ، این‌که دیگر این همه مراسم نمی‌خواهد .

پس چرا می‌خواهی سخن پیامبر در غدیر را به گونه‌ای معنا کنی که از پیامبر تصویر انسانی غیر کامل ساخته شود ؟

باید سخن پیامبر را به گونه‌ای معنا کنی که با عقل و هوش و سیاست پیامبر مطابق باشد .

پیامبر این مراسم باشکوه را برگزار کرد تا مسأله مهمّ رهبری جامعه را بیان کند .

به راستی چه مسأله‌ای مهمّ‌تر از رهبری جامعه وجود دارد ؟

فقط با این معناست که همه دنیا از عقل و درایت پیامبر متعجّب می‌شوند .

پیامبر ما به دستور خدا در بهترین زمان و مکان ، امّت خویش را جمع کرد و جانشین خود را به آن‌ها معرّفی نمود .

گروهی از مردم هنوز منتظرند تا نوبتشان فرا برسد، آن‌ها هم می‌خواهند با علیعليه‌السلام بیعت کنند. دیدن این صحنه برای پیامبر بسیار لذّت بخش است . او بعد از بیعت هر گروه ، رو به آسمان می‌کند و می‌گوید : «ستایش خدایی که من و خاندان مرا بر همه برتری بخشید» .123

او از این‌که برای بیعت با علیعليه‌السلام چنین مراسم باشکوهی برگزار شده است ، شادمان است .

اکنون دیگر جامعه اسلامی رهبر و امام دارد و اگر مرگ پیامبر فرا برسد جامعه ، مسیر کمال و سعادت خود را ادامه خواهد داد .

سر و صدایی می‌شنوم . چه خبر شده است ؟ جوانی با چند نفر از اینجا دور می‌شود ، چقدر با غرور و تکبّر راه می‌رود ! این جوان کیست ؟ چه می‌گوید ؟ چرا این‌قدر عصبانی است ؟

او فریاد برمی‌آورد : «محمّد دروغ گفته است ! ما هرگز ولایت علی را قبول نمی‌کنیم !» .

او کیست که چنین گستاخانه سخن می‌گوید ؟ از اطرافیان خود پرس‌وجو می‌کنم ، او معاویه است .

جای تعجّب نیست ، سال‌ها پدر او پرچمدار لشکر کفر بوده است . او پسر همان کسی است که برای کشتن پیامبر به مدینه لشکرکشی کرده بود. معاویه دشمنی با حقّ و حقیقت را از پدر به ارث برده است . نه تنها با علیعليه‌السلام بیعت نمی‌کند بلکه آشکارا مخالفت خود را اعلام می‌دارد . او به سوی خاندان و فامیل خود، بنی اُمیّه می‌رود .

عدّه‌ای از مسلمانان نزد پیامبر می‌روند، آنان در حضور پیامبر می‌نشینند، سکوت همه جا را فرا گرفته و نگاه پیامبر به گوشه‌ای خیره مانده است ، هیچ‌کس سخن نمی‌گوید .

بعد از لحظاتی ..پیامبر سکوت را می‌شکند و آیه‌هایی که همین الآن جبرئیل آورده است را می‌خواند :

(فَلا صَدَّقَ و لاصَلّی... وَ لـکِنْ کذَّبَ و تَولّی ... ) ، «وای بر آن کسی‌که حق را قبول نکرد و آن را دروغ شمرد و با تکبّر به سوی خویشانش رفت ، پس وای بر او !».124

همه با خود می‌گویند: این آیه‌ها به چه مناسبت نازل شده است ؟

آن‌ها خبر ندارند که معاویه ، از پذیرش ولایت علیعليه‌السلام سرباز زده و با تکبّر به سوی خاندان خود رفته است .

جبرئیل ، همه اخبار را برای پیامبر آورده و با نازل شدنِ این آیه‌ها ، آبروی معاویه پیش مردم می‌رود .

پیامبر ابتدا تصمیم می‌گیرد تا معاویه را مجازات کند ، امّا از این کار منصرف می‌شود .125

شاید تو بگویی : پیامبر باید او را به سزای عمل خود برساند ، امّا بدان که امروز ، حنای معاویه رنگی ندارد .

او دشمنی خود را با پیامبر آشکار کرد و دیگر مردم او را شناختند و فریب او را نمی‌خورند . مردم او و پدرش (ابوسفیان) را به خوبی می‌شناسند ، آن‌ها از قدیم دشمنان پیامبر بوده‌اند ، دست آن‌ها آلوده به خون حمزه، عموی پیامبر است !

می‌توان نگرانی را در چهره پیامبر حس کرد، او نگران پیرمردهایی است که سنّ و سالی از آن‌ها گذشته است ، آن‌ها به ظاهر ریش خود را در راه اسلام سفید کرده‌اند و مردم آن‌ها را به عنوان یار پیامبر می‌شناسند و همه جا خود را همراه و یار پیامبر نشان داده‌اند!! آن‌ها با علیعليه‌السلام بیعت کردند و اتّفاقا ، اوّلین کسانی بودند که این کار را کردند ، آنان امروز بیعت کرده‌اند ، امّا به فکر فتنه‌ای بزرگ هستند ، آن‌ها می‌خواهند با نام اسلام ، کمر ولایت را بشکنند .

کم‌کم خورشید به افق نزدیک می‌شود ، هنوز بسیاری از مردم بیعت نکرده‌اند . به من خبر می‌رسد که پیامبر می‌خواهد دو روز دیگر در غدیر بماند تا همه بتوانند با امام خود بیعت کنند .126

مراسم بیعت فعلاً متوقّف می‌شود و اذان مغرب گفته می‌شود ، نماز برپا می‌شود و بعد از نماز هر کسی به خیمه خود می‌رود .

امشب ، این بیابان میزبان 120 هزار نفر است ، زیر نور ماه تا چشم کار می‌کند خیمه می‌بینی .

ساعتی می‌گذرد و من در خیمه خود هستم ، امّا نمی‌دانم چرا خواب به چشمم نمی‌آید . خوب است بلند شوم و دوری بزنم . کنار برکه می‌روم ، تصویر زیبای ماه در آب افتاده است ، نسیم آرامی می‌وزد .

بلند می‌شوم که به خیمه خود بروم تا استراحت کنم .

در مسیر راه ، صدایی به گوشم می‌رسد ؟ گویا چند نفر در خیمه‌ای با هم سخن می‌گویند :

ــ محمّد دیوانه شده است !

ــ آیا می‌بینید که چگونه عشق علی ، محمّد را دیوانه کرد !

ــ او آرزو دارد که بعد از او ، علی به حکومت برسد ، امّا به خدا قسم ، ما نمی‌گذاریم که چنین بشود .127

خدای من ! چه می‌شنوم ؟

اینان چه کسانی هستند که این چنین به پیامبر خدا جسارت می‌کنند ؟

نکند نقشه‌ای در سر داشته باشند ؟ نکند بخواهند فتنه‌ای برپا کنند ؟

امّا خداوند خودش به پیامبر قول داده است که او را از فتنه‌ها حفظ کند .

در این هنگام یک نفر وارد خیمه آن‌ها می‌شود و با ناراحتی می‌گوید : «هنوز رسول خدا در میان ماست و شما این چنین سخن می‌گویید ؟ به خدا قسم ، فردا صبح همه سخنان شما را به پیامبر خواهم گفت» .

نگاه کن !

مردی که از خیمه آن‌ها بیرون می‌آید حُذیفه یکی از یاران باوفای پیامبر می‌باشد .

ظاهرا ، خیمه او در همسایگی خیمه این سه نفر بوده و سخنان این‌ها را شنیده است .

در تاریکی شب ، این سه نفر به دنبال حُذیفه می‌دوند :

ــ ای حُذیفه ! ما همسایگان تو هستیم . تو را به حقِّ همسایگی قسم می‌دهیم، راز ما را فاش نکن .

ــ اینجا جایِ حقِّ همسایگی نیست ، اگر گفته هایتان را از پیامبر پنهان کنم وظیفه خود را نسبت به پیامبر انجام نداده‌ام .128

این کار خدا بود که این سه نفر حواسشان پرت شود و آن‌قدر بلند حرف بزنند که صدای آن‌ها به گوش حُذیفه برسد .

خدا به پیامبر وعده داده بود که او را از فتنه‌ها حفظ می‌کند .

مردم برای خواندن نماز صف می‌بندند ، نماز صبح برپا می‌شود . خورشید روز دوم غدیر طلوع می‌کند و همه جا را روشن می‌کند .

من در اطراف خیمه پیامبر پرسه می‌زنم ، منتظرم تا حُذیفه را پیدا کنم ، می‌دانم او به خیمه پیامبر خواهد آمد .

حُذیفه به این سو می‌آید ، داخل خیمه می‌شود ، خوب است من هم همراه او بروم .

ــ ای پیامبر ! دیشب ، صدای چند نفر را شنیدم که ظاهرا می‌خواهند توطئه‌ای بکنند .

ــ ای حُذیفه ! آیا آن‌ها را می‌شناسی ؟

ــ آری .

ــ سریع برو و آن‌ها را به اینجا بیاور .

حُذیفه برمی‌خیزد و آن سه نفر را با خود می‌آورد .

آن‌ها وارد خیمه پیامبر می‌شوند ، علیعليه‌السلام را می‌بینند که شمشیرش را در دست دارد .

پیامبر رو به آن‌ها می‌کند و می‌گوید : «شما دیشب با یکدیگر چه می‌گفتید ؟» .

همه آن‌ها می‌گویند : «به خدا قسم ، ما اصلاً با هم سخنی نگفته‌ایم ، هر کس از ما چیزی برای شما گفته، دروغگوست» .

این سه نفر قسم دروغ می‌خورند و پیامبر آن‌ها را به حال خود رها می‌کند و آن‌ها به خیمه‌های خود می‌روند .129

اکنون دیگر آن‌ها شناسایی شده‌اند و با دیدن برق شمشیر علیعليه‌السلام ترس تمام وجودشان را فرا گرفته است .

پیامبر دستور می‌دهد تا بقیّه مردم با علیعليه‌السلام بیعت کنند ، کسانی‌که روز قبل موفّق به بیعت نشدند به سوی خیمه ولایت می‌آیند و بیعت می‌کنند .

پیامبر می‌خواهد همه مردم با امام بیعت کنند تا برای هیچ‌کس بهانه‌ای باقی نماند .

چند روز می‌گذرد... روز بیستم و یکم ماه ذی‌الحجّه فرا می‌رسد، بیشتر مردم با علیعليه‌السلام بیعت کرده‌اند و عدّه کمی باقی مانده‌اند .130

فکر می‌کنم که امروز تا ظهر مراسم بیعت تمام شود و ما به سوی مدینه حرکت کنیم .

آنجا را نگاه کن ! مردی سراسیمه به سوی پیامبر می‌آید . اسم او حارث فَهری است ، او نزد پیامبر می‌ایستد و چنین می‌گوید : «ای محمّد ! به ما گفتی که به یگانگی خدا و پیامبری تو ایمان بیاوریم ، ما هم پذیرفتیم ، سپس گفتی که نماز بخوانیم و حج به جا آوریم ، باز هم پذیرفتیم ، امّا اکنون پسر عموی خود را بر ما امیر کردی ، بگو بدانم آیا تو این کار را از جانب خود انجام دادی یا این که خدا این دستور را داده است ؟» .

پیامبر نگاهی به او می‌کند و می‌گوید : «آنچه من گفتم دستور خدا بوده و من از خود سخنی نمی‌گویم» .

حارث تا این سخن را می‌شنود سر خود را به سوی آسمان می‌گیرد و می‌گوید : «خدایا ! اگر محمّد راست می‌گوید و ولایت علی از آسمان آمده است ، پس عذابی بفرست و مرا نابود کن» !

حارث سه بار این جمله را می‌گوید و از پیامبر روی برمی‌گرداند .131

از سخن این مرد تعجّب می‌کنم ، آخر نادانی و جهالت تا چه اندازه ؟!

پیامبر نگاهی به او می‌کند و بعد از او می‌خواهد تا از آنچه بر زبان جاری کرده است توبه کند .

حارث می‌گوید : «من از سخنی که گفته‌ام پشیمان نیستم و توبه نمی‌کنم» .

او در دلش می‌خندد و می‌گوید : «پس چرا عذاب نازل نشد ؟ شما که خود را بر حق می‌دانستید ، پس کو آن عذابی که من طلب کردم!» .

او تصوّر می‌کند که پیروز این میدان است ، زیرا عذابی نازل نشد .

من هم در فکر فرو رفته‌ام ، راستش را بخواهید کمی گیج شده‌ام .

مگر علیعليه‌السلام بر حق نیست ، پس چرا خدا با فرستادن عذابی ، آبروی حارث را نمی‌برد ؟ !

اگر عذاب نازل نشود مردم فکر می‌کنند که همه سخنان پیامبر دروغ است .

خدایا ! هر چه زودتر کاری بکن !

امّا هر چه صبر می‌کنم عذابی نازل نمی‌شود. چرا؟

پیامبر نگاهی به او می‌کند و می‌گوید : «اکنون که توبه نمی‌کنی از پیش ما برو» .132

حارث می‌گوید : «باشد من از پیش شما می‌روم» .

او با خوشحالی سوار بر شتر خود می‌شود و از پیش ما می‌رود ، سالم و سرحال !

یکی از یاران پیامبر، وقتی می‌بیند که من خیلی گیج شده‌ام نزد من می‌آید و می‌گوید :

ــ چه شده است ؟

ــ چرا خدا عذابی نازل نکرد تا آبروی آن مرد را ببرد ؟ من برای خوانندگان خود چه بنویسم ؟ آیا درست است بنویسم که حارث صحیح و سالم از پیش پیامبر رفت ؟

ــ آری ، تو باید واقعیّت را بنویسی !

ــ یعنی می‌گویی که او راست می‌گفت ؟ ! این چه حرفی است که تو می‌زنی ؟ !

ــ مثل این‌که تو از قانون خدا اطّلاع نداری !

ــ کدام قانون ؟

ــ مگر قرآن را نخوانده‌ای؟ آنجا که خدا می‌گوید : «ای پیامبر ! تا زمانی که تو در میان این مردم هستی من عذاب نازل نمی‌کنم» .133

پیامبر ما، پیامبر مهربانی است ، اینجا سرزمین غدیر است ، سرزمینی مقدّس !

چگونه خدا در این سرزمین مقدّس و در حضور پیامبر عذاب نازل کند ؟ !

ــ خیلی ممنونم ، من این آیه را فراموش کرده بودم .

ــ خوب ، حالا زود به دنبال حارث برو ، وقتی او از سرزمین غدیر دور شود عذاب نازل خواهد شد .

من تا این سخن را می‌شنوم ، دفتر و قلم خود را جمع می‌کنم و به دنبال حارث می‌دوم .

آیا می‌دانید حارث از کدام طرف رفت ؟ یکی می‌گوید : «از آن طرف» . من به آن سمت می‌دوم تا به او برسم . در دل این بیابان به دنبال یک شتر سوار می‌گردم . کیلومترها از غدیر دور می‌شوم ، هنوز او را پیدا نکرده‌ام . خدایا آن مرد کجا رفته است ؟ باید همین طور برای طلب حقیقت بدوم ! شتر سواری از دور پیداست .

نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوم ، خودش است ، این حارث است . دیگر از سرزمین غدیر خیلی دور شده‌ام ، دیگر درختان غدیر را هم نمی‌بینم .

حارث سوار بر شتر خود در دل بیابان به سوی خانه‌اش می‌رود .

او خیال می‌کند که پیروز میدان است و گاهی نیشخندی به من می‌زند .

و من هیچ نمی‌گویم .

ناگهان صدای گنجشکی به گوشم می‌رسد .

ای گنجشک ! در وسط این بیابان چه می‌کنی ؟ نه این که گنجشک نیست ، ابابیل است !

آیا سوره فیل را خوانده‌ای ؟ وقتی ابرهه برای خراب کردن کعبه آمده بود خدا این پرندگان کوچک را (که نامشان ابابیل است) فرستاد ، بر منقار هر کدام از آن‌ها سنگی بود که بر سر سپاه ابرهه زدند و همه آن‌ها را نابود کردند .

این پرنده کوچک هم بر منقار خود سنگی دارد ، او می‌آید و درست بالای سر حارث پرواز می‌کند .

او منقار خود را باز می‌کند و سنگ را بر سر او می‌اندازد . وقتی سنگ بر سر حارث می‌خورد سر او را می‌سوزاند و در آن فرو می‌رود و او روی زمین می‌افتد و می‌میرد .134

ای حارث ! تو عذاب خدا را برای خود طلب کردی ، این هم عذاب خدا ! شنیده بودم که چوب خدا صدا ندارد !

باید سریع برگردم تا ماجرا را برای بقیّه مردم باز گویم . در میان راه عدّه‌ای از مردم را می‌بینم ، آن‌ها سراغ حارث را از من می‌گیرند ، مکانی که حارث به عذاب خدا گرفتار شده است را به آن‌ها نشان می‌دهم ، مردم به آن سو می‌روند .

من به سوی غدیر می‌آیم ، می‌خواهم خبر کشته شدن حارث را بدهم ، امّا می‌بینم که مردم خبر دارند .

تعجّب می‌کنم ، به یکی می‌گویم :

ــ شما که اینجا بودید چگونه باخبر شده‌اید ؟

ــ خداوند دو آیه را بر پیامبر نازل کرده است !!!

ــ آیا می‌شود این آیه‌ها را برای من بخوانی ؟

ــ آری ! گوش کن : (سَأَلَ سَآئِلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ...) مردی عذاب را برای خود طلب کرد ، عذابی که بر کافران نازل می‌شود و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را برطرف گرداند .135

از این به بعد، هر وقت این آیه‌ها را می‌خوانم، این حادثه را به یاد می‌آورم.

خبر نازل شدن عذاب بر حارث به گوش همه مردم می‌رسد ، آن‌ها به سخنان پیامبر یقین بیشتری پیدا کرده‌اند . امیدوارم که این خبر برای منافقان که در میان این مردم هستند درس عبرتی باشد .

پیامبر نگاه به مردم می‌کند ، می‌بیند که هلاک شدنِ حارث ، زمینه خوبی در مردم ایجاد کرده است .

خیلی به جا است که پیامبر برای مردم سخنرانی کند .

الآن باید از فرصت پیش آمده استفاده کرد ، پیامبر دستور می‌دهد تا همه مردم پای منبر جمع شوند .

او بالای منبر رو به مردم می‌گوید : «ای مردم ! خوشا به حال کسی که ولایت علی را قبول کند و وای بر کسی که با علی دشمنی کند ، علی و شیعیان او در روز قیامت به سوی بهشت خواهند رفت و در آن‌روز ، هیچ ترس و واهمه‌ای نخواهند داشت . خداوند از آن‌ها راضی خواهد بود و آن‌ها غرق رحمت و مهربانی خدایند. شیعیان علی به سعادت ابدی خواهند رسید و در بهشت منزل خواهند کرد و فرشتگان بر آنان سلام خواهند نمود ».136

مراسم غدیر با این سخنان پیامبر به پایان می‌آید ، آخرین سخنان پیامبر در غدیر، وعده بهشت برای شیعیان علیعليه‌السلام است .

هر کسی که به ولایت علیعليه‌السلام وفادار بماند و او را دوست بدارد، بهشت منزلگاه او خواهد بود .

مراسم غدیر رو به پایان است ، مردم می‌خواهند به خانه و کاشانه خود بازگردند . آن‌ها نزد پیامبر می‌آیند و اجازه می‌خواهند تا حرکت خود را آغاز کنند .

پیامبر به آن‌ها اجازه می‌دهد ، آنها آماده حرکت می‌شوند، خیمه‌ها جمع می‌شود .

اهل مکّه و یمن برای خداحافظی می‌آیند، آنها با پیامبر وداع می‌کنند و به سوی شهر خود می‌روند . سپس آنانی که منزلشان در مسیر عراق و مصر است با پیامبر خدا حافظی کرده و حرکت می‌کنند . پیامبر هم همراه با مردم مدینه به سوی مدینه رهسپار می‌شود.

شب بیست و دوم ماه ذی‌الحجّه است، پاسی از شب گذشته است. کاروان مدینه در دل بیابان به پیش می‌رود ، هوا کم‌کم تاریک می‌شود ، اذان مغرب نزدیک است ، ما در دل بیابان ، توقّف کوتاهی برای خواندن نماز خواهیم داشت .

نماز مغرب ، سریع خوانده می‌شود و کاروان حرکت می‌کند ، باید خود را به منزل بعدی برسانیم ، در وسط بیابان که نمی‌شود منزل کرد !

هوا خیلی تاریک است ، ستارگان آسمان جلوه نمایی می‌کنند ، نسیم خنکی از کویر می‌وزد .

راستش را بخواهید خواب در چشمانم آمده است ، با خود می‌گویم : کاش الآن در رختخواب راحت خوابیده بودم !

به یکی از همسفران خود ، نگاه می‌کنم و می‌پرسم :

ــ حاجی ! آیا می‌دانی تا منزل بعدی چقدر راه داریم ؟

ــ منزل گاه بعدی « اَبوا » است ، از غدیر خُمّ تا آنجا حدود بیست کیلومتر است ، ما از سر شب تا الآن، تقریبا پنج کیلومتر آمده‌ایم ، با این حساب پانزده کیلومتر دیگر باید برویم .

ــ راه زیادی در پیش داریم، امّا همه این راه را به عشق مولایم می‌روم.

تلاش می‌کنم تا خود را به پیامبر برسانم .

نگاه کن ! در این تاریکی شب ، چهره پیامبر می‌درخشد ، در کنار او حُذیفه را می‌بینم .

به او سلام می‌کنم و او با محبّت جواب مرا می‌دهد .

ما آرام آرام به مسیر خود ادامه می‌دهیم .

بعد از لحظاتی سیاهی‌هایی به چشمم می‌آید :

ــ حُذیفه ! این سیاهی‌ها چیست ؟

ــ این‌ها کوه‌هایی هستند که ما باید از آن‌ها عبور کنیم .

ــ عبور از کوه در دل شب که خیلی سخت است ، آیا نمی‌شود از راه دیگر رفت ؟

ــ نه ، راه مدینه از دل این کوه‌ها می‌گذرد .

ما وارد این منطقه کوهستانی می‌شویم و در میان درّه‌ای به راه خود ادامه می‌دهیم .

هر چه جلوتر می‌رویم ، راه عبور باریک‌تر و تنگ‌تر می‌شود .

به گردنه‌ای می‌رسیم که عبور از آن بسیار سخت است ، اینجا جادّه ، تنگ می‌شود ، همه باید در یک ستون قرار گیرند و عبور کنند .

شتر پیامبر اوّلین شتری است که از گردنه عبور می‌کند ، پشت سر او ، حُذیفه و عمّار هستند .

خدای من ! چه گردنه خطرناکی !

ــ حُذیفه ! نام این گردنه چیست ؟

ــ اینجا « عَقَبه هَرشا » است ، همه مسافران مدینه باید از این مسیر بروند .137

پیامبر بر روی شتر خود سوار است ، ما مقداری از بقیّه جلو افتاده‌ایم .

در این وقت شب ، سکوت همه جا را گرفته است ، در دل شب ، فقط پرتگاهی هولناک به چشم من می‌آید .

باید خیلی مواظب باشیم ! اگر ذرّه‌ای غفلت کنیم به درون درّه می‌افتیم ، آن وقت، دیگر کارمان تمام است .

ناگهان صدایی به گوش پیامبر می‌رسد .

این جبرئیل است که با پیامبر سخن می‌گوید : «ای محمّد ! عدّه‌ای از منافقان در بالای همین کوه کمین کرده‌اند و تصمیم به کشتن تو گرفته‌اند» .138

خداوند پیامبر را از خطر بزرگ نجات می‌دهد .

جبرئیل ، پیامبر را از راز بزرگی آگاه می‌کند ، رازی که هیچ‌کس از آن خبر ندارد .

عدّه‌ای از منافقان تصمیم شومی گرفته‌اند . آن‌ها وقتی دیدند پیامبر آن مراسم با شکوه را در غدیر خُمّ برگزار کرد و از همه مردم برای علیعليه‌السلام بیعت گرفت ، جلسه‌ای تشکیل دادند و تصمیم گرفتند تا پیامبر را ترور کنند .139

وقتی که آن‌ها خبر دار شدند که پیامبر در شب از « عَقَبه هَرشا » عبور می‌کند در دل شب خود را به بالای این کوه رساندند .

آن‌ها چهارده نفر هستند و می‌خواهند با نزدیک شدن شتر پیامبر ، سنگ پرتاب کنند .

آن وقت است که شتر پیامبر از این مسیر باریک خارج خواهد شد و در دل این درّه عمیق سقوط خواهد کرد و با سقوط شتر ، پیامبر کشته خواهد شد .

این نقشه آن‌هاست و آن‌ها منتظرند تا لحظاتی دیگر نقشه خود را اجرا کنند .

اگر یادت باشد خدا به پیامبر قول داده است که او را از فتنه‌ها حفظ می‌کند . برای همین است که خدا جبرئیل را می‌فرستد تا او به پیامبر خبر بدهد .

جبرئیل نام آن منافقان را برای پیامبر می‌گوید و پیامبر با صدای بلند آن‌ها را صدا می‌زند .

صدای پیامبر در دل کوه می‌پیچد ، منافقان با شنیدن صدای پیامبر می‌ترسند .

عمّار و حُذیفه ، شمشیر خود را از غلاف می‌کشند و از کوه بالا می‌روند ، منافقان که می‌بینند راز آن‌ها آشکار شده است ، فرار می‌کنند .

خدا را شکر که صدمه‌ای به پیامبر نرسید !

حُذیفه، نفس نفس زنان می‌آید و به پیامبر خبر می‌دهد که منافقان فرار کرده‌اند .

اکنون حُذیفه منافقان را شناخته است ، امّا پیامبر از او می‌خواهد که هیچ‌گاه نام آن‌ها را فاش نکند .

آری، پیامبر ما، جلوه مهربانی خداوند است ، نمی‌خواهد نام دشمنان خود را فاش سازد !

این منافقانی که امشب نقشه ترور پیامبر را داشتند کسانی هستند که سال‌هاست مسلمان شده‌اند ، امّا آن‌ها امروز برای رسیدن به ریاست و حکومت ، حاضر هستند هر کاری بکنند .

آن‌ها می‌دانند که علیعليه‌السلام ، همه خوبی‌ها را در خود جمع کرده است و فقط او شایستگی رهبری را دارد ، امّا عشق به ریاست ، لحظه‌ای آن‌ها را رها نمی‌کند و آرام نمی‌گذارد .

# بر آفتاب سلامی دوباره کن!

آیا می‌دانی که مستحب است که حضرت علیعليه‌السلام را در روز غدیر زیارت کنی؟

آیا شنیده‌ای که امام هادیعليه‌السلام زیارتی را بیان کرده‌اند تا در روز غدیر، با آن زیارت، حضرت علیعليه‌السلام را (از راه دور یا نزدیک) زیارت کنیم؟

مناسب می‌دانم که در اینجا به ترجمه قسمت‌هایی از آن زیارت بپردازم، امام هادیعليه‌السلام در آن زیارت، به نکات بسیار مهمّی اشاره می‌کنند و این‌گونه می‌خواهند معرفت و شناخت ما را نسبت به حضرت علیعليه‌السلام و روز غدیر، زیاد و زیادتر کنند.

سعی کن در روز غدیر، این زیارت را حتماً بخوانی و این‌گونه محبّت خود را به حضرت علیعليه‌السلام نشان بدهی.

سلام بر تو ای امین خدا! سلام بر تو ای حجّت خدا!

سلام بر تو ای آقای اهلِ ایمان و ای امیرمومنان!

من شهادت می‌دهم که تو جانشین پیامبر هستی و همه دانش پیامبر به تو به ارث رسیده است.

تو اوّلین کسی بودی که به پیامبر ایمان آوردی و خدا ولایت تو را بر مردم واجب نمود و از مردم خواست تا از تو پیروی کنند.

در روز غدیر، پیامبر تو را جانشین خود معرفی کرد و از مردم برای تو بیعت گرفت و مردم با تو بیعت کردند، خدا لعنت کند کسانی را که بعد از رحلت پیامبر، پیمان خود را شکستند و به عهد خود وفا نکردند.

ای امیرمومنان

من شهادت می‌دهم که خدا در قرآن از ولایت تو سخن گفته است و خوبی‌ها و فضائل تو را ذکر نموده است.

آری، کسی که در ولایت تو شک داشته باشد، به پیامبر ایمان نیاورده است، آن کس که پیروِ دشمنان توست، از دین واقعی دور شده است.

در روز غدیر، خدا دین خود را با ولایت تو کامل نمود.

خدا در قرآن ما را به سوی راه خود دعوت کرده است، اکنون شهادت می‌دهم که تو همان «راه خدا» هستی که ما باید فقط آن را بپیماییم.

تو «صراط مستقیم» هستی که همواره از خدا می‌خواهیم تا ما را به سوی آن هدایت کند.

شهادت می‌دهم که خدا، دعایِ پیامبر را در حقّ تو مستجاب کرد، آری، پیامبر دعا می‌کرد تا در فرصتی مناسب، امر ولایت تو را برای همه اعلام کند. وقتی روز غدیر خُمّ فرا رسید، خدا این دعای پیامبر را مستجاب کرد و پیامبر را از فتنه‌های دشمنان حفظ نمود و این آیه را بر او نازل کرد: (یَـأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ...) ای پیامبر ! آنچه بر تو نازل کرده‌ایم برای مردم بازگو کن!».

بعد از نازل شدن این آیه، پیامبر در میان مردم ایستاد و گفت: (مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلیٌّ مَوْلاهُ) هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست ».

سپس چنین دعا کرد: «خدایا ! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار ویاری کن ، و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن ».

من بار دیگر بر تو سلام می‌کنم، ای امیرمومنان...140

این گوشه‌ای بود از «زیارت غدیریّه» که امام هادیعليه‌السلام آن را برای ما بیان کرده‌اند.

جهت خواندن این زیارت به کتاب «مفاتیح الجنان»، باب سوم، فصل چهارم مراجعه کنید، در آن کتاب، این زیارت به این عنوان ذکر شده است: «زیارت امیر المومنینعليه‌السلام در روز غدیر».141

در سال 35 هجری، عثمان خلیفه سوم در مدینه کشته شد و مردم با حضرت امیرمومنان علیعليه‌السلام به عنوان خلیفه پیامبر بیعت کردند.

در واقع، روز غدیر خمّ، روز آغاز خلافت ظاهری آن حضرت هم می‌باشد. در روز 18 ذی‌الحجّه سال 35 هجری، عثمان خلیفه سوم کشته شد و مردم با امیرمؤمنانعليه‌السلام بیعت کردند.142

آری، روز هیجدهم ذی‌الحجّه سال دهم، روزی بود که پیامبر علیعليه‌السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کرد، امّا مردم بعد از وفات پیامبر ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب نمودند، بعد از ابوبکر، عُمَر روی کار آمد و بعد از او، عثمان خلیفه سوم شد.

از حماسه غدیر 24 سال گذشت و مردم در سال 35 هجری، در روز 18 ذی‌الحجّه بعد از کشته شدن عثمان با حضرت علیعليه‌السلام بیعت نمودند و زمام امور خود را به دست با کفایت آن حضرت سپردند.

# از علی آموز اخلاص عمل!

تو رو به من می‌کنی و می‌گویی:

ــ هر وقت به مسجد پیامبر می‌روم، آنجا خیلی شلوغ است، در این چند روز نتوانستم در قسمت «روضه پیامبر» نماز بخوانم.

ــ باید موقع ظهر به آنجا بروی، بعد از نماز ظهر آنجا کمی خلوت می‌شود زیرا بیشتر مردم برای صرف ناهار به محلّ اقامت خود می‌روند.

قرار می‌شود که امروز ظهر به مسجد برویم، بعد از نماز جماعت، دقایقی صبر می‌کنیم، سیل جمعیّت از مسجد خارج می‌شود، حالا فرصت خوبی است که به قسمت «روضه پیامبر» برویم، تو خوب می‌دانی که تا سال هفتم هجری مسجد پیامبر فقط همان محدوده «روضه پیامبر» بوده است، بعداً مسجد توسعه داده شده است.

برایت گفته‌ام که در مسجد پیامبر، هر جا که قالی آن به رنگ سبز است، آنجا همان «روضه پیامبر» است، پیامبر فرموده که بین منبر و خانه من، باغی از باغ‌های بهشت است. ما اکنون وارد باغ بهشتی می‌شویم. خوشحال می‌شوی، می‌توانی جایی برای خواندن نماز پیدا کنی. تو مشغول خواندن نماز می‌شوی و من به فکر فرو می‌روم، به راستی من کجا آمده‌ام، اینجایی که نشسته‌ام، چه خاطره‌ای دارد؟ دوست دارم به تاریخ سفر کنم، به قبل از سال هفتم هجری...143

چند نفر وارد مسجد می‌شوند، آنان در جستجوی پیامبر هستند، همه با تعجّب به آنان نگاه می‌کنند، آخر این یهودیان چرا به مسجد آمده‌اند؟ معلوم می‌شود که این چند نفر از یهودیان «بنی‌قریظه» هستند که به تازگی مسلمان شده‌اند، آنان می‌خواهد با پیامبر دیدار داشته باشند.

من وقتی می‌فهمم که آنان از دین یهود دست برداشته و اسلام را انتخاب کرده‌اند، بسیار خوشحال می‌شوم، نزد یکی از آنان می‌روم و نام او را می‌پرسم. او خود را «عبداللّه‌بن‌سلام» معرّفی می‌کند. او به من می‌گوید از وقتی که مسلمان شده است همه اقوام و فامیلش او را طرد کرده‌اند و با ذلّت و خواری با او برخورد می‌کنند.144

یکی از مسلمانان به عبداللّه‌بن‌سلام می‌گوید که پیامبر به منزل خود رفته است و برای دیدن پیامبر باید به خانه آن حضرت بروید. عبداللّه‌بن‌سلام و دوستانش به سمت در مسجد می‌روند تا خارج شوند، من نیز همراه آنان می‌روم.145

اینجا خانه پیامبر است. عبداللّه‌بن‌سلام و دوستانش با کمال ادب و احترام نزد پیامبر نشسته‌اند، پیامبر لبخندی بر لب دارد و از آنان به گرمی پذیرایی می‌کند.

عبداللّه‌بن‌سلام با تاریخ پیامبران به خوبی آشناست و می‌داند خداوند برای پیامبران، وصی و جانشین قرار داده است، جانشین موسیعليه‌السلام ، یوشع بود.

عبداللّه‌بن‌سلام رو به پیامبر می‌کند و می‌گوید: ای پیامبر خدا! برای ما جانشین خود را معرّفی کن!

در این هنگام جبرئیل بر پیامبر نازل می‌شود و آیه‌ای را بر او نازل می‌کند. پیامبر رو به آنان می‌کند و می‌گوید : «همین الآن ، جبرئیل نزد من آمد و این آیه را بر من نازل کرد: (إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّه وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءَامَنُواْ ؛ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَهُمْ رَ اکِعُونَ)، بدانید که فقط خدا و پیامبر و کسانی که در رکوع نماز صدقه می‌دهند ، بر شما ولایت دارند».146

همه به فکر فرو می‌روند ، به راستی منظور خدا از کسی‌که در رکوع صدقه می‌دهد کیست ؟ او کیست که مانند خدا و رسول خدا بر همه ولایت دارد ؟

من هیچ‌کس را نمی‌شناسم که در رکوع ، صدقه داده باشد .

پیامبر رو به یارانش می‌کند و می‌گوید : «برخیزید ! برخیزید ! باید به مسجد برویم و کسی را که این آیه درباره او نازل شده است، پیدا کنیم» .

همه به سوی مسجد می‌روند، مسجد پر از جمعیّت است و عدّه‌ای مشغول نماز هستند.

چگونه بفهمیم چه کسی در میان این همه جمعیّت ، صدقه داده است ؟

خوب است که ما به دنبال یک فقیر بگردیم و از او سوال کنیم ، این طوری بهتر می‌توانیم گمشده خود را پیدا کنیم .

یک مرد عرب می‌خواهد از درِ مسجد بیرون برود ، نگاه کن ، چهره او زرد است ، حتما خیلی گرسنه است .

نزد فقیر می‌رویم ، این فقیر چقدر خوشحال است ! مثل این‌که تمام دنیا را به او داده‌اند .

پیامبر به او نگاهی می‌کند و می‌پرسد : «ای مرد عرب ! از کجا می‌آیی ؟ چرا این‌قدر خوشحالی ؟» .

مرد عرب با دست ، گوشه مسجد را نشان می‌دهد و می‌گوید : «از پیش آن جوان می‌آیم ، او به من این انگشتر قیمتی را داد» .

صدای اللّه اکبرِ پیامبر در مسجد طنین می‌اندازد . همه از این فقیر می‌خواهند تا بیشتر توضیح دهد .

مرد عرب می‌گوید : «ساعتی قبل ، وارد مسجد شدم و از مردم درخواست کمک کردم ، امّا هیچ‌کس به من کمک نکرد ، من در مسجد دور می‌زدم و طلب کمک می‌کردم ، در این میان ، نگاهم به جوانی افتاد که در رکوع بود ، او با دست اشاره کرد تا من به سوی او بروم ، من هم پیش او رفتم و او انگشتر خود را به من داد» .

همه مردم ، اللّه اکبر می‌گویند و به سوی آن جوان می‌روند . آن جوان ، هنوز در حال خواندن نماز است . پیامبر تا او را می‌بیند اشک در چشمانش حلقه می‌زند !

به راستی این کیست که دیدنش این‌گونه اشک شوق بر چشمان پیامبر جاری کرده است ؟

او علیعليه‌السلام است که به حکم قرآن ، از امروز بر همه مسلمانان ، ولایت دارد .147

پیابر رو به مردم می‌کند و می‌گوید: «علی بعد از من ولیّ و امام شماست».148

این خبر در شهر می‌پیچد که خدا آیه‌ای را درباره علیعليه‌السلام نازل کرده است ، آن‌هایی محبّت علیعليه‌السلام در سینه دارند خوشحال می‌شوند ، به راستی چه آقا و مولایی بهتر از علیعليه‌السلام !

اکنون حسّان بن ثابت جلو می‌آید و در وصف علیعليه‌السلام این شعر را می‌سراید: «أَبَا حَسَنٍ تَفدِیکَ نَفسِی وَ مُهجَتِی...ای علی! ای جان من و همه مسلمانان فدای تو...تو آن کسی هستی که در حال رکوع صدقه دادی و انگشتر خود را به فقیر دادی و خدا هم ولایت و رهبری تو را در قرآن نازل کرد».149

آفرین بر تو ای حسان! این شعر تو هرگز از یاد و خاطره‌ها فراموش نخواهد شد.

در میان مردم گروهی هستند که کینه علیعليه‌السلام را به سینه دارند ، این خبر آن‌ها را بسیار ناراحت می‌کند .

برای همین جلسه‌ای تشکیل می‌دهند و با یکدیگر درباره این موضوع گفتگو می‌کنند .

آیا می‌خواهی سخن آن‌ها را بشنوی ؟

گوش کن : «ما هرگز ولایت علی را نمی‌پذیریم ، آخر چگونه می‌شود یک جوان بر ما که پنجاه سال از او بزرگ‌تر هستیم حکومت کند ؟ علی خیلی جوان است ، او برای رهبری شایسته نیست» .

معلوم می‌شود که هنوز این مردم به سنّت‌های جاهلیّت ایمان دارند .

عرب‌ها که همیشه رهبران خود را با ریش‌های سفید دیده‌اند نمی‌توانند رهبریِ یک جوان را قبول کنند . درست است که او همه خوبی‌ها و کمال‌ها را دارد ، امّا برای این مردم هیچ چیز مانند یک مشت ریشِ سفید نمی‌شود ، برای آن‌ها ارزش ریشِ سفید از همه فضایل برتر است !!

البته بعضی از این مردم ، فکر می‌کنند که خلیفه باید خیلی جدّی باشد و همیشه اخمو باشد تا همه از او بترسند ، امّا علیعليه‌السلام همیشه لبخند به لب دارد و برای همین به درد خلافت نمی‌خورد .150

آنان در گوشه‌ای از مسجد، دور هم جمع می‌شوند، یکی از آنان می‌گوید:

ــ به نظر شما چه باید بکنیم؟

ــ اگر ما ولایت علیعليه‌السلام را نپذیریم به قرآن کفر ورزیده‌ایم، اگر هم به این آیه ایمان بیاوریم، باید این ذلّت و خواری را تحمّل کنیم و ولایت علیعليه‌السلام را قبول کنیم.

ــ ما می‌دانیم که محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راست می‌گوید و این آیه از طرف خدا نازل شده است، ما ولایت محمّد را پذیرفته ایم، امّا هرگز از علیعليه‌السلام پیروی نمی‌کنیم.

بار دیگر جبرئیل بر پیامبر نازل می‌شود و این آیه را برای او می‌خواند: (یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّه ثُمَّ یُنکِرُونَهَا وَ أَکْثَرُهُمُ الْکَـفِرُونَ): آنان نعمت خدا را می‌شناسند، امّا باز آن را انکار می‌کنند و بیشترشان کافر هستند».151

آری، ولایت علیعليه‌السلام یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌هایی است که خداوند به این مردم عنایت کرده است، افسوس که این مردم به فکر سنّت‌های روزگار جاهلیّت هستند و این‌گونه خود را از این نعمت آسمانی بی‌بهره می‌کنند.

عمربن‌خطّاب دوستان خود را دور خود جمع می‌کند، آن‌ها نقشه‌ای در سر دارند، آن‌ها می‌خواهند به مسجد بروند و در حال رکوع به فقرا صدقه بدهند تا خداوند آیه‌ای را هم درباره آن‌ها نازل کند !

آن‌ها با خود فکر می‌کنند که اگر آیه‌ای درباره آن‌ها نازل شود چقدر خوب می‌شود ، آن وقت ، آن‌ها هم بر مردم ولایت خواهند داشت .

پول‌های خود را روی هم می‌ریزند ، این یک سرمایه گذاری مشترک است ، هرکس باید سهم خود را بدهد . با این پول می‌توان چهل انگشتر قیمتی خرید .

خبر می‌رسد که در مسجد بازار صدقه دادن ، خیلی داغ شده است ! چند نفر کنار در مسجد ایستاده‌اند ، یکی از آن‌ها هم در داخل مسجد مشغول نماز است ، وقتی یک فقیر وارد مسجد می‌شود ، دور او حلقه می‌زنند و از او می‌خواهند تا نزد عمربن‌خطّاب برود که نماز می‌خواند و یک انگشتر قیمتی بگیرد .

فقیر هم که از ماجرا، بی‌خبر است خوشحال می‌شود و به آن طرف می‌رود . با نزدیک شدن فقیر ، یکی به آن نمازگزار علامت می‌دهد و او به رکوع می‌رود و در رکوع به آن فقیر انگشتری قیمتی داده می‌شود !

چهل فقیر، صاحب انگشتر شدند، امّا آیه‌ای نازل نمی‌شود.152

انگشترهایی که این گروه از دست دادند، خیلی قیمتی‌تر از انگشتر علیعليه‌السلام بودند ، امّا انگشتر علیعليه‌السلام چیزی داشت که همه این چهل انگشتر نداشت و آن اخلاص صاحبِ انگشتر بود !

مهم این است که تو کاری را با اخلاص انجام دهی، این اخلاص است که به یک کار ارزش می‌دهد.

# روح و جان من کجاست؟

با دقّت نگاه به تابلوی مسجد می‌کنم، می‌بینم روی آن نوشته است: «مسجد الاجابة». تعجّب می‌کنم، آیا این نوشته درست است یا آنچه من شنیده‌ام. باید پرس و جو کنم.

داخل مسجد می‌شوم، جوانی را که چفیه قرمز بر سر دارد می‌بینم، جلو می‌روم از او می‌پرسم:

ــ اسم این مسجد چیست؟

ــ اینجا «مسجد الإجابة» است.

ــ چرا این مسجد را به این نام می‌خوانند؟

ــ در تاریخ آمده یک روز پیامبر سه حاجت مهم داشت و برای دعا کردن به اینجا آمد و دعای او مستجاب شد. برای همین این مسجد را به این نام خوانده‌اند.

ــ در زمان پیامبر اینجا مسجد بود؟

ــ خیر. اینجا زمینی خارج از شهر بود، بعدا مسلمانان در اینجا مسجدی بنا کردند.

معلوم شد که اینجا بیابان بوده است، سوال مهمّی در ذهنم نقش می‌بندد، مگر پیامبر بارها نگفته‌اند که برای دعا کردن به مسجد بروید، پس چرا خودش برای دعا کردن به مسجد نرفته است؟ مگر او نگفته بود که بین منبر و خانه من، باغی از باغ‌های بهشت است، چرا او آنجا را رها کرد و برای دعا کردن به بیابان آمده است؟

باید بیشتر تحقیق کنم، باید سوال کنم.

آیا می‌دانی مباهله به چه معنا می‌باشد؟

دو نفر که بر سر موضوعی اختلاف دارند و به نتیجه‌ای نمی‌رسند، آن‌ها تصمیم می‌گیرند که در حقّ یکدیگر نفرین کنند و از خدا بخواهند هر یک از آنان که دروغگوست، با عذاب خدا از بین برود، در زبان عربی به این کار، مباهله می‌گویند.153

اینجا مسجد «مباهله» است، پیامبر در سال نهم هجری در اینجا با مسیحیان قرار مباهله گذاشتند، مباهله باید در بیرون از شهر واقع شود، زیرا قرار است بر کسی که دروغ می‌گوید، عذاب نازل شود، برای همین باید مباهله در بیرون از شهر انجام گیرد تا به مردم آسیب نرسد، بعدا مسلمانان در این مکان مسجدی ساختند تا یادآور جریان مباهله پیامبر با مسیحیان باشد.

چرا این وهّابی‌ها نام این مسجد را تغییر داده‌اند؟ آیا آن‌ها می‌خواهند کاری کنند که این واقعه از یادها برود؟

آنانی‌که نام این مسجد را تغییر دادند باید بدانند که مباهله در یک مسجد خلاصه نمی‌شود، مباهله، یک حقیقت جاوید است، مباهله، سند محکم حقانیّت شیعه است!

بی‌جهت نیست که وقتی به کلمات امام علیعليه‌السلام مراجعه می‌کنیم می‌بینیم آن حضرت در ده مورد برای دفاع از حق خود به واقعه مباهله اشاره کرده است، امام رضاعليه‌السلام نیز وقتی با مأمون عبّاسی سخن می‌گفت، سه بار به واقعه مباهله اشاره کرده است.

من باید مباهله را بهتر و بیشتر بشناسم، باید به تاریخ سفر کنم، به سال نهم هجری بروم...154

بیشتر قبیله‌های عرب مسلمان شده‌اند، شهر مکّه هم فتح شده است، اکنون پیامبر دستور می‌دهد تا نامه‌ای به مسیحیان منطقه نجران نوشته شود. نجران، منطقه‌ای خوش آب و هواست که در جنوب غربی مدینه در نزدیکی «یمن» واقع شده است. در آنجا مسیحیان زندگی می‌کنند. در این نامه پیامبر آنان را به اسلام دعوت می‌کند.

وقتی نامه پیامبر به دست مسیحیان می‌رسد، بزرگان آنان دور هم جمع می‌شوند تا درباره این نامه با هم مشورت کنند. سرانجام تصمیم می‌گیرند تا چهل نفر را به مدینه بفرستند تا آن‌ها با پیامبر دیدار کنند.

مسیحیان در مدینه به مسجد پیامبر رفتند، هدیه‌هایی را تقدیم پیامبر نمودند، پیامبر به آنان سه روز فرصت داد تا به راحتی بتوانند درباره دین اسلام تحقیق کنند و با آیین اسلام آشنا شوند. آنان نشانه‌های آخرین پیامبر خدا را در کتاب انجیل خوانده بودند و اگر به ندای فطرت خود گوش می‌دادند می‌توانستند حقّانیت پیامبر را تشخیص دهند.

در این مدّت آنان در مسجد پیامبر ناقوس زدند و به انجام مراسم خود پرداختند. بعد از سه روز پیامبر آنان را به حضور طلبید تا سخن آنان را بشنود. اسقف که بزرگ مسیحیان بود رو به پیامبر کرد و گفت:

ــ ای محمّد! موسیعليه‌السلام پیامبر خدا بود، نام پدر او چه بود؟

ــ عمران.

ــ پدرِ یوسفعليه‌السلام که بود؟

ــ یعقوبعليه‌السلام .

ــ پدر تو کیست؟

ــ عبد اللّه.

ــ پدر عیسیعليه‌السلام کیست؟

پیامبر در جواب سکوت کرد. اینجا بود که جبرئیل نازل شد و آیه 59 سوره آل عمران را بر پیامبر نازل کرد.

پیامبر رو به اسقف کرد و آیه قرآن را برای آنان خواند: (إِنَّ مَثَلَ عِیسَی عِندَ اللّه کَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ...): عیسیعليه‌السلام مانند آدمعليه‌السلام است که خدا او را از خاک آفرید».

آری، خدا عیسیعليه‌السلام را بدون آن‌که پدر داشته باشد آفرید، امّا این دلیل نمی‌شود که مسیحیان بگویند عیسیعليه‌السلام ، خداست، زیرا آدم هم بدون پدر آفریده شده است، آدم و عیسیعليه‌السلام هر دو آفریده خداوند هستند.

اسقف رو به پیامبر کرد و گفت: «تو می‌گویی عیسی از خاک آفریده شده است. چنین چیزی هرگز در کتب آسمانی نیامده است».

سپس با صدای بلند گفت: «عیسی همان خداست».155

پیامبر در جواب او سکوت کرد، او منتظر وحی خدا بود، بعد از لحظاتی جبرئیل نازل شد و آیه مباهله رابرای پیامبر آورد. پیامبر آن آیه را برای مسیحیان خواند: (...فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَکُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَکُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللّه عَلَی الْکَـذِبِینَ ). به آنان بگو بیایید با یکدیگر مباهله کنیم، ما پسران، زنان و نفْس‌های خود را می‌آوریم، شما هم پسران، زنان و اَنْفس خود را بیاورید و آنگاه مباهله کنیم و بگوییم که لعنت خدا بر کسی باشد که دروغ می‌گوید».

اسقف وقتی این آیه را شنید گفت:

ــ سخن تو از روی انصاف است. ما با تو مباهله می‌کنیم تا هر کس که دین او باطل است، عذاب بر او نازل شود. ای محمّد! وعده ما کی؟

ــ فردا، صبح زود.156

شب مسیحیان دور هم جمع شده‌اند و درباره فردا با یکدیگر سخن می‌گویند، یکی از آنان رو به بقیّه می‌کند و می‌گوید:

ــ اگر فردا محمّد با یاران و لشکریانش آمد، بدانید که او بر باطل است و پیامبر خدا نیست.

ــ چطور مگر؟

ــ اگر او همه یارانش را با خود بیاورد، در واقع این‌گونه می‌خواهد ما را بترساند و مانند پادشاهان عمل کند، ما در این صورت با او مباهله خواهیم کرد. فقط در یک صورت ما نباید با او مباهله کنیم.

ــ در چه صورتی؟

ــ اگر محمّد با خاندان خودش برای مباهله بیاید.

ــ برای چه؟

ــ کسی که خانواده خود را برای مباهله می‌آورد، به حقّانیت خود یقین دارد و او همان پیامبری است که در انجیل به آمدن او وعده داده شده است. ما باید از نفرین او بترسیم.

ــ آری، اگر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پیامبر خدا باشد، نفرین او اثر می‌کند و عذاب بر ما نازل خواهد شد.

ــ درست است، ما داستان مباهله پیامبران را شنیده‌ایم، همه می‌دانیم اگر پیامبری برای مباهله دست به سوی آسمان گیرد، خدا دعای او را مستجاب می‌کند و دشمن او نابود خواهد شد.157

نزدیک طلوع آفتاب است، همه منتظر هستند ببینند پیامبر چه کسانی را همراه خود برای مباهله خواهد برد، خدا به پیامبر دستور داده پسران، زنان و نفْس‌های خود را برای مباهله با مسیحیان ببرد.

همه نگاه می‌کنند، پیامبر به سوی خانه علیعليه‌السلام می‌رود، وارد خانه می‌شود، بعد از لحظاتی، پیامبر از در خانه بیرون می‌آید در حالی که دست حسنعليه‌السلام را در دست گرفته و حسینعليه‌السلام را در آغوش خود گرفته است، بعد از آن فاطمه و علیعليه‌السلام می‌آیند. پنج تن به سوی وعده‌گاه حرکت می‌کنند.

مردم هم همراه آنان می‌آیند، وقتی پیامبر به آنجا می‌رسد با عبای سیاه خود، سایبانی درست می‌کند.

اکنون پیامبر آنجا زیر آن سایه‌بان می‌نشیند، حسنعليه‌السلام را طرف راست خود، حسینعليه‌السلام را سمت چپ خود می‌نشاند، از علیعليه‌السلام می‌خواهد جلو او بنشیند و فاطمهعليها‌السلام هم پشت سر پدر می‌نشیند. اکنون پیامبر آیه تطهیر را می‌خواند.158

آیا تو می‌دانی آیه تطهیر کدام است؟

این آیه تطهیر است: (إِنّمَا یُرِیدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا) : خداوند اراده کرده که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند ».

دوست خوبم! من باید درباره این آیه برای تو سخن بگویم، اندکی صبر کن تا ماجرای مباهله را تمام کنم، سپس درباره آیه تطهیر برایت بیان خواهم کرد.

سپس پیامبر رو به علی، فاطمه، حسن و حسینعليه‌السلام می‌کند و می‌گوید: «عزیزانم! هر وقت من بر این مسیحیان نفرین کردم، شما آمین بگویید».159

پیامبر دو دست خود را بالای سرش می‌برد در حالیکه انگشتان دست خود را به یکدیگر گره زده است.160

او آماده است تا مراسم مباهله را آغاز کند. مسیحیان همه به اینجا آمده‌اند، آن‌ها این منظره را نگاه می‌کنند، بزرگان آنها جلو می‌آیند و می‌گویند:

ــ ای محمّد! اینان چه کسانی هستند که همراه خود به برای مباهله آورده‌ای؟

ــ امروز بهترین بندگان خدا را به اینجا آورده‌ام، خدا هیچ‌کس را به اندازه اینان دوست ندارد.

ــ ای محمّد! چرا یاران خود را نیاوردی؟ چرا لشکر خود را نیاوردی؟ چرا زن و یک مرد و دو بچّه را آورده‌ای؟

ــ خدا به من چنین دستور داده است. من با این چهار نفر با شما مباهله می‌کنم. اینان اهل و خاندان من هستند.

اکنون همه می‌فهمند که اهل پیامبر چه کسانی هستند.161

رنگ از چهره مسیحیان می‌پرد، یکی از آنان می‌گوید: «به خدا قسم اگر امروز محمّد بر ما نفرین کند، همه ما نابود خواهیم شد».

آنان نزد پیامبر می‌آیند و روی زمین می‌نشینند و چنین می‌گویند: «ای محمد! ما از مباهله کردن پشیمان شده‌ایم، ما می‌خواهیم با تو پیمان صلح ببندیم».

پیامبر سخن آنان را قبول می‌کند و تصمیم بر آن می‌شود که پیمان‌نامه صلح نوشته می‌شود، قرار می‌شود آنان بر دین خود باقی بمانند ولی حکومت پیامبر خود را بپذیرند و سالیانه دو هزار حُلّه (که نوعی پارچه بسیار قیمتی است) پرداخت کنند.162

اکنون پیامبر به سوی مسجد می‌رود، وارد مسجد می‌شود، جبرئیل بر او نازل می‌شود و به او چنین می‌گوید: «ای محمّد! خدا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: موسی از من خواست تا بر قارون عذاب نازل کنم و من این کار را کردم، به عزّت و جلالم سوگند، اگر امروز با علی، فاطمه، حسن و حسین بر مسیحیان نفرین می‌کردی، عذاب سختی را بر آنان نازل می‌کردم».

پیامبر دستان خود را به سوی آسمان می‌گیرد و سه مرتبه شکر خدا را به جا می‌آورد و سپس به سجده می‌رود.163

روز مباهله، مانند آفتابی است که در روز بیست و چهارم ذی‌الحجّه طلوع کرد و برای همیشه روشنی‌بخش حقّ و حقیقت است.

درست است که آن‌روز مباهله‌ای انجام نشد، امّا یک اعتقاد بلند به یادگار ماند که صاحبان آن اهل‌بیت پیامبر بودند.

بیا یک بار دیگر ترجمه آیه مباهله را با هم بخوانیم: «به آنان بگو بیایید با یکدیگر مباهله کنیم، ما پسران، زنان و نفْس‌های خود را می‌آوریم، شما هم پسران و زنان و نفْس‌های خود را بیاورید و آنگاه مباهله کنیم و بگوییم که لعنت خدا بر کسی باشد که دروغ می‌گوید».

خدا از پیامبر خواست تا سه گروه را همراه خود ببرد:

اول: گروه پسران.

دوم: گروه زنان.

سوم: گروه اَنْفُس (نفْس‌ها)

این یک حقیقت قطعی است که پیامبر آن‌روز فقط علی، فاطمه، حسن و حسینعليه‌السلام را برای مباهله برد. در کتب اهل‌سنّت این مطلب بارها و بارها ذکر شده است و آن‌ها نمی‌توانند این حقیقت را انکار کنند.

پیامبر باید این مباهله را انجام دهد، یعنی خدا از پیامبر می‌خواهد تا با مسیحیان این‌گونه سخن گوید و آنان را به مباهله دعوت کند، پیامبر به آنان می‌گوید بیایید این‌گونه مباهله کنیم، هر کدام از ما این سه گروه را همراه خود بیاوریم و مباهله کنیم.

پس معلوم می‌شود که پیامبر جزء این سه گروه نیست، زیرا خود پیامبر کسی است که قرار است مباهله را انجام دهد، پیامبر باید «پسران»، «زنان» و «نفوس» را همراه خود به مباهله ببرد، پس این سه گروه غیر از پیامبر می‌باشند.

اکنون باید آیه را با این 3 گروه تطبیق دهیم:

# اول: گروه پسران:

پیامبر، حسن و حسینعليه‌السلام را همراه خود برد. پس معلوم می‌شود که حسن و حسینعليه‌السلام ، پسران پیامبر هستند. این که ما عادت داریم حسن و حسینعليه‌السلام را پسران پیامبر می‌نامیم، دلیل قرآنی دارد، آری، تو وقتی در زیارت عاشورا می‌گویی: «السَّلاَمُ عَلَیکَ یَابنَ رَسُولِ اللّه‌ِ: سلام بر تو ای پسر رسول خدا» باید بدانی که سخن تو، یک مفهوم قرآنی است و قرآن آن را تأیید می‌کند.

# دوم: گروه زنان:

پیامبر از گروه زنان، فقط فاطمهعليها‌السلام را همراه خود برد و این نشانه برتری مقام فاطمهعليها‌السلام نسبت به همه زنان است.

# سوم: گروه اَنْفُس (نفْس‌ها)

این قسمت کلیدی‌ترین قسمت آیه است: (أَنفُسَنَا وَأَنفُسَکُمْ )

برای بیان معنی این قسمت باید مقدّمه‌ای ذکر کنم:

وقتی نگاه به آسمان می‌کنی و می‌گویی: «آن ماه است»، منظور تو مشخّص است، تو ماه آسمان را دیده‌ای و به آن اشاره می‌کنی، امّا گاهی به زیبارویی اشاره می‌کنی و می‌گویی: «او ماه است»، در اینجا تو از «مجاز» استفاده کرده‌ای، یعنی کلمه «ماه» را در معنای غیر حقیقی آن به کار برده‌ای، تو می‌خواستی زیبایی آن شخص را بیان کنی برای همین از واژه «ماه» استفاده کرده‌ای.

خدا از پیامبر می‌خواهد که جان و روح خود را برای مباهله ببرد، این یک مجازی است که خدا استفاده کرده است.

در زبان فارسی وقتی ما کسی را خیلی دوست داریم به او می‌گوییم: «روح منی! جان منی».

معلوم است که کلمه «روح» در اینجا یک مجاز است. در واقع ما می‌خواهیم بگوییم ما آن فرد را خیلی دوست داریم، او پیش ما خیلی عزیز است.

خدا از پیامبر می‌خواهد تا «نفْس خود» را برای مباهله ببرد. اگر بخواهیم کلمه «نفْس» را به فارسی ترجمه کنیم، باید واژه «روح و جان» را استفاده کنیم.

به راستی پیامبر چه کسی را مانند روح و جان خودش می‌دانست؟ پیامبر علیعليه‌السلام را بسیار دوست می‌داشت و او را همچون جان خود می‌دانست. وقتی او را به سوی طائف فرستاد به مردم آنجا چنین نوشت: «من کسی را که مانند نفْس و جان من است به سوی شما می‌فرستم».164

آری، آیه مباهله ثابت می‌کند که علیعليه‌السلام ، همچون روح و جان پیامبر است.

من هنوز در مدینه هستم، به یاد روزی می‌افتم که پیامبر از دنیا رفت و مردم با ابوبکر بیعت کردند، ابوبکر دستور داد تا علیعليه‌السلام را برای بیعت به مسجد بیاورند. آن‌روز علیعليه‌السلام برای حفظ اسلام باید صبر می‌کرد، حکومتی که روی کار آمده بود، عطش ریاست داشت و برای حفظ این ریاست ظلم‌های زیادی نمود. عدّه‌ای اطراف ابوبکر با شمشیر ایستاده بودند ، عُمَربن‌خطّاب شمشیر خود را بالای سر علیعليه‌السلام گرفته بود .165

عُمَر رو به علیعليه‌السلام کرد و گفت: «ای علی ! با ابوبکر بیعت کن که اگر این کار را نکنی گردنت را می‌زنم، تو چاره‌ای نداری ، باید با او بیعت کنی» .166

علیعليه‌السلام در جواب چنین گفت: «ای ابوبکر ، من با تو بیعت نمی‌کنم ، این تو هستی که باید با من بیعت کنی . تو مردم را به دلیل خویشاوندی خود با پیامبر به بیعتِ خود فرا خوانده‌ای ، اکنون ، من هم به همان دلیل تو را به بیعت با خود فرا می‌خوانم ! تو خود می‌دانی من به پیامبر از همه شما نزدیک‌ترم».167

ابوبکر به فکر فرو رفت، او جوابی نداشت، اگر قرار است مقام خلافت به خویشاوندی با پیامبر باشد که علیعليه‌السلام از همه به پیامبر نزدیک‌تر است ، او پسر عموی پیامبر است و تنها کسی است که پیامبر با او پیمان برادری بسته است .

این صدای علیعليه‌السلام است که سکوت مسجد را شکسته است: «ای ابوبکر! تو را به خدا قسم می‌دهم که راست سخن بگویی، بگو بدانم روزی که پیامبر برای مباهله مسیحیان می‌رفت، چه کسی را همراه خود برد؟ آیا مرا و همسر و پسرانم را همراه خود برد یا تو و همسر و پسرانت را؟».

ابوبکر چاره نداشت جز این که راست بگوید، او در جواب گفت: «ای علی! آن‌روز پیامبر تو و همسر و پسرانت را برای مباهله برد».168

همه مردم به فکر فرو رفتند، آن‌ها به یاد آوردند که به حکم قرآن، علی، همانند جان و روح پیامبر است.

درست است که ریسمان به دست‌های علیعليه‌السلام بسته بودند و شمشیر بالای سر او نگه داشته بودند، امّا علیعليه‌السلام این‌گونه از حقّ خود دفاع کرد.

او پیام بزرگ خود را به تاریخ داد، این صدای علیعليه‌السلام بود که تاریخ هرگز آن را فراموش نخواهد کرد و برای همیشه حقّانیت شیعه را ثابت می‌کند .

در روز مباهله وقتی پیامبر علی، فاطمه، حسن و حسینعليه‌السلام را در کنار هم دید، آیه تطهیر را خواند.

اکنون نوبت آن است تا درباره آیه تطهیر سخن بگویم.

در جستجوی خانه فاطمهعليها‌السلام هستم، آیا می‌توانم نشانه‌ای از آن پیدا کنم؟ شنیده‌ام خانه فاطمهعليها‌السلام داخل ضریح پیامبر است، چقدر خوب بود می‌توانستم محدوده آن خانه را بشناسم.

سوال می‌کنم، از گمشده خویش می‌پرسم، به من می‌گویند که اگر از «درِ جبرئیل» وارد مسجد پیامبر شوم، می‌توانم درِ ضریح پیامبر را ببینم. دری از جنس فولاد که قفلی بر آن زده‌اند. حدود دو متر بعد از این در، درِ خانه فاطمه است.

از در جبرئیل وارد مسجد پیامبر می‌شوم، نگاهم به ضریح می‌افتد، جلو می‌روم، کنار درِ ضریح می‌نشینم و به فکر فرو می‌روم، اینجا اکنون جزء مسجد شده است، امّا در زمان پیامبر اینجا قسمتی از کوچه بوده است. به راستی من کجا آمده‌ام؟ باید به تاریخ سفر کنم، به سال پنجم هجری...169

در خانه باز می‌شود، فاطمهعليها‌السلام در حالی که ظرف غذایی را در دست دارد از در خانه خارج می‌شود و به سوی خانه پدر می‌رود، (این غذا از آب و آرد و روغن تهیّه شده است و با خرما شیرین شده است).170

فاطمهعليها‌السلام در خانه پدر را می‌زند، اُمّ‌سَلمه در را باز می‌کند، او همسر پیامبر است. به فاطمهعليها‌السلام خوش‌آمد می‌گوید، اُمّ‌سَلمه به فاطمهعليها‌السلام علاقه زیادی دارد. اکنون فاطمهعليها‌السلام نزد پدر می‌رود، او به پدر سلام می‌کند، پدر جواب سلام او را به گرمی می‌دهد و به احترام فاطمهعليها‌السلام از جا برمی‌خیزد و او را می‌بوسد، گویا همه دنیا را به این پدر داده‌اند، فاطمهعليها‌السلام به دیدار پدر آمده است!!

فاطمهعليها‌السلام می‌گوید:

ــ پدر جان! برای شما غذایی آماده کرده‌ام.

ــ دخترم فاطمه! از تو ممنونم. چرا این‌گونه برای من زحمت می‌کشی.

ــ من کاری نکردم پدر جان!

ــ فاطمه جانم! پس علی و حسن و حسین کجا هستند؟

ــ آن‌ها در خانه هستند.

ــ برو و آن‌ها را همراه خود به اینجا بیاور تا این غذا با هم بخوریم.

ــ چشم پدر جان!

اکنون فاطمه اجازه می‌گیرد و به خانه برمی‌گردد.171

ای پیامبر! چگونه است که تو فاطمه‌ات را می‌بوسی؟

فاطمه من مرا به یاد سیب بهشت می‌اندازد. شبی که به آسمان‌ها سفر کردم، سفر معراج! هفت آسمان را پشت سر گذاشته بودم و در بهشت مهمان بودم.

آن شب، بوی خوشی به مشامم رسید. نگاهی به اطراف خود کردم و پرسیدم: این بوی خوش از چیست که تمام بهشت را فرا گرفته و بر عطر بهشت، غلبه کرده است؟

مدهوش آن بو شده بودم. از جبرئیل سوال کردم: این عطر خوش چیست؟ جبرئیل گفت: این بوی سیب است ! سیصد هزار سال پیش، خدا سیبی را با دست خود آفرید. ای محمّد ! سیصد هزار سال است که این سوال برای ما بدون جواب مانده است که خداوند این سیب را برای چه آفریده است؟

همه می‌خواستند به راز خلقت این سیب پی ببرند.

ناگهان دسته‌ای از فرشتگان نزد من آمدند. آنان همراه خود همان سیب را آورده بودند. آن‌ها به من گفتند: ای محمّد ! خدایت سلام می‌رساند و این سیب را برای شما فرستاده است.172

آری، من آن شب مهمان خدا بودم و خدا می‌دانست از مهمان خود چگونه پذیرایی کند. آن شب فرشتگان به راز خلقت سیب پی نبردند، آنان باید صبر می‌کردند تا من آن سیب را بخورم و بعد از آن، فاطمه، پا به عرصه گیتی گذارد، آن وقت، رازِ خلقت این سیب برای همه معلوم می‌شود.

آری، فاطمه بوی بهشت می‌دهد، من هر وقت مشتاق بهشت می‌شوم، فاطمه‌ام را می‌بوسم.173

لحظاتی بعد، فاطمهعليها‌السلام در حالی که دست حسن و حسینعليه‌السلام را گرفته است وارد خانه پیامبر می‌شود، علیعليه‌السلام نیز پشت سر آن‌ها می‌آید، آن‌ها وارد خانه پیامبر می‌شوند و به پیامبر سلام می‌کنند و جواب می‌شنوند، پیامبر با دیدن آن‌ها بسیار خوشحال می‌شود، او حسن و حسینعليه‌السلام را در آغوش می‌گیرد و آنان را می‌بوسد.

فکر کنم امروز اُمّ‌سَلمه روزه باشد، او مشغول خواندن نماز است، پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسینعليه‌السلام سر سفره می‌نشینند و از آن غذا میل می‌کنند.

بعد از آن، پیامبر اُمّ‌سَلمه را صدا می‌زند و به او می‌گوید: من می‌خواهم لحظاتی با عزیزان خود تنها باشم، لطفاً کسی را به خانه راه نده!

بعد از لحظاتی، همان‌طور که پیامبر نشسته است، حسنعليه‌السلام را روی زانوی راست و حسینعليه‌السلام را روی زانوی چپ خود می‌نشاند و هر دو را می‌بوسد.174

او سپس از علیعليه‌السلام می‌خواهد تا در سمت چپ او بنشیند، پیامبر دست چپ خود را روی شانه علیعليه‌السلام می‌گذارد.

سپس پیامبراز فاطمهعليها‌السلام می‌خواهد تا در سمت راست او بنشیند، فاطمهعليها‌السلام می‌آید و کنار پیامبر می‌نشیند، پیامبر دست راست خود را روی شانه فاطمه‌اش می‌گذارد و فاطمه‌اش را می‌بوسد.175

اکنون پیامبر عبای سیاه رنگ خود را برمی‌دارد و آن را بر روی همه می‌اندازد، سپس دست خود را رو به آسمان می‌گیرد و می‌گوید: «بار خدایا! علی، جانشین من است، همسر او فاطمه دختر من است، حسن و حسین پسران من هستند، هر کس آنان را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی نموده است. بار خدایا! هر پیامبری خاندانی داشته است که بعد از مرگ او یادگار او بوده‌اند، علی و فاطمه و حسن و حسین:، خاندان من هستند، اینان یادگاران من می‌باشند، اهل‌بیت من می‌باشند، گوشت و خون آن‌ها از من است، از تو می‌خواهم همه پلیدی‌ها را از آنان دور کنی و آنان را پاک گردانی».176

دستان پیامبر به سوی آسمان است، او منتظر آن است که خدا دعای او را مستجاب گرداند، او دو بار دیگر دعای خود را تکرار می‌کند.

لحظاتی می‌گذرد، جبرئیل نازل می‌شود و آیه 33 سوره احزاب را برای پیامبر می‌خواند: (إِنّمَا یُرِیدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا): خداوند اراده کرده که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند ».

لبخند بر چهره پیامبر می‌نشیند، او این آیه را سه بار با صدای بلند می‌خواند. پیامبر بسیار خوشحال است که خدا دعای او را مستجاب نمود.

اُمّ‌سَلمه که بر آستانه در ایستاده است نزدیک می‌آید و به پیامبر می‌گوید:

ــ ای پیامبر! آیا من هم از «اهل بیت» هستم؟

ــ ای اُمّ‌سَلمه! تو همسر من هستی و سرانجامِ تو خیر و خوبی است!177

اُمّ‌سَلمه آرزو داشت که پیامبر او را از «اهل‌بیت» می‌خواند، امّا مقام اهل‌بیت، مقامی بس والاست، به حکم قرآن این خاندان معصوم هستند و از هر گناه و زشتی به دور هستند.

اکنون دیگر وقت آن است که مردم مدینه با این آیه آشنا شوند، آن‌ها باید اهل‌بیتعليه‌السلام را بشناسد، پیامبر می‌داند که این مردم حافظه ضعیفی دارند و ممکن است خیلی چیزها را فراموش کنند، برای همین او هر روز موقع اذان صبح به درِ خانه فاطمه می‌آید، در را می‌زند و می‌گوید: «السَّلاَمُ عَلَیکُم یَا أَهلَ بَیتِ النُّبُوَّةِ: سلام بر شما ای خاندان پیامبر! رحمت خدا بر شما! وقت نماز فرا رسیده است.(إِنّمَا یُرِیدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا ).

سپس بار دیگر در خانه را محکم‌تر می‌زند و چنین می‌گوید: «أَنَا سِلمٌ لِمَن سَالَمتُم وَ حَربٌ لِمَن حَارَبتُم. من با دوست شما دوست هستم، با دشمن شما دشمن هستم».178

سپس صدای اهل این خانه به گوش می‌رسد که جواب سلام پیامبر را می‌دهد.

پیامبر هر روز این کار را انجام می‌دهد تا مردم بدانند که اهل‌بیتعليه‌السلام چه کسانی هستند. پیامبر می‌خواهد همه با حقیقت آشنا شوند و بدانند که این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسینعليه‌السلام نازل شده است و آنان به حکم قرآن معصوم هستند و از هر گناه و پلیدی به دور هستند.179

وقتی قرآن را می‌خوانم می‌بینم که قبل و بعد از این آیه درباره همسران پیامبر سخن به میان آمده است، این سؤال در ذهنم نقش می‌بندد که آیا می‌شود منظور از «اهل‌بیت» زنان پیامبر باشند؟

وقتی قبل و بعد این آیه درباره زنان پیامبر سخن به میان آمده است، پس منظور از «اهل‌بیت» هم همان زنان پیامبر می‌باشند!

باید برای این سؤال جوابی پیدا کنم. با دقّت قرآن را می‌خوانم، به نکته‌ای می‌رسم:

در زبان فارسی وقتی گروه مردان یا زنان را خطاب قرار می‌دهیم، از کلمه «شما» استفاده می‌کنیم، امّا در زبان عربی برای خطاب باید دقّت کنیم، اگر گروهی که می‌خواهیم آنان را خطاب قرار دهیم، گروه مردان باشند، باید از ضمیر «کُم» استفاده کنیم.

اگر گروه خطاب، زنان باشند، از ضمیر «کنَّ» استفاده می‌کنیم.

در قرآن بارها درباره زنان پیامبر سخن به میان آمده است و در همه آن موارد از ضمیر «کُنَّ» استفاده شده است، برای مثال در سوره احزاب آیه 33 می‌خوانیم: (وَ قَرْنَ فی بیوتکُنَّ).

در این آیه خداوند می‌گوید: (یطهّرکُم)، این به گروهی از مردان اشاره دارد، از نظر دستور زبان عربی هرگز نمی‌شود که منظور از (کُم) در اینجا گروه زنان باشند، اگر منظور خدا زنان پیامبر بود، حتماً می‌فرمود: «یطهّرکن».

چگونه ممکن است قرآنی که در اوج فصاحت و بلاغت است این اشتباه دستوری را انجام داده باشد؟

پس منظور از (یطهّرکُم) در این آیه گروهی از مردان می‌باشد، اکنون باید از اهل‌سنّت این سؤال را بنماییم، آنها باید جواب این سؤال را بدهند.

طبق نقل‌های متعدّد تاریخی منظور از این «کُم»، علی و حسن و حسینعليه‌السلام می‌باشند، آری، اکثریّت این گروه مرد هستند و فاطمهعليها‌السلام هم به عنوان یکی از افراد همراه این گروه مردان مطرح است، امّا اگر این آیه را درباره زنان پیامبر باشد، نتیجه این می‌شود که قرآن قواعد زبان عربی را مراعات نکرده است و در قرآن اشتباه وجود داشته باشد.

نکته دیگر این که روش و سبک قرآن با کتاب‌های معمولی فرق می‌کند، قرآن برای خود سبک خاصّی دارد که ما باید به آن توجّه کنیم، برای مثال همین سوره «احزاب» را با هم بررسی می‌کنیم:

الف. خدا در این سوره در آیات 29 تا 33 همسران پیامبر را مورد خطاب قرار می‌دهد و به پیامبر می‌گوید که به آنان چنین بگوید: «ای زنان پیامبر! اگر شما زندگی دنیا و زینت‌های آن‌را می‌خواهید، بیایید تا من مهریه شما را بدهم...».

ب. بعد در آیات 34 تا 56 مؤمنان را خطاب قرار می‌دهد و درباره مسائل مختلفی سخن به میان می‌آورد.

ج. در آیه 57 بار دیگر سخن از زنان پیامبر به میان می‌آید، خدا به پیامبر می‌گوید: «ای پیامبر! به همسران خود بگو....».

به هر حال، قرآن برای خود سبک خاصّی در بیان موضوعات دارد که ما باید به آن توجّه نماییم، ضمن آن‌که اُمّ‌سَلمه که همسر پیامبر است و خود شاهد نزول این آیه بوده است، هرگز این سخن را نگفته است که این آیه درباره مقام و جایگاه من می‌باشد، بلکه او در موارد مختلف این ماجرا را نقل کرده است و بارها گفته است که این آیه در مقام علی و حسن و حسین و فاطمهعليه‌السلام نازل شده است.

# این خانه، خانه ناامیدی نیست

این توفیقی است که خدا به من داده که تا به حال بیست سفر به مدینه رفته‌ام، همه این سفرها با عنوان خدمتگزاری حاجیان بوده است و من نمی‌دانم چگونه شکر خدا را به جا آورم.

هر سفر که به مدینه می‌روم، سعی می‌کنم ساعتی را در یکی از نخلستان‌های آنجا سپری کنم. قدم گذاشتن در نخلستان‌ها حسّ عجیبی دارد، شاید علّت آن، این است که نخلستان، مرا به گذشته‌های دور می‌برد، شهر مدینه که پر از هتل و ساختمان شده است، برای همین وقتی قدم در نخلستان می‌گذارم، گویی به صدها سال قبل باز می‌گردم و به جستجوی گمشده خویش می‌پردازم.

امشب هم به نخلستان آمده‌ام، در گوشه‌ای خلوت کرده‌ام، ماه در آسمان است، هوا صاف است، نسیم خنکی می‌وزد، من کنار نخلی در تاریکی نشسته‌ام.

حسّی عجیب به سراغم می‌آید، کامپیوترهمراه (لپ تاپ) را روشن می‌کنم و شروع به نوشتن می‌کنم، به راستی من کجا هستم؟ اینجا چه می‌کنم؟ باید به تاریخ سفر کنم، به سال ششم هجری...180

صدایی به گوشم می‌رسد، یکی دارد آیات قرآن را می‌خواند، این صدا از کجاست؟ صدای آب هم می‌آید. از جا برمی‌خیزم، جلو می‌روم، یکی در اینجا از چاه آب می‌کشد، درختان خرما را آبیاری می‌کند. سطل آب را داخل چاه می‌اندازد و آن‌را بالا می‌کشد و آب را پای نخل‌ها می‌ریزد.

او علیعليه‌السلام است که در دلِ شب این‌گونه کار می‌کند، سال ششم هجری است، وضع اقتصادی مسلمانان خوب نیست، امسال باران کم آمده است و خشکسالی است، علیعليه‌السلام هم که از مال دنیا بهره زیادی ندارد، او به اینجا آمده است تا این نخلستان را آبیاری کند و در مقابل مقداری جو به عنوان مزد خود بگیرد.181

علیعليه‌السلام امشب تا صبح این نخلستان را آبیاری می‌کند، او خدا را شکر می‌کند که خدا حسن و حسینعليه‌السلام را شفا داد و دیگر وقت آن است که او به نذر خود وفا کند. چند روز پیش حسن و حسینعليه‌السلام بیمار شدند، علیعليه‌السلام نذر کرد که اگر خدا فرزندانش را شفا دهد، روزه بگیرد، شکر خدا حسن و حسینعليه‌السلام خوب شدند، او فردا می‌خواهد روزه بگیرد، فاطمه هم فردا را روزه می‌گیرد، در خانه علیعليه‌السلام ، خدمتکاری به نام «فضّه» زندگی می‌کند، او هم تصمیم گرفته است فردا روزه بگیرد.182

علیعليه‌السلام با قدرت هر چه تمام‌تر از این چاه آب می‌کشد و درختان را آبیاری می‌کند، صبح که فرا برسد، صاحب نخلستان به اینجا خواهد آمد، او وقتی ببیند که علیعليه‌السلام همه نخلستان را از آب سیراب کرده است، مزد او را خواهد داد. علیعليه‌السلام خوشحال است که غروب فردا بر سر سفره آنان غذایی خواهد بود.

ساعتی است که آفتاب طلوع کرده است، اکنون علیعليه‌السلام با دست پر به خانه می‌رود، در دست او مقداری جو است، فکر می‌کنم با این مقدار جو می‌توان پنج قرص نان پخت.

وقتی او به خانه می‌رسد، فاطمهعليها‌السلام به استقبال علیعليه‌السلام می‌آید، وقتی علیعليه‌السلام نگاهی به فاطمهعليها‌السلام می‌کند، همه خستگی او برطرف می‌شود.

ساعتی بعد فاطمهعليها‌السلام کنار آسیاب دستی می‌نشیند و مشغول آسیاب کردن می‌شود تا با تهیّه آرد بتواند نان بپزد.

نزدیک اذان مغرب است، علیعليه‌السلام به مسجد رفته است، بلال، اذان مغرب را می‌گوید، همه پشت سر پیامبر نماز می‌خوانند. علیعليه‌السلام بعد از نماز به خانه می‌آید، فاطمهعليها‌السلام سفره افطار را پهن کرده است، همه اهل خانه (علی، فاطمه، حسن، حسین، فضّه) گرد سفره می‌نشینند.

به سفره علیعليه‌السلام نگاه می‌کنم، یک ظرف آب و پنج قرص نان!!

همه منتظرند تا علیعليه‌السلام دست به سفره ببرد، علیعليه‌السلام دست دراز می‌کند تا نان را بردارد که ناگهان صدایی به گوش می‌رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من فقیری مسلمان هستم، از غذای خود به من بدهید که من گرسنه‌ام».

علیعليه‌السلام نگاهی به فاطمهعليها‌السلام می‌کند، از فاطمه‌اش اجازه می‌گیرد، فاطمهعليها‌السلام لبخند رضایت می‌زند، حسن و حسینعليه‌السلام و فضّه هم با لبخندی رضایت خود را اعلام می‌کنند، علیعليه‌السلام نان‌ها را برمی‌دارد و به سوی در خانه می‌رود و نان‌ها را به فقیر می‌دهد.

اهل این خانه با آب خالی افطار می‌کنند، آنان امشب گرسنه می‌مانند.

فردا شب بار دیگر همه سر سفره نشسته‌اند، علیعليه‌السلام امروز مقداری جو به خانه آورده است و فاطمهعليها‌السلام آن‌ را آسیاب کرده و با آن نان پخته است. به سفره فاطمهعليها‌السلام نگاه کن باز یک ظرف آب و پنج قرص نان!

علیعليه‌السلام بسم اللّه می‌گوید و دست می‌برد تا نان را بردارد که ناگهان صدایی به گوش می‌رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من یتیم هستم، پدرم در راه اسلام شهید شده است. به من غذایی بدهید».

بار دیگر علیعليه‌السلام به همه نگاه می‌کند، همه لبخند رضایتی بر لب دارند، علیعليه‌السلام نان‌ها را برمی‌دارد و به در خانه می‌رود و به آن یتیم می‌دهد.

امشب نیز اهل این خانه با آب خالی افطار می‌کنند.

شب سوم است، همه سر سفره نشسته‌اند، علیعليه‌السلام امروز نیز مقداری جو به خانه آورده است و فاطمه با آن نان پخته است. همه سر سفره نشسته‌اند که صدایی به گوش می‌رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من اسیر هستم! گرسنه‌ام، از غذای خود به من بدهید».

در خانه دیگر هیچ چیزی یافت نمی‌شود، اهل این خانه از صبح تاکنون هیچ نخورده‌اند، این که به در خانه آمده است، اسیری است که بت‌پرست است، به راستی علیعليه‌السلام چه خواهد کرد؟

اهل این خانه هرگز کسی را ناامید از در خانه خود بازنمی‌گردانند، آن‌ها همگی کریمند.

علیعليه‌السلام نان‌ها را در دست می‌گیرد آن‌را به اسیر می‌دهد و به داخل خانه برمی‌گردد. امشب نیز اهل این خانه گرسنه می‌مانند.183

امشب علیعليه‌السلام سر خود را پایین می‌گیرد، کاش چیز دیگری در این خانه یافت می‌شد، تنها چیزی که در این خانه پیدا می‌شود، سفره خالی است.

به خدا هیچ‌کس نمی‌تواند بزرگی این خانه کوچک را به تصویر بکشد. فرشتگان مات و مبهوت این صحنه‌اند، آن‌ها می‌دانند که هرگز دیگر شاهد چنین منظره‌ای نخواهند بود. این اوج ایثار است. اوج مردانگی است. غذای خود و خانواده‌ات را به بت‌پرست بدهی، زیرا او به تو پناه آورده است، این اوج انسانیّت است! آری، فرشتگان اکنون می‌فهمند که چرا خداوند از آنان خواست که به آدم سجده کنند. آن‌ها امشب به سجده خود افتخار می‌کنند!

درست است که در این خانه غذایی یافت نمی‌شود؛ امّا فاطمهعليها‌السلام با لبخندش برای علیعليه‌السلام بهشتی ساخته است. بهشتی که علیعليه‌السلام آن را با بهشت خدا هم عوض نمی‌کند. فاطمهعليها‌السلام بهشت علیعليه‌السلام است.

صبح روز بیست و پنجم ذی‌الحجّه فرا می‌رسد، صدای در خانه می‌آید، پیامبر به دیدار اهل این خانه آمده است، فاطمه نماز می‌خواند، پیامبر با یک نگاه همه چیز را می‌فهمد، اثر گرسنگی را در آنان می‌یابد. نگاهی به آسمان می‌کند و دعا می‌کند.

جبرئیل نزد پیامبر می‌آید و به او می‌گوید: ای محمّد! خدا در مقام خاندان تو، این سوره (سوره هل أتی یا سوره انسان) را نازل کرده است:

(بِسْمِ اللّه الرَّحْمَـنِ الرَّحِیمِ

هَلْ أَتَی عَلَی الاْءِنسَـنِ حِینٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَیْـا مَّذْکُورًا ...إِنَّ الْأَبْرَارَ یَشْرَبُونَ مِن کَأْسٍ کَانَ مِزَاجُهَا کَافُورًا...وَ یُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِینًا وَ یَتِیمًا وَ أَسِیرًا ....)

آیا زمانی طولانی بر انسان نگذشت که او هیچ چیزی نبود و از او هیچ یاد و نشانی به میان نبود؟

ما انسان را آفریدیم و او را بینا و شنوا قرار دادیم و راه سعادت و گمراهی را به او نشان دادیم. ما برای کسانی که کفر ورزند غذابی دردناک آماده کرده‌ایم.

در روز قیامت، مومنان از آب گوارا سیراب خواهند شد که با عطر خوشی آمیخته است، فقط آنان از آن چشمه می‌نوشند، آنان کسانی هستند که به نذر خود وفا می‌کنند و از روز قیامت در هراس هستند و غذای خود را به فقیر و یتیم و اسیر می‌دهند در حالی‌که خودشان به آن نیازمند هستند، آنان این کار را به خاطر خدا انجام می‌دهند و هرگز انتظار پاداش و سپاس از دیگران ندارند... و خدا هم به آنان بهشت خویش را ارزانی می‌دارد...184

جبرئیل این آیات را می‌خواند و سپس سکوت می‌کند.

لبخندی بر چهره پیامبر می‌نشیند و چنین می‌گوید: «خدا به شما نعمتی داده است که هرگز تمامی ندارد، بر شما مبارک باد این مقامی که خدا به شما داده است، خوشا به حال شما که خدا از شما راضی است و شما را به عنوان بندگان برگزیده خود انتخاب نمود. خوشا به حال کسی که با شما باشد زیرا خدا به شما مقام شفاعت را داد».185

اکنون موقع آن است که دعای پیامبر مستجاب شود، فرشتگان از آسمان کاسه غذایی را می‌آورند، کاسه بزرگی که به اندازه پنج نفر غذا در آن است. بوی غذای بهشتی همه جا می‌پیچد، گویا این غذا آب‌گوشت است و گوشت زیادی در آن یافت می‌شود، همه سر سفره می‌نشینند و از آن غذا می‌خورند و سیر می‌شوند.186

پیامبر، خدا را شکر می‌کند که همانگونه که مریمعليها‌السلام در دنیا از غذای بهشتی میل کرد، خاندان او هم از غذای بهشت میل می‌کنند.187

به راستی آن کاسه بهشتی کجاست؟

آن کاسه اکنون نزد امام‌زمانعليه‌السلام است، وقتی او ظهور کند، آن کاسه را آشکار می‌کند و با آن غذا میل خواهد کرد.188

# آن لباس قیمتی را می‌خواهم

امام کاظمعليه‌السلام در دهه آخر ذی‌الحجّه سال 128 هجری در «اَبْوا» (بین مکّه و مدینه-) به دنیا آمدند، و بعد از شهادت پدر بزرگوراش در سال 148 رهبری شیعیان را به عهده گرفتند و در سال 183 مظلومانه به شهادت رسیدند.189

آن حضرت همواره مورد ظلم و ستم حکومت عبّاسی بودند و مدّت زیادی در زندان‌های هارون، خلیفه عبّاسی زندانی بودند. در اینجا به ذکر چند نکته از زندگی آن حضرت می‌پردازیم:

امام صادقعليه‌السلام از سفر حج باز می‌گردد، او در وسط راه مکّه به مدینه در منطقه‌ای به نام «ابواء» منزل کرده است. عدّه‌ای از یاران آن حضرت همراه او هستند، آنان در خیمه امام مهمان هستند.

امام برای آنان صبحانه می‌آورد، همه سر سفره می‌نشینند تا همراه امام صبحانه میل کنند، در این هنگام زنی به در خیمه می‌آید و امام را صدا می‌زند، آن زن به امام می‌گوید: من از طرف همسر شما آمده‌ام، او شما را می‌طلبد.

امام از جا برمی‌خیزد و همراه آن زن می‌رود. مدّتی می‌گذرد، امام به خمیه باز می‌گردد، رو به یاران خود می‌کند و می‌گوید: «خدا به من پسری عنایت کرد که از همه مردم رویِ زمین بهتر است».

امام صادقعليه‌السلام نام فرزند خود را موسیعليه‌السلام می‌گذارد و وقتی به مدینه می‌رسد به شکرانه ولادت فرزندش، سه روز مهمانی می‌گیرد و به مردم غذا می‌دهد.190

اسم من یعقوب است، امروز می‌خواهم با امام صادقعليه‌السلام دیداری داشته باشم. وارد خانه امام می‌شوم، سلام می‌کنم، جواب می‌شنوم، سپس روبروی امام با کمال ادب می‌نشینم.

امام صادقعليه‌السلام با نوزاد خود سخن می‌گوید، من صبر می‌کنم، سپس امام رو به من می‌کند و می‌گوید: «ای یعقوب! این فرزند من است، او امام بعد از من است. نزد او بیا و به او سلام کن».

من جلو می‌روم، سلام می‌کنم، او لب به سخن می‌گشاید و جواب سلام مرا می‌دهد و می‌فرماید: «این چه نامی بود که بر روی دختر خود نهاده‌ای؟ خدا این نام را دشمن می‌دارد، برو نام دخترت را عوض کن!».

اکنون امام صادقعليه‌السلام به من نگاهی می‌کند و می‌فرماید: «ای یعقوب! به سخن فرزندم گوش کن، نام دخترت را تغییر بده».

من سرم را پایین می‌گیرم، راستش را بخواهید از امام خجالت می‌کشم، چرا باید چنین اسمی را بر روی دختر خود بگذارم، همان‌جا نام دیگری برای دختر خود انتخاب نمودم.

آن‌روز بود که من فهمیدم امام حتّی در کودکی از خیلی چیزها باخبر است، علم و دانش امام مانند انسان‌های عادی نیست، خداوند به آنان علم خویش را عطا کرده است و فرقی بین کودکی و بزرگی آنان نیست.191

اسم من ابوحنیفه است، از رهبران اهل‌سنّت هستم و طرفداران زیادی دارم. امروز به مسجد می‌روم تا نماز بخوانم، نگاهم به نوجوانی می‌افتد که در مسجد نماز می‌خواند.

چند نفر از جلوی او رد می‌شوند، مانع رفت و آمد آنان نمی‌شود و به نماز خود ادامه می‌دهد. من تعجّب می‌کنم، این نوجوان کیست که از احکام نماز بی‌خبر است، مگر او نمی‌داند که هنگام نماز نباید اجازه بدهد کسی از جلویش رد بشود.

به من می‌گویند او پسر امام صادقعليه‌السلام است، بر تعجّب من افزوده می‌شود، خوب است این بار که با امام صادقعليه‌السلام روبرو شدم ماجرا را به او بگویم.

روز بعد نزد امام صادقعليه‌السلام می‌روم و به او می‌گویم:

ــ من دیدم که پسرت نماز می‌خواند و مردم از مقابلش رفت و آمد می‌کردند و او مانع آن‌ها نمی‌شد.

ــ اکنون پسرم را صدا می‌زنم اینجا بیاید و تو سوال خود را از او بپرسی.

لحظاتی می‌گذرد، اکنون آن نوجوان در مقابل من ایستاده است، من سوال خود را می‌پرسم. او رو به پدرش می‌کند و می‌گوید: «ای پدر! من برای خدایی نماز می‌خوانم که از همه کس به من نزدیک‌تر است، خدای من از خود من هم به من نزدیک است، خدا در قرآن می‌گوید: (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ)، ما از رگ گردن به شما نزدیک‌تر هستیم».192

وقتی سخن او به اینجا می‌رسد، امام صادقعليه‌السلام به سوی پسرش می‌رود و به نشانه محبّت او را در آغوش می‌گیرد و می‌گوید: جانم به فدایت!

من آن روز فهمیدم که موقع نماز هیچ فاصله‌ای بین خدا و بنده‌اش نیست.193

یک روز هارون خلیفه عبّاسی به امام کاظمعليه‌السلام رو کرد و گفت:

ــ چرا شما خاندان، خود را پسران پیامبر می‌دانید در حالی‌که فرزندان دختر پیامبر هستید؟

ــ ای هارون! اگر اکنون پیامبر زنده می‌شد و از دختر تو خواستگاری می‌کرد، آیا تو به او جواب مثبت می‌دهی؟

ــ بله. در این صورت من به افتخار بزرگی رسیده‌ام.

ــ امّا در فرض بالا نه پیامبر از دختر من خواستگاری می‌کند و نه من دخترم را به عقد او در می‌آورم.

ــ برای چه؟

ــ زیرا پیامبر جدّ دختر من است و این ازدواج حرام است. ما خاندان از نسل پیامبر هستیم.

ــ بعد از وفات پیامبر از او پسری باقی نماند، شما همه فرزندان فاطمه، دختر پیامبر هستید، نسل هر انسان از پسر ادامه می‌یابد، شما در واقع پسران دختر پیامبر می‌باشید و نباید خود را پسر پیامبر بدانید.

ــ ای هارون! آیا این آیه از قرآن را خوانده‌ای؟

ــ کدام آیه؟

ــ سوره انعام، آیه 84، آنجا که خدا می‌فرماید: (وَمِن ذُرِّیَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَیْمَانَ...)، خدا در این آیه می‌فرماید داوود و سلیمان از فرزندان ابراهیم هستند.

ــ خوب.

ــ در آیه بعد خدا چنین می‌فرماید: (وَزَکَرِیَّا وَیَحْیَی وَعِیسَی...). خدا زکریا و یحیی و عیسی از فرزندان ابراهیم هستند.

ــ ای هارون! بگو بدانم، پدر عیسی که بود؟

ــ چه حرف‌ها می‌زنی. معلوم است، خداوند عیسی را از مریم و بدون پدر آفرید.

ــ خوب. اگر عیسی پدر ندارد، پس از طرف مادرش به ابراهیم می‌رسد، یعنی مادر او مریم، با چند واسطه به حضرت ابراهیم می‌رسد، پس معلوم می‌شود قرآن، عیسی را که فرزند دخترِ ابراهیم است، فرزند ابراهیم می‌داند، البته مریم، با چندین واسطه، دختر ابراهیم می‌شود. اکنون می‌خواهم بپرسم، چطور می‌شود که عیسی، فرزند ابراهیم است، امّا ما فرزندان پیامبر نباشیم؟

ــ آیا برای تو دلیل دیگری هم بیاورم؟

ــ آری.

ــ خدا در آیه 61 آل عمران در جریان مباهله می‌فرماید: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَکُمْ...)، آن‌روز پیامبر فقط علی و فاطمه و حسن و حسینعليه‌السلام را همراه خود برای مباهله با مسیحیان نجران برد، منظور از «پسران ما» در آیه، حسن و حسینعليه‌السلام می‌باشند، خداوند آنان را پسران پیامبر معرّفی کرده است.194

نام یکی از خلفای عبّاسی، مهدی بود. مهدی عبّاسی می‌دانست که امام کاظمعليه‌السلام و شیعیان، او را زمامداری ستمگر می‌دانند و هرگز او را به عنوان خلیفه پیامبر قبول ندارند. مهدی عبّاسی صلاح دید که فدک را که در زمان حکومت ابوبکر غصب شده بود به امام کاظمعليه‌السلام برگرداند تا شاید از شدّت مخالفت امام و شیعیان با حکومت خود جلوگیری کند.

برای همین یک روز مهدی عبّاسی به امام کاظمعليه‌السلام گفت:

ــ من آماده‌ام تا فدک را به شما برگردانم.

ــ فقط در صورتی فدک را از تو می‌پذیرم که همه آن‌را به من بازگردانی.

ــ حدّ و مرزهای فدک را بگو تا آن را تحویل دهم.

ــ اگر مرزهای واقعی آن را بگویم، هرگز آن را به من تحویل نخواهی داد.

ــ تو مزر فدک را باید بگویی.

ــ از عدن تا سمرقند، از آفریقا تا دریای خزر است.

ــ با این ترتیب برای ما چیزی باقی نمی‌ماند.

ــ ای مهدی عبّاسی! می‌دانستم که تو هرگز حق را نخواهی پذیرفت.

آری، امام کاظمعليه‌السلام آن روز پیام مهمّی را به مهدی عبّاسی منتقل کرد، مرز فدک، مجموع قلمرو حکومت اسلامی بود، ابوبکر فدک را از فاطمهعليها‌السلام گرفت و غصب فدک در واقع جلوه‌ای از غصب حقّ حاکمیّت این خاندان بود، اگر قرار باشد آنان به حقّ خود برسند، باید همه قلمروی جهان اسلام در اختیار آنان قرار داده شود.195

من یکی از شیعیان امام کاظمعليه‌السلام هستم. نام من، علی‌بن‌یَقطین است، با اجازه امام به عنوان یکی از وزیران هارون عبّاسی مشغول خدمت هستم، امام از من خواسته است تا به صورت محرمانه به شیعیان کمک کنم و تا آنجا که می‌توانم گره از کار آنان باز کنم.

یکی از روزها، هارون عبّاسی لباس بسیار قیمتی را به من هدیه داد، من نیز آن لباس را برای امام کاظمعليه‌السلام فرستادم.

بعد از مدّتی نامه‌ای از امام کاظمعليه‌السلام به دستم رسید، این نامه از مدینه به بغداد فرستاده شده بود. نامه را باز کردم. دیدم که امام در آن نوشته است: «تو الآن به این لباس نیاز داری».

من بسیار تعجّب کردم که چرا امام هدیه مرا پس فرستاده است، چند لحظه بعد، فرستاده هارون نزد من آمد و از من خواست سریع نزد هارون بروم.

وقتی نزد او رفتم دیدم که او بسیار غضبناک است. به من رو کرد و گفت:

ــ با آن لباس قیمتی که به تو دادم چه کردی؟

ــ آن لباس در خانه من است.

ــ هر چه زودتر آن را به اینجا بیاور.

ــ چشم.

به یکی از خدمتکاران خود گفتم که به خانه‌ام برود و لباس را به اینجا بیاورد.

لحظاتی گذشت و آن خدمتکار بازگشت. لباس را از او گرفتم و تحویل هارون عبّاسی دادم، اینجا بود که خشم هارون فروکش کرد و گفت: «ای علی بن یقطین! من هرگز سخن بدخواهان تو را قبول نخواهم کرد. بیا این لباس پیش تو باشد».

آن روز فهمیدم که ماجرا چه بوده است، وقتی من آن لباس قیمتی را برای امام کاظمعليه‌السلام فرستاده بودم، یک نفر از ماجرا باخبر شده بود و به گوش هارون رسانده بود، اگر امام کاظمعليه‌السلام آن لباس را برنمی‌گرداند حتما هارون مرا به قتل می‌رساند.196

در اینجا به گوشه از سخنان آن حضرت اشاره می‌کنم:

خدا بارها و بارها در قرآن، اهل عقل و فهم را مژده و بشارت داده است.

وقتی دیدی که مردم سعی می‌کنند با انجام اعمال نیکو به خدا نزدیک شوند، تو تلاش کن با عقل خود به خدا نزدیک شوی تا از همه آنان جلوتر باشی. هر کس می‌خواهد به بی‌نیازی برسد و دینش از آسیب‌ها سالم بماند باید از خدا بخواهد که عقل او را کامل کند، زیرا کسی که از نعمت عقل بهره داشته باشد، به آنچه زندگی او را کفاف دهد قناعت می‌کند و هر کس اهل قناعت باشد، بی‌نیاز خواهد بود، انسان عاقل می‌داند که اگر به آنچه زندگی او را کفاف می‌دهد قناعت نکند، هرگز روی بی‌نیازی را نخواهد دید.

عقل انسان کامل نمی‌شود مگر این‌که در او چند ویژگی باشد، از بدی‌ها به دور باشد، از او امید کار خیر برود، در راه خدا انفاق کند، از سخن گفتن زائد خودداری کند، هرگز از طلب علم و دانش خسته نشود، فروتنی و تواضع داشته باشد، کار نیک دیگران را زیاد ببیند و کار نیک خود را کوچک به حساب آورد، همه را بهتر از خود بداند و خود را از همه کمتر ببیند.197

پایان.

# روز شمار مناسبت‌های ذی‌الحجّه

مستندات و شواهد تاریخی

بسیاری از مناسبت‌های ویژه ولایت و امامت در ایّام غدیر (از روز 9 تا روز 25 ذی‌الحجّه) واقع شده است. در اینجا این مناسبت‌ها را با هم مرور می‌کنیم و من به بیان شواهد و مستندات تاریخی این مناسبت‌ها می‌پردازم: مناسبت 1 : روز 9 ذی‌الحجّه: ماجرای سدّ ابواب

مرحوم مجلسی چنین گفته‌اند: «روز بستن درهای مسجد و باز گذاشتن در خانه امیرالمؤنین در روز عرفه بوده است».198 مناسبت 2 : روز 10 ذی‌الحجّه: عید قربان

مناسبت 3 : روز 12 ذی‌الحجّه: تأکید به حدیث «ثَقَلین»

پیامبر در این روز در مسجد «خیف» در سرزمین منا به حدیث «ثقلین» تأکید ویژه‌ای نمودند.

مرحوم سید بن طاووس نقل کرده‌اند: «وقتی آخر یکی از روزهای ایّام تشریق فرا رسید پیامبر به مسجد خیف آمدند....».199

ایّام تشریق همان روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجّه می‌باشد که حاجیان در سرزمین «منا» می‌باشند، این ماجرا در یکی از این سه روز روی داده است که ما در این کتاب روز دوازدهم را انتخاب کرده‌ایم زیرا روزی است که وسط ایّام تشریق واقع شده است. مناسب 4 - 5 : روز 13 ذی‌الحجّه: تحویل میراث پیامبران، نزول لقب «امیر المومنین عليه‌السلام

در این روز 2 مناسبت روی داده است:

الف . تحویل میراث پیامبران به امیرالمومنینعليه‌السلام

مرحوم مجلسی چنین نقل کرده‌اند: «پیامبر وارد مکّه شد و یک روز در آنجا ماند». در واقع پیامبر روز چهاردهم از مکّه به قصد مدینه بیرون آمدند، پس روز سیزدهم روزی بود که پیامبر در مکّه بودند. در همان روز ماجرای تحویل علم و حکمت به علیعليه‌السلام واقع شده است.200

درباره بالا به تحویل علم و حکمت اشاره شده است، ما تحویل میراث پیامبران را از این حدیث استفاده نمودیم: امام باقرعليه‌السلام فرمود: «خدا به پیامبر وحی کرد که علم و اسم اعظم و میراث و آثار دانش پیامبران را به علی تحویل بده...».201

ب . نزول لقب « امیرالمومنینعليه‌السلام » برای حضرت علیعليه‌السلام .

مرحوم شیخ‌صدوق روایت کرده‌اند که جبرئیل به حضرت علیعليه‌السلام به عنوان «امیرالمومنین» سلام نمودند. نکته مهم این است که در همین روایت (که شیخ‌صدوق آن را نقل کرده‌اند) چنین آمده است: «وقتی فردا فرا رسید، پیامبر با اصحاب خود به سوی غدیر حرکت کرد».202

با توجه به این‌که پیامبر نزدیک غروب روز چهاردهم از مکّه به سمت مدینه (و سرزمین غدیر) حرکت کردند. پس نزول لقب امیرالمومنینعليه‌السلام در روز سیزدهم ذی‌الحجّه بوده است که فردای آن، روز چهاردهم ذی‌الحجّه است که پیامبر به سوی مدینه (و سرزمین غدیر) حرکت کرده است.

مناسبت 6 : روز 14 ذی‌الحجّه: بخشش فدک به فاطمهعليها‌السلام

مرحوم مجلسی هنگام ذکر حوادث ماه ذی‌الحجّه می‌گوید: «و در روز چهاردهم این ماه ماجرای مالک شدن حضرت زهراعليها‌السلام روی داده است» و واضح و روشن است که منظور از مالک شدن این است که حضرت زهراعليها‌السلام مالک سرزمین فدک شدند و پیامبر آن سرزمین را به ایشان دادند.203 مناسبت 7 : روز 15 ذی‌الحجّه: میلاد امام هادیعليه‌السلام

شیخ کلینی و شیخ طوسی و شیخ مفید در تولد امام هادیعليه‌السلام گفته‌اند: «آن حضرت در وسط ماه ذی‌الحجّه سال 212 به دنیا آمدند».204 مناسبت 8 : روز 17 ذی‌الحجّه: نزول آیه محبّت یا آیه «ودّ».

«قُدید» نام مکانی است که یک منزلگاه قبل «حجفه» است. پیامبر صبح 18 در «جحفه» بودند، پس روز هفدهم در «قدید» بوده‌اند، زیرا یک منزل قبل از «جحفه» می‌باشد.205

از طرف دیگر شیخ کلینی و مرحوم عیاشی درباره نزول آیه 12 سوره هود تصریح می‌کند که این آیه در منزلگاه «قدید» نازل شده است.206

لازم به ذکر است که مرحوم عیاشی در تفسیر خود، نزول آیه محبّت یا وُدّ دقیقاً قبل از نزول آیه 12 سوره هود ذکر کرده است.207

با توجه به مطالب بالا، نتیجه می‌گیریم که آیه محبّت و آیه 12 سوره هود در یک روز نازل شده است و آن روز هفدهم ذی‌الحجّه بوده است که پیامبر در سرزمین «قُدید» بوده‌اند. مناسبت 12 - 11 - 10 - 9 : روز 18 ذی‌الحجّه: غدیر خمّ، تأکید بر حدیث «منزلت»، زیارت غدیریّه، آغاز خلافت ظاهری امیرمومنان عليه‌السلام

در این روز 4 مناسبت روی داده است:

الف . سال 10 هجری: ماجرای غدیر خُمّ و معرّفی حضرت علیعليه‌السلام به عنوان جانشین پیامبر.

ب . تأکید بر حدیث «مَنزلت»: پیامبر در روز عید غدیر به حدیث منزلت اشاره نمودند و فرمودند: «علی جانشین من است، او امام بعد از من است، علی برای من، همچون هارونعليه‌السلام است برای موسیعليه‌السلام ».208

ج . زیارت «غدیریّه»: امام هادیعليه‌السلام زیارتی را بیان کرده‌اند تا ما در روز غدیر، با آن زیارت، حضرت علیعليه‌السلام را (از راه دور یا نزدیک) زیارت کنیم.209

جهت خواندن این زیارت به کتاب «مفاتیح الجنان»، باب سوم، فصل چهارم مراجعه کنید.

د . سال 35 هجری: کشته شدن عثمان خلیفه سوم و بیعت مردم در مدینه با حضرت علیعليه‌السلام به عنوان خلیفه پیامبر.

مرحوم مجلسی چنین نقل کرده‌اند: «در 18 ذی‌الحجّه سال 35 عثمان کشته شد... و در این روز بود که مردم با امیرمؤمنانعليه‌السلام بیعت کردند».210 مناسبت 13 : روز 21 ذی‌الحجّه: عذاب برای دشمن غدیر (سأل سائل بعذابٍ واقعٍ)

مرحوم مجلسی بعد از نقل ماجرای غدیر چنین نقل کرده‌اند: «چون سه روز گذشت، پیامبر در مکان خود نشسته بود که مردی نزد او آمد... و گفت: خدایا اگر محمّد راست می‌گوید، از آسمان عذابی برای من بفرست...».211

همه می‌دانیم روز غدیر، هیجدهم ذی‌الحجّه بوده است، روز سوم بعد از آن، روز بیستم و یکم ذی‌الحجّه می‌شود. مناسبت 14 : روز 22 ذی‌الحجّه: نقشه قتل پیامبر در «هَرشا»

این ماجرا در سال دهم هجری روی داده است. پیامبر بعد از ماجرای غدیر، سه روز در منطقه غدیر ماندند و عصر روز بیستم و یکم به سمت مدینه حرکت کردند. ماجرای کوه هَرشا در شب بیست و دوم اتّفاق افتاد. علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود می‌گوید: «منافقان در کوه هَرشا که بین جحفه و ابوا می‌باشد، مخفی شدند...».212

با توجّه به مطلب بالا حادثه کوه هرشا در شب بیست و دوم اتّفاق افتاده است. مناسبت 17 - 16 - 15: روز 24 ذی‌الحجّه:

بخشش انگشتر و نزول آیه ولایت - ماجرای مباهله - تاکید بر آیه تطهیر

در این روز 3 مناسبت ذکر شده است:

الف . امیرالمؤنینعليه‌السلام و ماجرای بخشش انگشتر به فقیر و نزول آیه ولایت.

مرحوم مجلسی در چنین می‌گوید: «در روز 24 ذی‌الحجّه امیرمومنانعليه‌السلام هنگامی که در رکوع بودند، انگشتر خود را صدقه دادند...».213

این ماجرا در سال هفتم هجری روی داده است. لازم به ذکر است که عبد اللّه بن سلام (که در ماجرای نزول آیه ولایت، از اسلام آوردن او سخن به میان آمده است) از «بنی‌قُریظه» است. قطعاً ایمان آوردن او باید قبل از سال هفتم هجری باشد، زیرا در سال هفتم «بنی‌قریظه» بعد از جنگ خیبر از بین رفتند.214 ب . ماجرای مباهله پیامبر با مسیحیان نجران در سال نهم هجری.

شیخ طوسی در ذکر غسل‌های مستحبی چنین می‌گویند: «از غسل‌های مستحبی، غسل روز مباهله می‌باشد که آن روز 24 ذی‌الحجّه است».215

ج . تأکید پیامبر بر آیه تطهیر.216

در تفسیر فخر رازی به این نکته اشاره شده است که در جریان مباهله وقتی پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسینعليه‌السلام را در کنار هم دید، آیه تطهیر را خواند.217

لازم به ذکر است که آیه تطهیر در سال پنجم هجری نازل شده است و پیامبر در ماجرای مباهله در سال نهم بر این آیه تاکید می‌کند.218 مناسبت 18 : روز 25 ذی‌الحجّه: نزول سوره «هل اتی» در شان اهل‌بیتعليه‌السلام مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب خود در شرح نزول سوره «هل اتی» چنین نوشته است: «نزول این سوره در بیست و پنجم ذی‌الحجّه بوده است».219

لازم به ذکر است که «ابن‌عباس» نقل شده است که این سوره در سال ششم هجری نازل شده است.220 مناسبت 19 : دهه آخر ذی‌الحجّه: ولادت امام کاظمعليه‌السلام

شیخ کلینی (در کتاب کافی) و مرحوم صفّار قمی (در کتاب بصائر الدرجات) و مرحوم احمد برقی (در کتاب محاسن) ولادت امام کاظمعليه‌السلام را بعد از بازگشت امام صادقعليه‌السلام از سفر حجّ ذکر می‌کنند.

نکته مهم این است که صفّار قمی (در کتاب محاسن) نقل کرده است: ابوبصیر که یکی از یاران امام صادقعليه‌السلام بود، چنین گفته است: «با امام صادقعليه‌السلام حجّ به جا آوردیم، بعد از سفر حجّ، وقتی به مدینه باز می‌گشتیم به منطقه اَبوا رسیدیم... امام کاظمعليه‌السلام به دنیا آمد».221

با توجّه به این مطلب، ولادت امام کاظمعليه‌السلام در دهه آخر ماه ذی‌الحجّه بوده است، زیرا در آن زمان با شتر، فاصله راه مکه تا مدینه ده روز طول می‌کشید و منطقه «ابوا» هم تقریباً، وسط راه مکّه و مدینه است.

اگر امام صادقعليه‌السلام روز پانزدهم از مکّه خارج شده باشند، ظاهراً تولّد امام کاظمعليه‌السلام روز دهه آخر ماه ذی‌الحجّه واقع شده است، زیرا فاصله مکّه تا «ابوا» هم تقریباً پنج روز بوده است.

# منابع تحقیق

1 . الإتقان فی تفسیر القرآن، جلال الدین السیوطی (ت 911 ه)، تحقیق: سعید المندوب، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر، الطبعة الاُولی، 1416 ه .

2 . الاحتجاج علی أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علی الطبرسی (ت 620 ه ) تحقیق: إبراهیم البهادری ومحمّد هادی به، طهران : دار الاُسوة ، الطبعة الاُولی ، 1413 ه .

3 . الاختصاص ، المنسوب إلی أبی عبد اللّه محمّد بن محمّد بن النعمان العکبری البغدادی المعروف بالشیخ المفید (ت 413 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعة الرابعة ، 1414 ه .

4 . الأذکار النوویة ، محیی الدین أبو زکریا یحیی بن شرف النووی الدمشقی ( ت 676 ه ) ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر ، الطبعة الاُولی ، 1414 ه .

5 . الإرشاد فی معرفة حجج اللّه علی العباد ، أبو عبد اللّه محمّدبن محمّدبن النعمان العکبریالبغدادی المعروف بالشیخ المفید(ت 413 ه ) تحقیق : مؤسّسة آل البیت ، قمّ : مؤسّسة آل البیت ، الطبعة الاُولی ، 1413 ه .

6 . أسباب نزول القرآن ، أبو الحسن علی بن أحمد الواحدی النیسابوری (ت 468 ه ) ، تحقیق: کمال بسیونی زغلول ، بیروت : دار الکتب العلمیّة .

7 . الاستذکار لمذهب علماء الأمصار ، الحافظ أبو عمر یوسف بن عبد اللّه بن محمّد بن عبد البرّ القرطبی (ت 368 ه ) ، القاهرة : 1971 م .

8 . الاستیعاب فی معرفة الأصحاب ، یوسف بن عبد اللّه القُرطُبی المالکی (ت 363 ه ) ، تحقیق : علی محمّد معوّض وعادل أحمد عبد الموجود ، بیروت : دار الکتب العلمیّة ، 1415 ه ، الطبعة الاُولی .

9 . اُسد الغابة فی معرفة الصحابة ، علی بن أبی الکرم محمّد الشیبانی (ابن الأثیر الجَزَری) (ت 630 ه ) ، تحقیق : علی محمّد معوّض وعادل أحمد عبد الموجود ، بیروت : دار الکتب العلمیّة، الطبعة الاُولی، 1415 ه .

10 . الإصابة فی تمییز الصحابة ، أبو الفضل أحمد بن علی بن حجر العسقلانی (ت 852 ه ) ، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود ، وعلی محمّد معوّض ، بیروت : دار الکتب العلمیّة ، الطبعة الاُولی ، 1415 ه .

11 . الأصفی فی تفسیر القرآن، محمّد محسن الفیض الکاشانی (ت 1091 ه )، تحقیق: مرکز الأبحاث والدراسات الإسلامیة، قمّ: مکتب الإعلام الإسلامی، الطبعة الاُولی، 1376 ه.

12 . الأُصول الستّة عشر ، نخبة من الرواة ، قمّ : دارالشبستری ، الطبعة الثانیة ، 1405 ه .

13 . إعلام الوری بأعلام الهدی ، أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی (ت 548 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، بیروت : دارالمعرفة ، الطبعة الاُولی ، 1399 ه .

14 . أعیان الشیعة ، محسن بن عبد الکریم الأمین الحسینیّ العاملیّ الشقرائیّ (ت 1371 ه ) ، إعداد : السیّد حسن الأمین ، بیروت : دارالتعارف ، الطبعة الخامسة، 1403 ه .

15 . إقبال الأعمال، السیّد رضی الدین علی بن موسی المعروف بابن طاووس، (ت 664 ه)، تحقیق: جواد القیّومی الإصفهانی، قمّ : مکتب الإعلام الإسلامی، الطبعة الاُولی.

16 . الإقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مرّة فی السنة ، أبو القاسم علی بن موسی الحلّی الحسنی المعروف بابن طاووس (ت 664 ه ) ، تحقیق: جواد القیّومی ، قمّ : مکتب الإعلام الإسلامی ، الطبعة الاُولی ، 1414 ه .

17 . الأمالی، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسی (ت 460 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة البعثة ، قمّ : دار الثقافة ، الطبعة الاُولی ، 1414 ه .

18 . الأمالی ، محمّد بن علی بن بابویه القمّی (الشیخ الصدوق) (ت 381 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة البعثة ، قمّ : مؤسّسة البعثة ، الطبعة الاُولی ، 1417 ه .

19 . الإمامة والتبصرة من الحیرة، أبو الحسن علی بن الحسین بن بابویه القمّی (ت 329 ه ) ، تحقیق: محمّد رضا الحسینی ، قمّ : مؤسّسة آل البیت ، الطبعة الاُولی، 1407 ه .

20 . الإمامة والسیاسة (تاریخ الخلفاء) ، أبو محمّد عبد اللّه بن مسلم بن قتیبة الدینوری (ت 276 ه ) ، تحقیق : علی شیری ، قم: مکتبة الشریف الرضی ، الطبعة الاُولی، 1413 ه .

21 . إمتاع الأسماع فیما للنبی من الحفدة والمتاع، تقی الدین أحمد بن محمّد المقریزی (ت 845 ه )، تحقیق: محمّد عبد الحمید النمیسی، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الاُولی، 1420 ه .

22 . أنساب الأشراف ، أحمد بن یحیی بن جابر البلاذریّ (ت 279 ه ) ، إعداد : محمّد باقر المحمودیّ ، بیروت : دار المعارف ، الطبعة الثالثة.

23 . أقسام المولی فی اللسان ، أبو عبد اللّه محمّد بن النعمان العُکبَری البغدادی المعروف بالشیخ المفید (ت 413 ه ) ، تحقیق : مهدی نجف .

24 . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار ، محمّد بن محمّد تقی المجلسی ( ت 1110 ه ) ، طهران : دار الکتب الإسلامیة ، الطبعة الاُولی ، 1386 ه .

25 . البدایة والنهایة ، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی (ت 774 ه ) ، تحقیق : مکتبة المعارف ، بیروت : مکتبة المعارف .

26 . بشارة المصطفی لشیعة المرتضی ، أبو جعفر محمّد بن محمّد بن علیّ الطبری (ت 525 ه ) ، النجف الأشرف : المطبعة الحیدریّة ، الطبعة الثانیة ، 1383 ه .

27 . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمّد بن الحسن الصفّار القمّی المعروف بابن فروخ (ت 290 ه ) ، قمّ : مکتبة آیة اللّه المرعشی ، الطبعة الاُولی ، 1404 ه .

28 . بیت الأحزان فی ذکر أحوالات سیّدة نساء العالمین فاطمة الزهراء، الشیخ عبّاس القمّی ( ت 1359 ه )، قمّ: دار الحکمة، الطبعة الاُولی، 1412 ه .

29 . تاج العروس من جواهر القاموس ، محمّد بن محمّد مرتضی الحسینی الزبیدی ( ت 1205 ه ) ، تحقیق : علی الشیری ، 1414 ه ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع .

30 . تاریخ ابن خلدون ، عبد الرحمن بن محمّد الحضرمی (ابن خلدون) (ت 808 ه ) ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الثانیة ، 1408 ه .

31 . تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام ، محمّد بن أحمد الذهبی (ت 748 ه ) ، تحقیق : عمر عبد السلام تدمری ، بیروت : دار الکتاب العربی ، الطبعة الاُولی، 1409 ه .

32 . تاریخ الطبریّ (تاریخ الاُمم والملوک) ، أبو جعفر محمّد بن جریر الطبری الإمامی (ت 310 ه ) ، تحقیق : محمّد أبو الفضل إبراهیم ، بیروت : دار المعارف .

33 . التاریخ الکبیر ، أبو عبد اللّه محمّد بن إسماعیل البخاری (ت 256 ه ) ، بیروت : دار الفکر .

34 . تاریخ الیعقوبی ، أحمد ابن أبی یعقوب (ابن واضح الیعقوبی) (ت 284 ه ) ، بیروت : دار صادر .

35 . تاریخ بغداد أو مدینة السلام ، أبو بکر أحمد بن علی الخطیب البغدادی ( ت 463 ه ) ، تحقیق : مصطفی عبد القادر عطاء ، بیروت : دار الکتب العلمیة ، الطبعة الاُولی .

36 . تاریخ مدینة دمشق ، علی بن الحسن بن عساکر الدمشقی ( ت 571 ه ) ، تحقیق : علی شیری ، 1415 ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع .

37 . التحصین ، علی بن طاووس الحلّی (ت 664 ه ) ، قمّ : دار الکتاب ، 1413 ه .

38 . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمّد الحسن بن علیّ الحرانی المعروف بابن شعبة (ت 381 ه )، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعة الثانیة، 1404 ه .

39 . تحفة الأحوذی، المبارکفوری (ت 1282 ه )، بیروت : دار الکتب العلمیة، الطبعة الاُولی، 1410 ه .

40 . تفسیر ابن کثیر (تفسیر القرآن العظیم) ، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر البصروی الدمشقی (ت 774 ه ) ، تحقیق : عبد العظیم غیم ، ومحمّد أحمد عاشور ، ومحمّد إبراهیم البنّا ، القاهرة : دار الشعب .

41 . تفسیر البرهان (البرهان فی تفسیر القرآن) ، هاشم بن سلیمان البحرانی (ت 1107 ه ) ، تحقیق: الموسوی الزندی ، قمّ : مؤسّسة مطبوعات إسماعیلیان ، الطبعة الثانیة، 1334 ه .

42 . تفسیر البغوی (معالم التنزیل) ، أبو محمّد الحسین بن مسعود الفرّاء البغوی (ت 516 ه ) ، بیروت : دار المعرفة .

43 . تفسیر الثعلبی ، الثعلبی، (ت 427 ه)، تحقیق: أبو محمّد بن عاشور، بیروت : دار إحیاء التراث العربی، الطبعة الاُولی، 1422 ه .

44 . تفسیر السمعانی، السمعانی (ت 489 ه)، تحقیق: یاسر بن إبراهیم وغنیم بن عبّاس، الریاض: دار الوطن، الطبعة الاُولی، 1418 ه .

45 . تفسیر الطبریّ (جامع البیان فی تفسیر القرآن) ، أبو جعفر محمّد بن جریر الطبریّ (310 ه )، بیروت : دار الفکر .

46 . تفسیر العیّاشی، أبو النضر محمّدبن مسعود السلمی السمرقندی المعروف بالعیّاشی (ت 320 ه )، تحقیق : السیّد هاشم الرسولی المحلاّتی ، طهران : المکتبة العلمیّة ، الطبعة الاُولی ، 1380 ه .

47 . تفسیر القرآن الکریم، أبو حمزة ثابت بن دینار الثمالی ( ه 148 )، تحقیق: عبد الرزّاق حرز الدین، قمّ: مطبعة الهادی، الطبعة الاُولی، 1420 ه .

48 . تفسیر القرطبی (الجامع لأحکام القرآن) ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد الأنصاری القرطبی (ت 671 ه ) ، تحقیق : محمّد عبد الرحمن المرعشلی ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی ، الطبعة الثانیة، 1405 ه .

49 . تفسیر القمّی، علی بن إبراهیم القمّی، (ت 329 ه )، تحقیق: السیّد طیّب الموسوی الجزائری، قمّ : منشورات مکتبة الهدی، الطبعة الثالثة، 1404 ه .

50 . التفسیر الکبیر ومفاتیح الغیب (تفسیر الفخر الرازی) ، أبو عبد اللّه محمّد بن عمر المعروف بفخر الدین الرازی (ت 604 ه ) ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الاُولی ، 1410 ه .

51 . تفسیر فرات الکوفی ، أبو القاسم فرات بن إبراهیم بن فرات الکوفی (ق 4 ه ) ، تحقیق : محمّد کاظم المحمودی ، طهران : وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامی ، الطبعة الاُولی ، 1410 ه .

52 . تفسیر نور الثقلین ، عبد علیّ بن جمعة العروسی الحویزی (ت 1112 ه ) ، تحقیق : السیّد هاشم الرسولی المحلاّتی ، قمّ : مؤسّسة إسماعیلیان ، الطبعة الرابعة، 1412 ه .

53 . التلخیص الحبیر، أحمد بن علی بن حجر العسقلانی (ت 852 ه )، تحقیق: محمد الثانی، الریاض: أضواء السلف، 1428 ه.

54 . التمهید لما فی الموطّأ من المعانی والأسانید ، یوسف بن عبد اللّه القرطبی (ابن عبد البرّ) (ت 463 ه ) ، تحقیق : مصطفی العلوی ومحمّد عبد الکبیر البکری ، جدّة : مکتبة السوادی ، 1387 ه .

55 . التنبیه والإشراف ، علی بن الحسین المسعودی (ق 4 ه ) ، تصحیح : عبد اللّه إسماعیل الصاوی ، قاهره : دار الصاوی .

56 . تنزیه الأنبیاء ، علی بن الحسین الموسوی (السیّد المرتضی) (ت 436 ه ) ، قمّ : منشورات الشریف الرضی .

57 . التوحید ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق ( ت 381 ه ) ، تحقیق : هاشم الحسینی الطهرانی ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعة الاُولی ، 1398 ه .

58 . تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة ، محمّد بن الحسن الطوسی ( ت 460 ه ) ، تحقیق : السیّد حسن الموسوی ، طهران : دار الکتب الإسلامیة ، الطبعة الثالثة ، 1364 ش .

59 . تهذیب الکمال فی أسماء الرجال ، یونس بن عبد الرحمن المزّی ( ت 742 ه ) ، تحقیق : الدکتور بشّار عوّاد معروف ، بیروت : مؤسّسة الرسالة ، الطبعة الرابعة ، 1406 ه .

60 . الثقات ، محمّد بن حبّان البستی (ت 354 ه ) ، بیروت : مؤسّسة الکتب الثقافیة ، الطبعة الاُولی ، 1408 ه .

61 . جامع أحادیث الشیعة ، السیّد البروجردی ( ت 1383 ه ) ، قمّ : المطبعة العلمیة .

62 . الجامع الصغیر فی أحادیث البشیر النذیر ، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی ( ت 911 ه ) ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع ، الطبعة الاُولی ، 1401 ه .

63 . الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة، محمّد بن الحسن بن علی بن الحسین الحرّ العاملی (ت 1104 ه )، قمّ: مکتبة المفید.

64 . جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ، محمّد حسن النجفی (ت 1266 ه ) ، بیروت : مؤسّسة المرتضی العالمیة .

65 . الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة ، یوسف بن أحمد البحرانی ( ت 1186 ه ) ، تحقیق : وإشراف : محمّد تقی الإیروانی ، قمّ : مؤّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین .

66 . الخرائج والجرائح ، أبو الحسین سعید بن عبد اللّه الراوندی المعروف بقطب الدین الراوندی (ت 573 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة الإمام المهدی عج ، قمّ : مؤسّسة الإمام المهدی عج ، الطبعة الاُولی ، 1409 ه .

67 . خصائص الأئمّة (خصائص أمیر المؤمنین) ، محمّد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی) (ت 406 ه ) ، تحقیق : محمّد هادی الأمینی ، مشهد : مجمع البحوث الإسلامیّة التابع للحضرة الرضویّة المقدّسة ، 1406 ه .

68 . خصائص الإمام أمیر المؤمنین ، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعیب النسائی (ت 303 ه ) ، تحقیق: محمّد باقر المحمودی ، الطبعة الاُولی، 1403 ه .

69 . الخصال ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق ( ت 381 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، قمّ : منشورات جماعة المدرّسین فی الحوزة العلمیة .

70 . الدرّ المنثور فی التفسیر المأثور ، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی (ت 911 ه ) ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الاُولی ، 1414 ه .

71 . دعائم الإسلام وذکر الحلال والحرام والقضایا والأحکام ، أبو حنیفة النعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد بن حیّون التمیمی المغربی ( ت 363 ه ) ، تحقیق : آصف بن علی أصغر فیضی ، قمّ : مؤّسة آل البیت ، بالاُوفسیت عن طبعة دار المعارف فی القاهرة ، 1383 ه .

72 . ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی ، أبو العبّاس أحمد بن عبد اللّه الطبری (ت 693 ه ) ، بیروت : دار المعرفة .

73 . ذخیرة المعاد فی شرح الإرشاد ، العلاّمة المولی محمّد باقر السبزواری (ت 1090 ه ) ، قمّ : مؤسّسة آل البیت لإحیاء التراث .

74 . روح المعانی فی تفسیر القرآن (تفسیر الآلوسی) ، محمود بن عبد اللّه الآلوسی (ت 1270 ه ) ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی .

75 . روضة الطالبین، محیی الدین النووی الدمشقی ( ت 676 ه )، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمّد معوّض، بیروت: دار الکتب العلمیة.

76 . روضة الواعظین ، محمّد بن الحسن بن علیّ الفتّال النیسابوری (ت 508 ه ) ، تحقیق : حسین الأعلمی ، بیروت : مؤسّسة الأعلمی ، الطبعة الاُولی ، 1406 ه .

77 . ریاض المسائل، السید علی الطباطبائی ( ت 1231 ه )، تحقیق ونشر: مؤسّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین بقمّ المقدّسة، الطبعة الاُولی، 1412 ه .

78 . زاد المسیر فی علم التفسیر ، عبد الرحمن بن علی القرشی البغدادی (ابن الجوزی) (ت 597 ه ) ، تحقیق : محمّد عبد اللّه ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الاُولی، 1407 ه .

79 . سبل السلام ( شرح بلوغ المرام ) ، محمّد بن إسماعیل الکحلانی المعروف بالأمیر ( ت 1182 ه ) ، تحقیق: محمّد عبد العزیز الخولی ، القاهرة : مطبعة البابی الحلبی ، الطبعة الرابعة ، 1379 ه .

80 . سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، الإمام محمّد بن یوسف الصالحی الشامی ( ت 942 ه ) ، تحقیق : عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمّد معوّض ، بیروت : دار الکتب العلمیة ، الطبعة الاُولی ، 1414 ه .

81 . السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی ، محمّد بن منصور الحلّی (ت 598 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة النشر الإسلامی ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی، الطبعة الثانیة، 1410 ه .

82 . سعد السعود ، أبو القاسم علیّ بن موسی الحلّی المعروف بابن طاووس (ت 664 ه ) ، قم : مکتبة الرضی ، الطبعة الاُولی ، 1363 ه . ش .

83 . السقیفة وفدک، أبو بکر أحمد بن عبد العزیز الجوهری البصری البغدادی ( ت 323 ه )، تحقیق: محمّد هادی الأمینی، بیروت: شرکة الکتبی للطباعة والنشر، الطبعة الاُولی، 1401 ه .

84 . سنن ابن ماجة ، أبو عبداللّه محمّد بن یزید بن ماجة القزوینی ( ت 275 ه ) ، تحقیق : محمّد فؤد عبد الباقی ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع .

85 . سنن أبی داود ، أبو داود سلیمان بن أشعث السِّجِستانی الأزدی ( ت 275 ه ) ، تحقیق : سعید محمّد اللحّام ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع ، الطبعة الاُولی ، 1410 ه .

86 . سنن الترمذی ( الجامع الصحیح ) ، أبو عیسی محمّد بن عیسی بن سورة الترمذی ( ت 279 ه ) ، تحقیق : عبد الرحمن محمّد عثمان ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع ، الطبعة الثانیة ، 1403 ه .

87 . سنن الدارمی ، أبو محمّد عبد اللّه بن عبد الرحمن الدارمی (ت 255 ه ) ، تحقیق : مصطفی دیب البغا ، بیروت : دار العلم .

88 . السنن الکبری ، أبو بکر أحمد بن الحسین بن علی البیهقی ( ت 458 ه ) ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع .

89 . السنن الکبری ، أبو عبد الرحمن بن شعیب النسائی ( ت 303 ه ) ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع ، الطبعة الاُولی ، 1348 ه .

90 . سنن النسائی (بشرح الحافظ جلال الدین السیوطی وحاشیة الإمام السندی) ، أبو بکر عبد الرحمن أحمد بن شعیب النسائی (ت 303 ه ) ، بیروت : دارالمعرفة ، الطبعة الثالثة ، 1414 ه .

91 . سیر أعلام النبلاء ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد الذهبی (ت 748 ه ) ، تحقیق : شُعیب الأرنؤوط ، بیروت : مؤسّسة الرسالة ، الطبعة العاشرة، 1414 ه .

92 . السیرة الحلبیّة ، علی بن برهان الدین الحلبی الشافعی ( ت 11 ه ) ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی .

93 . السیرة النبویّة ، إسماعیل بن عمر البصروی الدمشقی (ابن کثیر) (ت 747 ه ) ، تحقیق : مصطفی عبد الواحد ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی .

94 . الشافی فی الإمامة ، أبو القاسم علی بن الحسین الموسوی المعروف بالسیّد المرتضی (ت 436 ه )، تحقیق : عبد الزهراء الحسینی الخطیب ، طهران : مؤسّسة الإمام الصادق ، الطبعة الثانیة ، 1410 ه .

95 . شرح الأخبار فی فضائل الأئمّة الأطهار ، أبو حنیفة القاضی النعمان بن محمّد المصری (ت 363 ه ) ، تحقیق : السیّد محمّد الحسینی الجلالی ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعة الاُولی ، 1412 ه .

96 . شرح مسلم بشرح النووی، النووی ( ت 676 ه)، بیروت: دار الکتاب العربی، 1407 ه .

97 . شرح نهج البلاغة ، عبد الحمید بن محمّد المعتزلی (ابن أبی الحدید) (ت 656 ه ) ، تحقیق : محمّد أبو الفضل إبراهیم ، بیروت : دار إحیاء التراث ، الطبعة الثانیة، 1387 ه .

98 . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل ، أبو القاسم عبیداللّه بن عبد اللّه النیسابوریّ المعروف بالحاکم الحسکانیّ (ق 5 ه ) ، تحقیق : محمّد باقر المحمودیّ ، طهران : مؤسّسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامیّ ، الطبعة الاُولی 1411 ه .

99 . الصافی فی تفسیر القرآن (تفسیر الصافی) ، محمّد محسن بن شاه مرتضی (الفیض الکاشانی) (ت 1091 ه ) ، طهران : مکتبة الصدر ، الطبعة الاُولی، 1415 ه.

100 . صحیح ابن حبّان ، علیّ بن بلبان الفارسی المعروف بابن بلبان (ت 739 ه ) ، تحقیق : شعیب الأرنؤوط ، بیروت : مؤسّسة الرسالة ، الطبعة الثانیة ، 1414 ه .

101 . صحیح ابن خزیمة ، أبو بکر محمّد بن إسحاق السلمی النیسابوری المعروف بابن خزیمة (ت 311 ه ) ، تحقیق : محمّد مصطفی أعظمی ، بیروت : المکتبة الإسلامیة ، الطبعة الثالثة ، 1412 ه .

102 . صحیح البخاری ، أبو عبد اللّه محمّد بن إسماعیل البخاری (ت 256 ه ) ، تحقیق : مصطفی دیب البغا ، بیروت : دار ابن کثیر ، الطبعة الرابعة، 1410 ه .

103 . صحیح مسلم ، أبو الحسین مسلم بن الحجّاج القشیری النیسابوری ( ت 261 ه ) ، بیروت : دار الفکر ، طبعة مصحّحة ومقابلة علی عدّة مخطوطات ونسخ معتمدة .

104 . الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة) ، محمّد بن سعد منیع الزهری (ت 230 ه ) ، الطائف : مکتبة الصدّیق ، الطبعة الاُولی، 1414 ه .

105 . الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف ، أبو القاسم رضی الدین علیّ بن موسی بن طاووس الحسنی (ت 664 ه ) ، مطبعة الخیام ـ قمّ ، الطبعة الاُولی ، 1400 ه .

106 . العدد القویة، رضی الدین علی بن یوسف الحلّی (ق 8 ه ) ، تحقیق : مهدی الرجائی ، قمّ : مکتبة آیة اللّه المرعشی العامّة ، 1408 ه .

107 . علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق ( ت 381 ه ) ، تقدیم : السیّد محمّد صادق بحر العلوم ، 1385 ه ، النجف الأشرف : منشورات المکتبة الحیدریة .

108 . عمدة القاری شرح البخاری ، أبو محمّد بدر الدین أحمد العینی الحنفی (ت 855 ه ) ، مصر : دار الطباعة المنیریة .

109 . عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار (العمدة) ، یحیی بن الحسن الأسدی الحلّی المعروف بابن البطریق (ت 600 ه ) ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعة الاُولی ، 1407 ه .

110 . عون المعبود (شرح سنن أبی داود) ، محمّد شمس الحقّ العظیم الآبادی (ت 1329ه ) ، بیروت : دار الکتب العلمیة، الطبعة الاُولی ، 1415 ه .

111 . عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق ( ت 381 ه ) ، تحقیق : الشیخ حسین الأعلمی ، 1404 ه ، بیروت : مؤّسة الأعلمی للمطبوعات .

112 . عیون الأثر فی فنون المغازی والشمائل والسیر (السیرة النبویّة لابن سیّد الناس) ، محمّد عبد اللّه بن یحیی بن سیّد الناس (ت 734 ه ) ، بیروت : مؤسّسة عزّ الدین ، 1406 ه .

113 . غایة المرام وحجّة الخصام فی تعیین الإمام ، هاشم بن إسماعیل البحرانی (ت 1107 ه ) ، تحقیق : السیّد علی عاشور ، بیروت : مؤسّسة التاریخ العربی ، 1422 ه .

114 . الغدیر فی الکتاب والسنّة والأدب ، عبد الحسین أحمد الأمینی (ت 1390 ه ) ، بیروت : دار الکتاب العربی ، الطبعة الثالثة ، 1387 ه .

115 . الغیبة ، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی (ت 460 ه ) ، تحقیق : عباد اللّه الطهرانی ، وعلی أحمد ناصح ، قمّ : مؤسّسة المعارف الإسلامیة ، الطبعة الاُولی ، 1411 ه .

116 . فتح الباری شرح صحیح البخاری ، أحمد بن علی العسقلانی (ابن حجر) (ت 852 ه ) ، تحقیق : عبد العزیز بن عبد اللّه بن باز ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الاُولی ، 1379 ه .

117 . فتح القدیر الجامع بین فنّی الروایة والدرایة من علم التفسیر، محمّد بن علی بن محمّد الشوکانی (ت 1250 ه).

118 . فتوح البلدان ، أحمد بن یحیی البلاذری (ت 279 ه ) ، تحقیق : عبد اللّه أنیس الطباع ، بیروت : مؤسّسة المعارف ، الطبعة الاُولی، 1407 ه .

119 . فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین والأئمّة من ذرّیّتهم ، إبراهیم بن محمّد بن المؤیّد بن عبد اللّه الجوینیّ (ت 730 ه ) ، تحقیق : محمّد باقر المحمودیّ ، بیروت : مؤسّسة المحمودیّ ، الطبعة الاُولی، 1398 ه .

120 . الفصول المختارة من العیون والمحاسن ، أبو القاسم علیّ بن الحسین الموسوی المعروف، بالشریف المرتضی وعلم الهدی (ت 436 ه ) ، قمّ : المؤتمر العالمی بمناسبة ذکری ألفیة الشیخ المفید ، الطبعة الاُولی ، 1413 ه .

121 . الفصول المهمّة فی معرفة أحوال الأئمّة ، علیّ بن محمّد بن أحمد المالکی المکّی المعروف بابن صبّاغ (ت 855 ه ) ، بیروت : مؤسّسة الأعلمی .

122 . فضائل الصحابة ، أبو عبد اللّه أحمد بن محمّد بن حنبل المعروف بالنسائی (ت 241 ه ) ، تحقیق : وصیّ اللّه بن محمّد عبّاس ، جدّة : دار العلم ، الطبعة الاُولی، 1403 ه .

123 . فضائل أمیر المؤمنین، أبو العبّاس أحمد بن محمّد بن عقدة الکوفی ( ت 333 ه )، تحقیق عبد الرزّاق محمّد حسین فیض الدین.

124 . فقه القرآن ، سعید بن عبد اللّه الراوندی (قطب الدین الراوندی) (ت 573 ه ) ، تحقیق : أحمد الحسینی ، قمّ : مکتبة آیة اللّه المرعشی النجفی ، الطبعة الاُولی ، 1397 ه .

125 . الفقیه = کتاب من لا یحضره الفقیه ، أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت 381 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی .

126 . فیض القدیر، شرح الجامع الصغیر، محمّد عبد الرؤوف المناوی، تحقیق: أحمد عبد السلام، بیروت : دار الکتب العلمیة، الطبعة الاُولی، 1415 ه .

127 . قرب الإسناد، أبو العبّاس عبد اللّه بن جعفر الحِمیَری القمّی (ت بعد 304 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة آل البیت ، قمّ : مؤسّسة آل البیت ، الطبعة الاُولی ، 1413 ه .

128 . قصص الأنبیاء ، أبو الحسین سعید بن عبد اللّه الراوندی المعروف بقطب الدین الراوندی (ت 573 ه )، تحقیق: غلام رضا عرفانیان، مشهد : الحضرة الرضویّة المقدّسة ، الطبعة الاُولی ، 1409 ه .

129 . الکافی ، أبو جعفر ثقة الإسلام محمّد بن یعقوب بن إسحاق الکلینی الرازی ( ت 329 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، طهران : دار الکتب الإسلامیة ، الطبعة الثانیة ، 1389 ه .

130 . کامل الزیارات ، أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولویه (ت 367 ه ) ، تحقیق : عبد الحسین الأمینی التبریزی ، النجف الأشرف : المطبعة المرتضویة ، الطبعة الاُولی ، 1356 ه .

131 . الکامل، عبد اللّه بن عدی، (ت 365 ه )، تحقیق: یحیی مختار غزّاوی، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الثالثة ، 1409 ه .

132 . الکامل فی التاریخ ، أبو الحسن علیّ بن محمّد الشیبانیّ الموصلیّ المعروف بابن الأثیر (ت 630 ه ) ، تحقیق : علی شیری ، بیروت : دار إحیاء التراث العربیّ ، الطبعة الاُولی 1408 ه .

133 . کتاب الغیبة ، الشیخ ابن أبی زینب محمّد بن إبراهیم النعمانی (ت 342 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، طهران : مکتبة الصدوق ، 1399 ه .

134 . کتاب سلیم بن قیس ، سلیم بن قیس الهلالی العامری (ت حوالی 90 ه ) ، تحقیق : محمّد باقر الأنصاری ، قمّ : نشر الهادی ، الطبعة الاُولی ، 1415 ه .

135 . کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة ، علیّ بن عیسی الإربلیّ (ت 687 ه ) ، تصحیح : السیّد هاشم الرسولیّ المحلاّتیّ ، بیروت : دارالکتاب الإسلامیّ ، الطبعة الاُولی ، 1401 ه .

136 . کشف المحجّة لثمرة المهجة ، أبو القاسم رضیّ الدین علی بن موسی بن طاووس الحسنی (ت 664 ه )، تحقیق: محمّد الحسّون ، قمّ : مکتب الإعلام الإسلامی ، الطبعة الاُولی ، 1412 ه .

137 . کمال الدین وتمام النعمة ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق ( ت 381 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، قمّ : مؤّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین ، الطبعة الاُولی ،1405 ه .

138 . کنز العمّال فی سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدین علی المتّقی بن حسام الدین الهندی ( ت 975 ه ) ، ضبط وتفسیر : الشیخ بکری حیّانی ، تصحیح وفهرسة : الشیخ صفوة السقا ، بیروت : مؤّسة الرسالة ، الطبعة الاُولی ،1397 ه .

139 . کنز الفوائد ، أبو الفتح الشیخ محمّد بن علیّ بن عثمان الکراجکی الطرابلسی (ت 449 ه ) ، إعداد : عبد اللّه نعمة ، قمّ : دار الذخائر ، الطبعة الاُولی ، 1410 ه .

140 . لباب النقول فی أسباب النزول، جلال الدین السیوطی (ت 911 ه)، بیروت: دار إحیاء العلوم.

141 . لسان العرب ، أبو الفضل جمال الدین محمّد بن مکرم بن منظور المصری (ت 711 ه ) ، بیروت : دار صادر ، الطبعة الاُولی ، 1410 ه .

142 . لسان المیزان ، أبو الفضل أحمد بن علی بن حجر العسقلانی (ت 852 ه ) ، بیروت : مؤسّسة الأعلمی ، الطبعة الثالثة ، 1406 ه .

143 . لغتنامه دهخدا، علی أکبر دهخدا ( ت 1334 ش)، طهران: جامعة طهران، الطبعة الاُولی، 1373 ش .

144 . المبسوط فی فقه الإمامیّة ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسی (ت 460 ه ) ، تحقیق : محمّد علی الکشفی ، طهران : المکتبة المرتضویّة ، الطبعة الثالثة، 1387 ه .

145 . مجمع البحرین ، فخر الدین الطریحی (ت 1085 ه ) ، تحقیق: السیّد أحمد الحسینی ، طهران : مکتبة نشر الثقافة الإسلامیّة ، الطبعة الثانیة، 1408 ه .

146 . مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، أبو علیّ الفضل بن الحسن الطبرسیّ (ت 548 ه .) ، تحقیق : السید هاشم الرسولیّ المحلاّتیّ والسیّد فضل اللّه الیزدیّ الطباطبائیّ ، بیروت : دار المعرفة ، الطبعة الثانیة ، 1408 ه .

147 . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدین علی بن أبی بکر الهیثمی ( ت 807 ه ) ، بیروت : دار الکتب العلمیة ، الطبعة الاُولی ، 1408 ه .

148 . المجموع (شرح المهذّب) ، الإمام أبو زکریا محی الدین بن شرف النووی ( ت676 ه ) ، بیروت : دار الفکر .

149 . المحاسن ، أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقی (ت 280 ه ) ، تحقیق : السیّد مهدی الرجائی، قمّ : المجمع العالمی لأهل البیت ، الطبعة الاُولی ، 1413 ه .

150 . المحبَّر ، محمّد بن حبیب الهاشمی البغدادی (ت 245 ه ) ، بیروت : دار الآفاق الجدیدة ، 1361 ه .

151 . المحلّی ، أبو محمّد علی بن أحمد بن سعید (ابن حزم) ( ت 456 ه ) ، تحقیق : أحمد محمّد شاکر ، بیروت : دار الفکر .

152 . مختار الصحاح، الإمام محمّد بن أبی بکر بن عبد القادر الجزائری، تحقیق: أحمد شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الاُولی، 1415 ه .

153 . مختصر بصائر الدرجات ، حسن بن سلیمان الحلّی (ق 9 ه ) ، قمّ : انتشارات الرسول المصطفی .

154 . مختلف الشیعة ، أبو منصور الحسن بن یوسف بن المطهّر الأسدی الحلّی ( ت 726 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعة الاُولی ، 1412 ه .

155 . مدارک الأحکام، السیّد محمّد العاملی، (ت 1009 ه )، قمّ : مؤسّسة آل البیت لإحیاء التراث ، الطبعة الاُولی، 1410 ه .

156 . مدینة المعاجز، السیّد هاشم بن سلیمان الحسینی البحرانی ( ت 1107 ه )، قم: مؤسّسة المعارف الإسلامیة، الطبعة الاُولی، 1413 ه .

157 . المراجعات ، عبد الحسین شرف الدین العاملی (ت 1377 ه ) ، تحقیق : حسین الراضی ، قمّ : دار الکتاب الإسلامی .

158 . المزار ، محمّد مکّی العاملی الجزینی الشهیر بالشهید الأوّل ( ت786 ه ) ، تحقیق ونشر : مدرسة الإمام المهدی ـ قمّ الطبعة الاُولی ، 1410 ه .

159 . مسار الشیعة فی مختصر تواریخ الشریعة ، أبو عبد اللّه محمّد بن محمّد بن نعمان العکبری البغدادی ( ت 413 ه ) ، تحقیق : مهدی نجف ، بیروت : دار المفید للطباعة والنشر ، الطبعة الثانیة ، 1414 ه .

160 . مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، المیرزا حسین النوری ( ت 1320 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة آل البیت ، قمّ : مؤّسة آل البیت ، الطبعة الاُولی ، 1408 ه .

161 . مستدرک سفینة البحار، الشیخ علی النمازی الشاهرودی (ت 1405 ه )، تحقیق: الشیخ حسن بن علی النمازی، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین، 1418 ه .

162 . المستدرک علی الصحیحین ، أبو عبد اللّه محمّد بن عبد اللّه الحاکم النیسابوری (ت 405 ه )، تحقیق : مصطفی عبد القادر عطا ، بیروت : دار الکتب العلمیّة ، الطبعة الاُولی ، 1411 ه .

163 . المسترشد فی إمامة أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب 7 ، أبو جعفر محمّد بن جریر الطبری الإمامی (ق 5 ه ) ، تحقیق : أحمد المحمودی ، طهران : مؤسّسة الثقافة الإسلامیّة لکوشانبور ، الطبعة الاُولی ، 1415 ه .

164 . مستند الشیعة فی أحکام الشریعة ، العلاّمة المولی أحمد بن محمّد مهدی النراقی (ت 1245 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة آل البیت لإحیاء التراث ، مشهد : مؤسّسة آل البیت لإحیاء التراث ، 1415 ه .

165 . مسند أبی داوود الطیالسی ، سلیمان بن داوود الجارود البصری المعروف بأبی داوود الطیالسی (ت 204 ه ) ، بیروت : دار المعرفة .

166 . مسند أبی یعلی الموصلی ، أبو یعلی أحمد بن علیّ بن المثنّی التمیمی الموصلی (ت 307 ه ) ، تحقیق : إرشاد الحقّ الأثری ، جدّة : دار القبلة ، الطبعة الاُولی ، 1408 ه .

167 . مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشیبانی (ت 241 ه ) ، تحقیق : عبد اللّه محمّد الدرویش ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الثانیة ، 1414 ه .

168 . مشکل الآثار ، أبو جعفر أحمد بن محمّد الأزدی الحجری الطحاوی (ت 321 ه ) ، بیروت : دار صادر.

169 . مصباح المتهجّد ، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علیّ بن الحسن الطوسی (ت 460 ه ) ، تحقیق : علیّ أصغر مروارید ، بیروت : مؤسّسة فقه الشیعة ، الطبعة الاُولی ، 1411 ه .

170 . المصباح فی الأدعیة والصلوات والزیارات ، تقی الدین إبراهیم بن زین الدین الحارثی الهمدانی المعروف بالکفعمی (ت 905 ه ) ، قمّ : منشورات الرضی .

171 . المصنّف ، أبو بکر عبد الرزّاق بن همام الصنعانی (ت 211 ه ) ، تحقیق : حبیب الرحمن الأعظمی ، بیروت : المجلس العلمی .

172 . معانی الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق ( ت 381 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، 1379 ه ، قمّ : مؤّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین ، الطبعةالاُولی، 1361 ه .

173 . المعجم الأوسط ، أبو القاسم سلیمان بن أحمد اللخمی الطبرانی ( ت 360 ه ) ، تحقیق : قسم التحقیق بدار الحرمین ، 1415 ه ، القاهرة : دار الحرمین للطباعة والنشر والتوزیع .

174 . معجم البلدان ، أبو عبد اللّه شهاب الدین یاقوت بن عبد اللّه الحموی الرومی ( ت 626 ه ) بیروت : دار إحیاء التراث العربی ، الطبعة الاُولی ، 1399 ه .

175 . المعجم الکبیر ، أبو القاسم سلیمان بن أحمد اللخمی الطبرانی (ت 360 ه ) ، تحقیق : حمدی عبد المجید السلفی ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی ، الطبعة الثانیة ، 1404 ه .

176 . معجم قبائل العرب ، عمر رضا کحّالة ، بیروت : مؤسّسة الرسالة ، 1414 ه ، هفتم .

177 . معجم ما استعجم ، عبد اللّه بن عبد العزیز البکری (ت 487 ه ) ، تحقیق : مصطفی السقّا ، بیروت : عالم الکتب ، الطبعة الثالثة ، 1403 ه .

178 . المغنی ، أبو محمّد عبد اللّه بن أحمد بن محمّد بن قدامة ( ت 620 ه ) ، بیروت : دار الکتاب العربی .

179 . مقاتل الطالبیّین ، أبو الفرج علی بن الحسین بن محمّد الإصبهانی (ت 356 ه ) ، تحقیق : السیّد أحمد صقر ، قمّ : منشورات الشریف الرضی ، الطبعة الاُولی، 1405 ه .

180 . الملل والنحل ، أبو الفتح محمّد بن عبد الکریم الشهرستانی (ت 548 ه ) ، بیروت : دار المعرفة ، 1406 ه .

181 . مناقب آل أبی طالب (مناقب ابن شهر آشوب ) ، أبو جعفر رشید الدین محمّد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی ( ت 588 ه ) ، قمّ : المطبعة العلمیة .

182 . مناقب الإمام أمیرالمؤمنین ، محمّد بن سلیمان الکوفی القاضی (ت 300 ه ) ، تحقیق : محمّد باقر المحمودی ، قمّ : مجمع إحیاءالثقافة الإسلامیّة ـ قمّ ، الطبعة الاُولی، 1412 ه .

183 . المناقب (المناقب للخوارزمی) ، للحافظ الموفّق بن أحمد البکری المکّی الحنفی الخوارزمی (568 ه )، تحقیق : مالک المحمودی ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی ، الطبعة الثانیة ، 1414 ه .

184 . المنتخب من ذیل المذیّل ، محمّد بن جریر الطبری (ت 310 ه) .

185 . منتقی الجمان فی الأحادیث الصحاح والحسان ، جمال الدین أبو منصور الحسن بن زین الدین الشهید ( ت 1011 ه ) ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، قمّ : جامعة المدرّسین ، الطبعة الاُولی ، 1362 ه .

186 . الموطّأ ، مالک بن أنس (ت 158 ه ) ، تحقیق : محمّد فؤاد عبد الباقی ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی، الطبعة الاُولی ، 1406 ه .

187 . المهذّب ، عبد العزیز بن البرّاج الطرابلسی (ت 481 ه) ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین ، 1406ش .

188 . میزان الاعتدال فی نقد الرجال ، محمّد بن أحمد الذهبی ( ت 748 ه ) ، تحقیق : علی محمّد البجاوی ، بیروت : دار الفکر .

189 . نصب الرایة ، عبد اللّه بن یوسف الحنفی الزیلعی (ت 762 ه) ، القاهرة : دار الحدیث ، 1415 ش .

190 . نظم درر السمطین ، محمّد بن یوسف الزرندی (ت 750 ه) ، إصفهان : مکتبة الإمام أمیر المؤمنین ، 1377 ش .

191 . النفحة المسکیة فی الرحلة المکّیة، عبد اللّه بن الحسین بن مرعی بن ناصر الدین السویدی (ت 1174 ه).

192 . النوادر (مستطرفات السرائر) ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد بن إدریس الحلّی (ت 598 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة الإمام المهدی عج ، قمّ : مؤسّسة الإمام المهدی عج ، الطبعة الاُولی ، 1408 ه .

193 . النهایة فی غریب الحدیث والأثر ، أبو السعادات مبارک بن مبارک الجزری المعروف بابن الأثیر (ت 606 ه ) ، تحقیق : طاهر أحمد الزاوی ، قمّ : مؤسّسة إسماعیلیان ، الطبعة الرابعة ، 1367 ش .

194 . نهج الإیمان ، علی بن یوسف بن جبر (ق 7 ه ) ، تحقیق : السیّد أحمد الحسینی ، مشهد : مجتمع الإمام الهادی ، الطبعة الاُولی ، 1418 ه .

195 . نیل الأوطار من أحادیث سیّد الأخیار ، العلاّمة محمّد بن علی بن محمّد الشوکانی (ت 1255 ه ) ، بیروت : دار الجیل .

196 . الوافی بالوفیات ، خلیل بن أیبک الصَّفَدی (ت 749 ه ) ، ویسبادن (آلمان): فرانْزشْتایْنر ، الطبعة الثانیة، 1381 ه .

197 . وسائل الشیعة ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملی ( ت 1104 ه ) ، تحقیق : مؤسّسة آل البیت ، قمّ : مؤّسة آل البیت لإحیاء التراث ، الطبعة الثانیة ، 1414 ه .

198 . الیقین باختصاص مولانا علی بإمرة المسلمین ، أبو القاسم علی بن موسی الحلّی المعروف بابن طاووس (ت 664 ه ) ، تحقیق : محمّد باقر أنصاری ، قمّ : مؤسّسة دار الکتاب ، الطبعة الاُولی ، 1413 ه .

199 . ینابیع المودّة لذوی القربی ، سلیمان بن إبراهیم القندوزی الحنفی (ت 1294 ه ) ، تحقیق : علی جمال أشرف الحسینی ، طهران : دارالاُسوة ، الطبعة الاُولی ، 1416 ه .

# درباره نویسنده

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال 1353 در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال 1368 وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال 1372 در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال 1376 به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقام اوّل مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ 88/8/8 مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعه از دیگر فعالیّت‌های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال 1390 به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از 50 کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتب نویسنده

کتب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب‌های فارسی، نشر وثوق می‌باشد.

این فهرست کتاب‌های چاپ شده تا سال 1392 می‌باشد.

رمان مذهبی

1 - مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

2 - قصه معراج : حوادث و شگفتی‌های معراج پیامبر

3 - بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجهعليها‌السلام

4 - فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهراعليها‌السلام

5 - روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت - دفاع از حقیقت و ولایت

6 - سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمهعليها‌السلام

7 - روی دست آسمان: عید غدیر

8 - سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المؤنین

9 - آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

10 - فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

11 - الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

12 - در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسنعليه‌السلام

19-13: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).

20 - در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام‌حسینعليه‌السلام می‌باشد (شرح زیارت عاشورا).

21 - صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادقعليه‌السلام

22 - لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضاعليه‌السلام

23 - داستان ظهور: زیبایی‌های ظهور امام زمانعليه‌السلام

24 - حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمانعليه‌السلام

25 - آخرین عروس: داستان میلاد امام زمانعليه‌السلام

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل‌یاسین می‌باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این‌دو کتاب نیز در موضوع امام‌زمانعليه‌السلام می‌باشد.

آموزه‌های دینی

26 - خدای خوبی‌ها: خداشناسی، توحید ناب

27 - با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

28 - با من مهربان باش: مناجات با خدا

29 - خدای قلب من: مناجات با خدا

30 - تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

31 - در آغوش خدا: زیبایی‌های مرگ مومن

32 - یک سبد آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

33 - راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمانعليه‌السلام

34 - سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

35 - نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام‌شناسی

36 - گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

37 - آسمانی‌ترین عشق: فضلیت محبت به اهل بیتعليه‌السلام

38 - همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

39 - بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

40 - سمت سپیده: ارزش علم دانش

41 - چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

42 - لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

43 - راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

44 - به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

45 - راز شکرگزاری: شکر نعمت‌های خدا

46 - فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

47 - معجزه دست دادن : آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

کتب عربی

49 - تحقیق « فهرست سعد » .

50 -تحقیق « فهرست الحمیری » .

51 - تحقیق « فهرست حمید ».

52 - تحقیق « فهرست ابن بطّة ».

53 - تحقیق « فهرست ابن الولید » .

54 - تحقیق « فهرست ابن قولویه » .

55 - تحقیق « فهرست الصدوق » .

56 - تحقیق « فهرست ابن عبدون » .

57 - تحقیق « آداب أمیر المؤمنین» .

58 - الصحیح فی فضل الزیارة الرضویة .

59 - الصحیح فی البکاء الحسینی .

60 - الصحیح فی فضل الزیارة الحسینیة .

61 - الصحیح فی کشف بیت فاطمهعليها‌السلام .

62 - صرخة النور.

63 - إلی الرفیق الأعلی.

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc530640957)

[چرا در خانه‌های ما را بسته‌ای؟ 4](#_Toc530640958)

[خوب نگاه کن من کجا نشسته‌ام! 12](#_Toc530640959)

[سلام بر دو یادگار پیامبر 12](#_Toc530640960)

[عصای موسیعليه‌السلام 20](#_Toc530640961)

[فرشتگان هم معلّم می‌خواهند 33](#_Toc530640962)

[در جستجوی الماس هستی هستم 46](#_Toc530640963)

[خطبه غدیر، فریادِ بلندِ ولایت است . 60](#_Toc530640964)

[بر آفتاب سلامی دوباره کن! 86](#_Toc530640965)

[از علی آموز اخلاص عمل! 89](#_Toc530640966)

[روح و جان من کجاست؟ 96](#_Toc530640967)

[اول: گروه پسران: 105](#_Toc530640968)

[دوم: گروه زنان: 105](#_Toc530640969)

[سوم: گروه اَنْفُس (نفْس‌ها) 105](#_Toc530640970)

[این خانه، خانه ناامیدی نیست 115](#_Toc530640971)

[آن لباس قیمتی را می‌خواهم 121](#_Toc530640972)

[روز شمار مناسبت‌های ذی‌الحجّه 129](#_Toc530640973)

[منابع تحقیق 135](#_Toc530640974)

[درباره نویسنده 151](#_Toc530640975)

[فهرست مطالب 156](#_Toc530640976)